



START



REEL 95



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

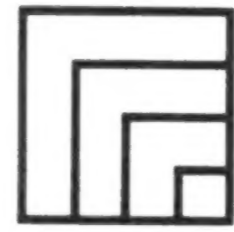
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

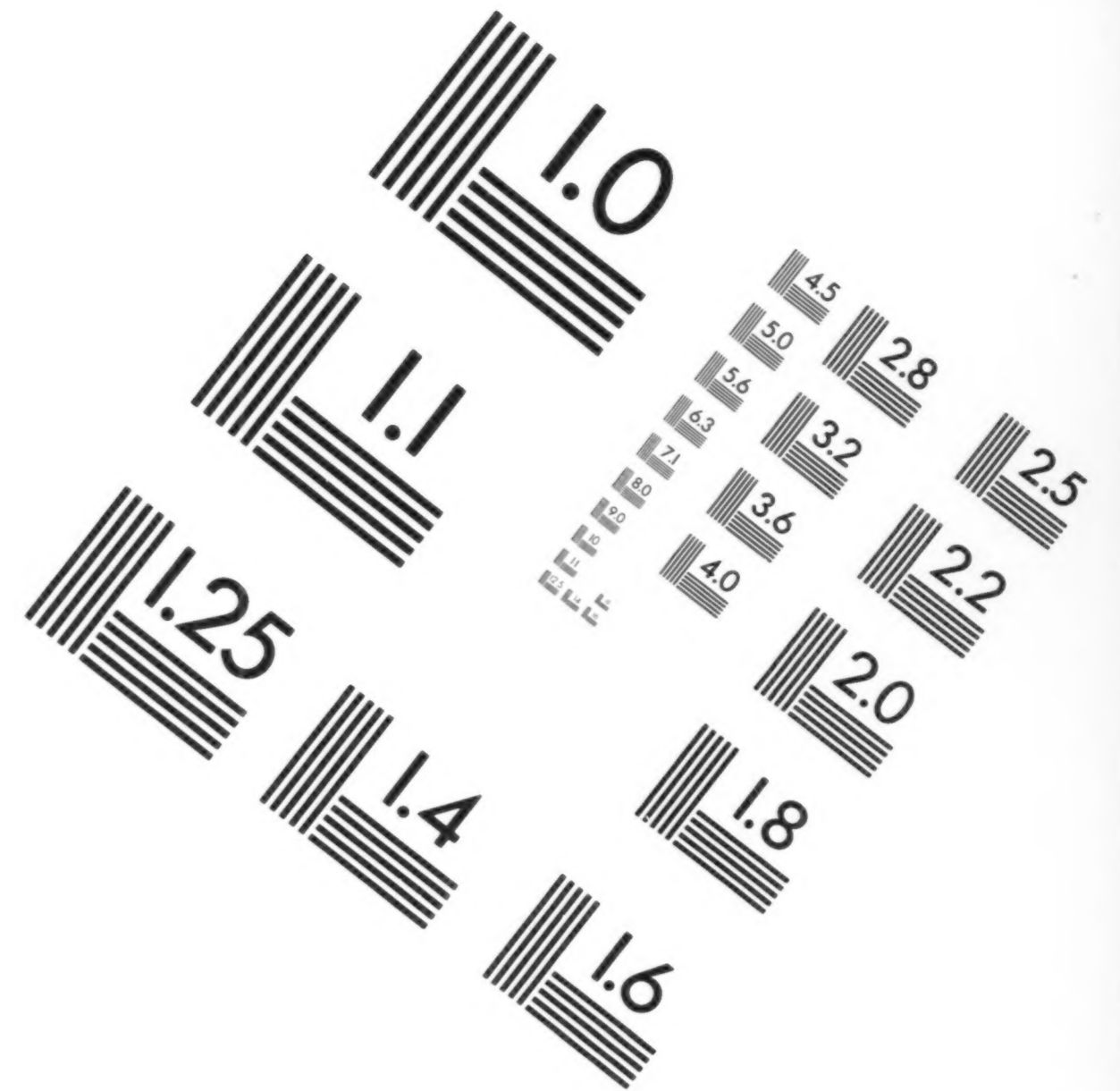
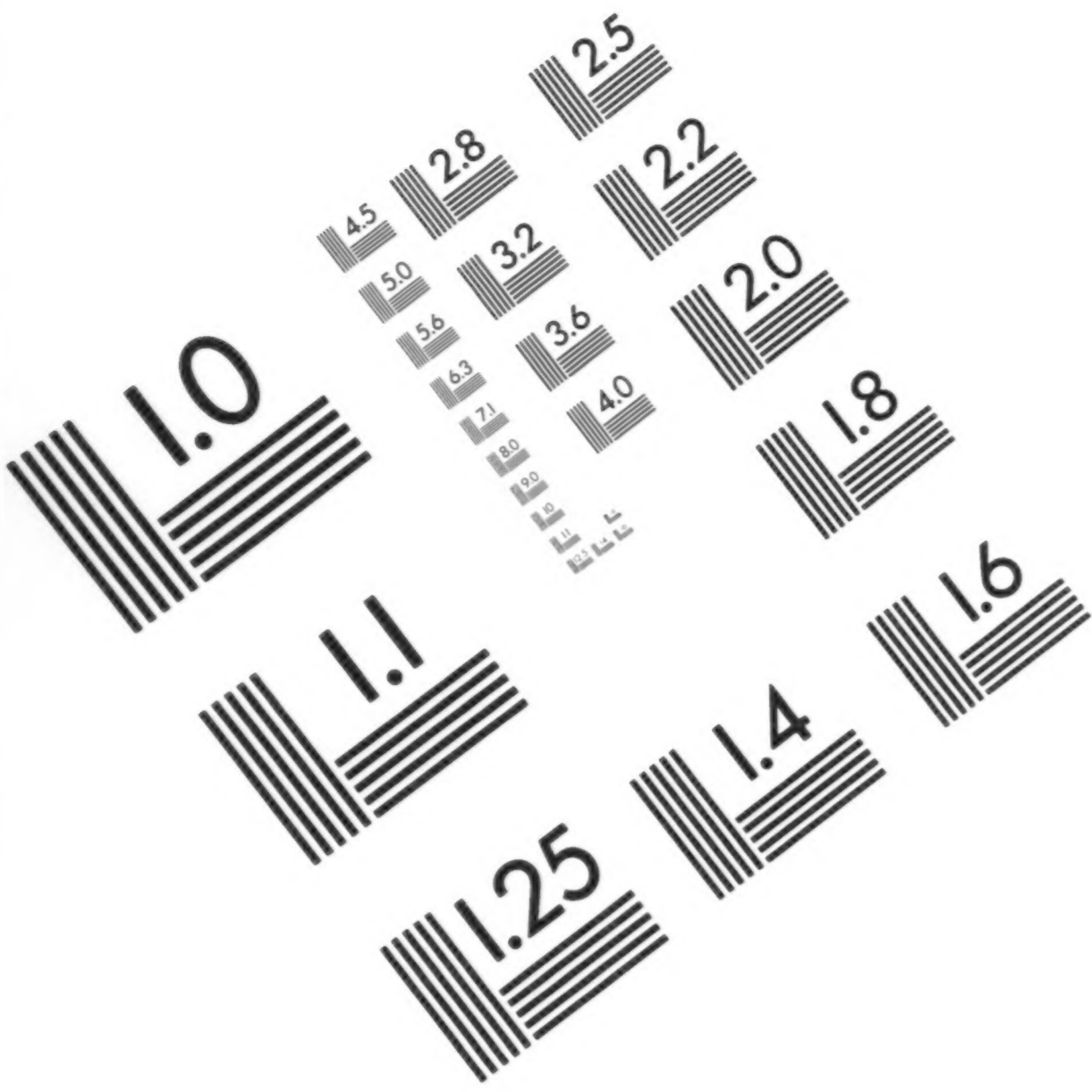


AIM

Association for Information and Image Management

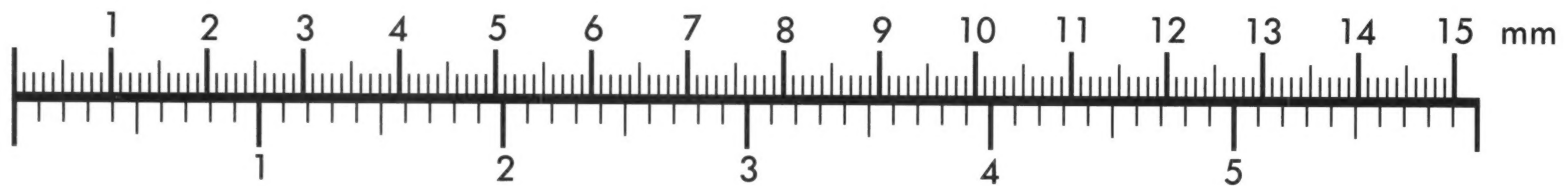
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

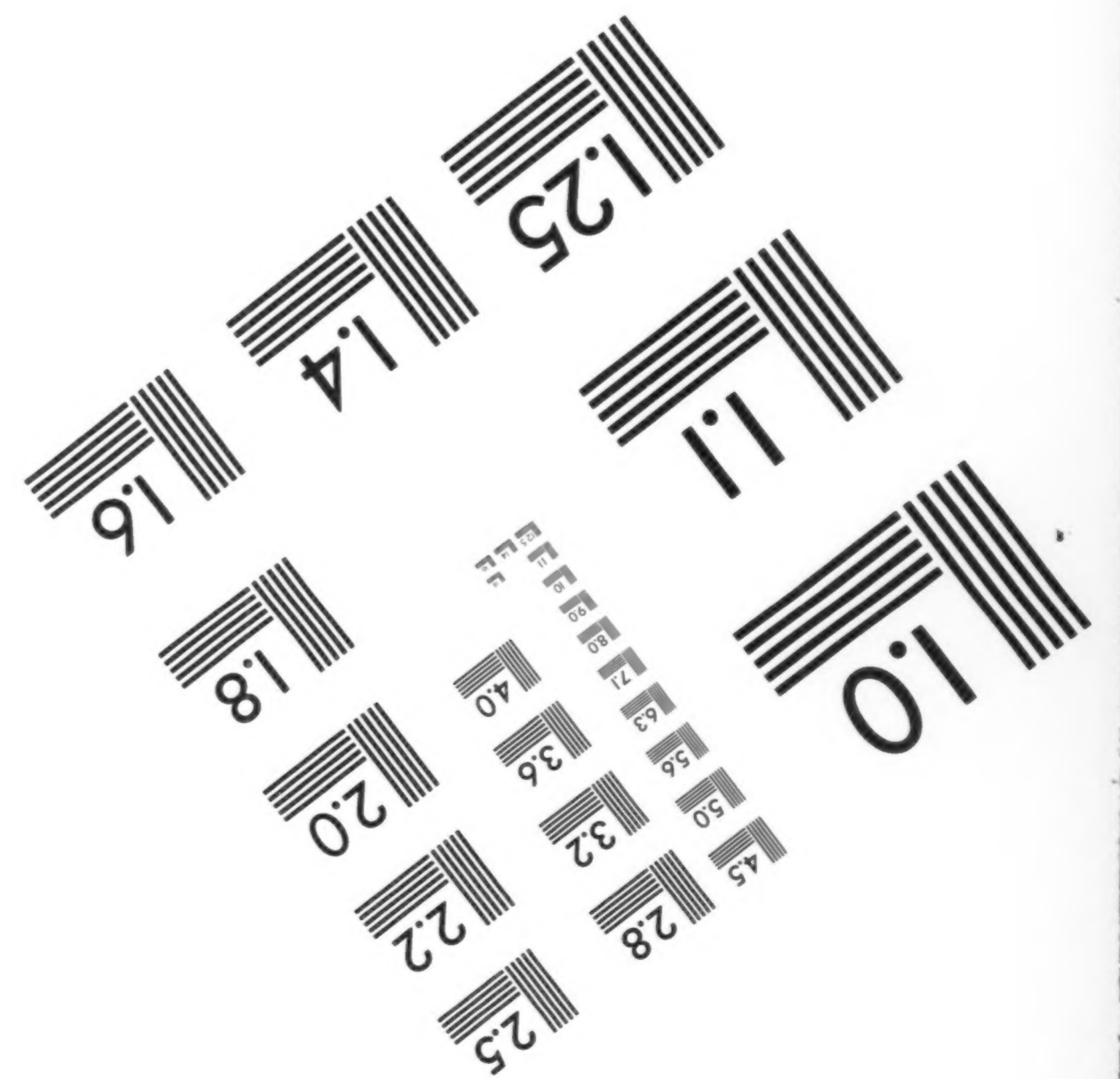
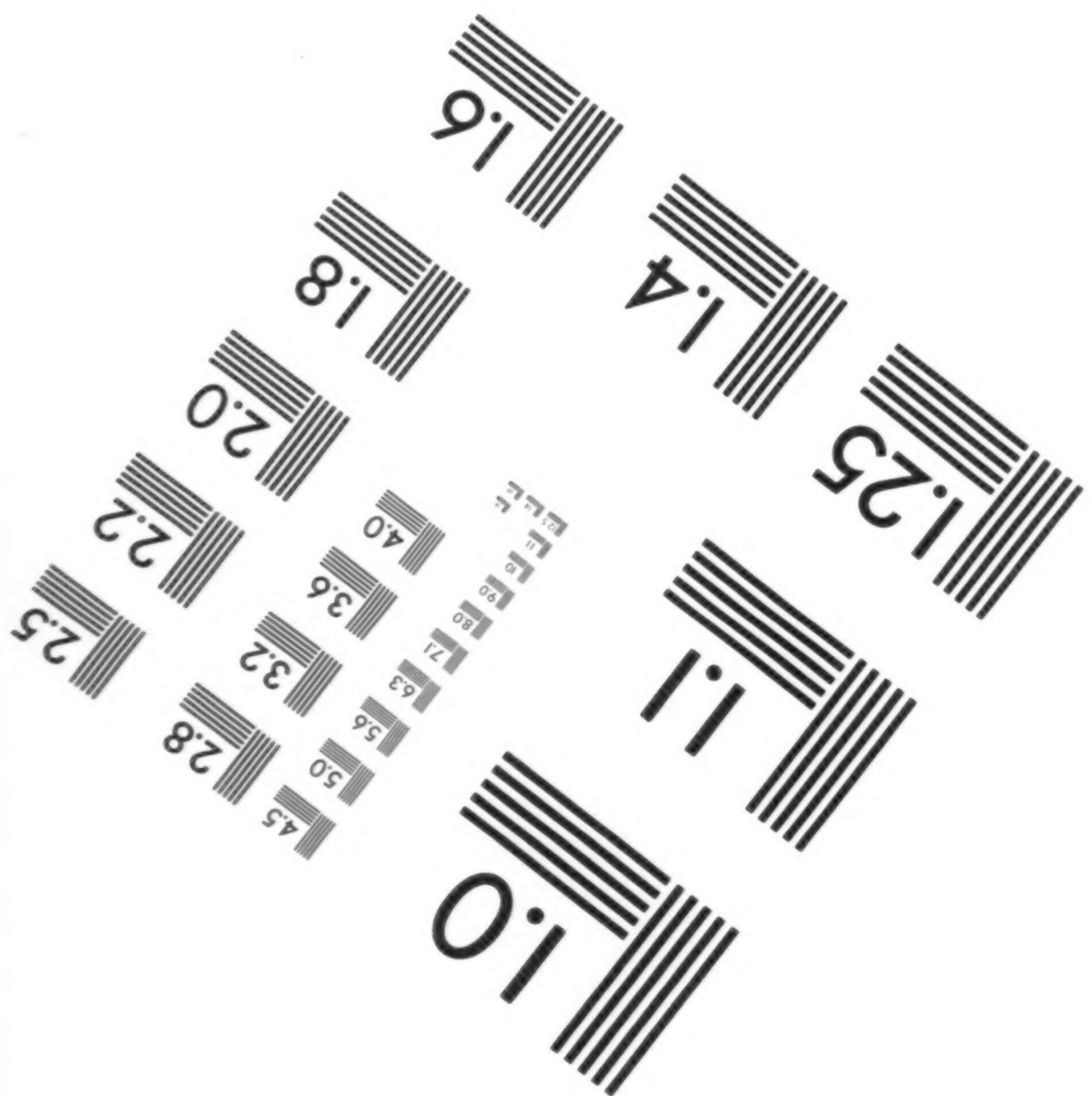
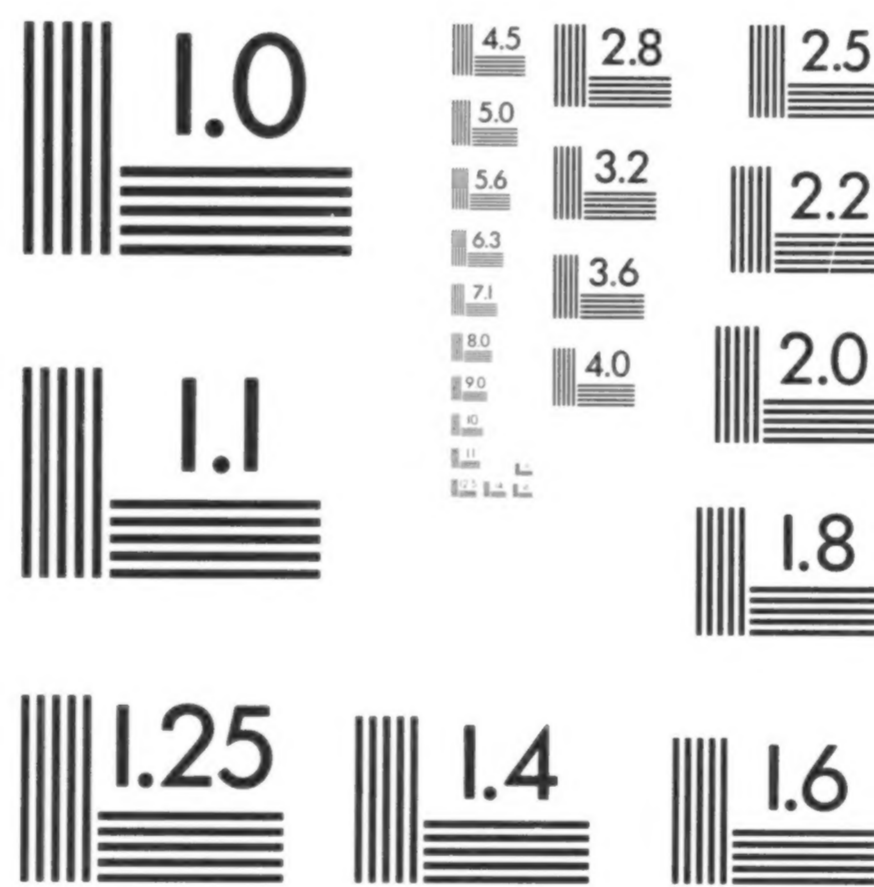


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 96

(Richter-Bernburg No. 220)

Author: Anonymous

**Untitled treatise on alchemy,
magic and therapeutics.**

170 fols., 186 x 132 mm

Coll. 7117

MS 96

1

کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا
در انوار قزوین



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

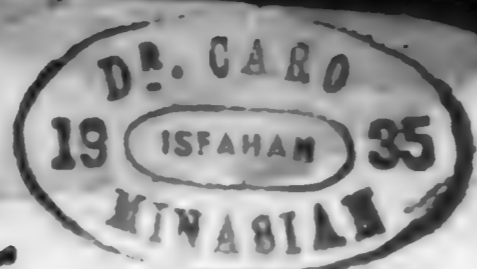
#

2

16

BLANK PAGES

CLUM



درج کرده شد از تصایح و سنین مرصنه تا طالبان زود و مطلوب
رسند و صواب شمرا ت و خبرات این مجموعه عجیب و غریب بادشاه
عهد زمان ابراهیم شاه سلطان مندرج باد این رب العالمین
باب اول در معنی کلامها خدا تعالی غر و جبل و نقش خاتم سلیمان
علیه السلام و صفت ساختن آئینه زرین و زائجه خاصه معنی فتح و ظفر
یافتن بر خصمان و نگاهداشتن خود را از اعدا تا بوم در معنی دلائل فتح
و ظفر و نصرت بر خصمان و بر شکر باران بویه و ضبط کردن حصار بحکم
رمیر المومنین علی رضی الله عنه و در معنی انواع روحانیات و در یافتن
کین و مکرو دشمنان و ساختن دار و از که در گوش کتب است ^{۱۸} باب بیستم
در معنی استیلا و حکمت ارسطو ^{۱۹} حکیم که بجهت سلطان سکندر ذوالقرنین
رومی ساخته بود و در آن تن غالت و معلول و درین باب فصل است ^{۲۰}
در معنی سلاحها بودند فی که در غایت سبکی و تنگی باشد و هیچ سلاحی

BLANK PAGE

بر آن کار نکند و آب دادن سلاحها که نجاست بر نند که و
 تیزی باشد و آنچه پاک کننده باشد و مرجم پینه را درین باب
 چهار فصل است ^{۳۳} باب پنجم در معنی شکستن و باطل کردن در روزگاری
 آهین نبوی و شکستن آهن و بردن نقش از روی سکه و
 اشرفی بالیدن دست از قوت دارو و درین باب دو فصل است
 باب ششم ^{۳۴} در معنی زیادت شدن حفظ و هوشیار کاوت
 عاقله و راههای صواب و اندیشههای موافق در یافتن کارهای مشکل
 و یاد کردن خبرها گذشته و دیرینه و دانستن آنها که در کدام
 موضع نزدیک یاد و درست بجهت کاویدن جاه و حوض و درین
 باب دو فصل است ^{۳۵} باب هفتم در معنی آتش زدن و بیشتر
 در مردمان و بر چهار پیمان و گاه و انهای حصار کاوان و منفذ ^{۳۶}
 و فرستادن پیکان و جارسان و درین باب چهار فصل است ^{۳۷}

در معنی

در معنی انگه در نظر خلق با هبت و عظمت باشد
 و زبان همه خلقان بر او بسته گردد و مطمع و مستحاض
 گردد و درین باب دو فصل است ^{۳۸} باب نهم
 در معنی حیوانات دونده و پرنده و نباتات و
 جمادات و خاصههایی ایشان درین باب چهار فصل است
 فصل است ^{۳۹} باب دهم در معنی کیمیا و فقه و نحو کردن
 جن و انس و اختصار ^{۴۰} طلایه درین باب سه فصل است
 باب یازدهم ^{۴۱} در معنی علمهای مروارید و مرجان و رنگ
 کردن سنگ بپور و عقد زاده و عملد کافور و علمهای
 دیگر و درین باب سه فصل است ^{۴۲} باب دوازدهم
 در معنی معرفت اوقات سعد و نحس و اختیارات و صحبت
 کردن و قصد کردن و جابه نو بریدن و نو پوشیدن
 و درین باب چهار فصل است ^{۴۳} باب سیزدهم در معنی

بروت و تراله و موش و طبع و جانوران شیره و مار
 و کژدم و جمله کزنده کان و درنده کان کد او و کرد
 خانه او و گشت او و کرد و باب چهارم در معنی
 پیدا کردن دزد که دزدی کرده باشد یا نوع حکمت
 حکایت باب پنجم در معنی غایب شدن از نظر
 خلق و در یافتن و فاطمی حکما این نوع کو که
 و البسی خوانند باب ششم در معنی طلسمات و عجایب
 از هر نوع خوده میشود باب هفتم در معنی در و سرف
 هم سر و ز کام و زله و در از شدن موی و دفع پیشگی
 باب هشتم در معنی دیوانگی و ماخوری و بهوش
 و دوران سر و زده در معنی علاج خون بینی باب نهم
 در معنی جگر و باب دهم در معنی کوشش باب یازدهم
 در معنی دفع و مل و بخیج جبراحت باب بیستم

در علاج در و دندان و محکم شدن بیخ دندان
 باب بیست و چهارم در علاج دفع ناسور و لبواسیر
 باب بیست و پنجم در علاج قضیب و خصیه باب بیست و ششم
 در علاج باد صرع باب بیست و هفتم در علاج باد خوره باب
 بیست و هشتم در علاج رشته باب بیست و نهم در علاج همزده
 نوع جنزام و برص باب بیست و دهم در علاج سوختگی آتش و
 دانه آن باب بیست و یکم در علاج زخم تیر و تیغ و غیره باب
 بیست و دوم در علاج دفع زهر مار و کژدم باب بیست و سوم
 در علاج دیو و بری و کتک باب بیست و چهارم در گرفتن حمل و دانستن
 کیفیت آن باب بیست و پنجم در علاج نهادن حمل عورت که
 بدروزه مانده باشد باب بیست و ششم در علاج اسقاط
 حمل و منع حمل در معنی علاج افزونی شیر عورت که در
 پستان کم شده باشد باب بیست و هفتم در معنی در علاج کرد آمدن

و محکم شدن لبستان که است شده باشد ^{باید} و نهم
در علاج زیادت شدن لذت در جماع و تنگ ساختن
فرج ^{باید} چهل درمغنی غذای که باه بفراید و منی
را زیادت نکند ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی علاج الفاظ و
اسکام منی و ادویه لذت مردوزن ^{باید} چهل درم
در ساختن معونات و منوعات ^{باید} چهل ^{باید} درم
در علاج ساختن کلپ ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی خصب
^{باید} چهل ^{باید} درمغنی در میان حلوما و شیرینها ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی ششم
در مغنی ساختن سرکه که مریض و مجبور را نافع آید ^{باید} چهل
هفتم در مغنی اختیارات ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی از قول
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی هشتم در خواص
اشیاء متفرقه ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی کلامها خداوند
و نقش خاتم سلمان علیه السلام و صفت ساختن آینه

لبان

واحد

زین و آنچه مبعوث فتح و نصرت و ظفر یافتن ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی
بر خصمان و نکاه داشتن خود از اعدا در کلامهای
خداوند و کماله و بادشاه ^{باید} چهل ^{باید} درمغنی زوال که آفرید کار
خلقانی و پدید آرنده زمین و آسمان است که نامهای
بزرگوار و کلامها قدیم خود جلت اسماوه و عجبت
انبیاء و رسد علیهم السلام و باولیا و اصفیاء علیهم
الذرائف فرمود تا بچگون و نصرت آن اسما و اعظم
حجب منجرات و کرامات گذشته و بقیض فضل ربانی
و بکریم عظیم نیدوانی از طریق حقیقت در آینه لقی دیده
میشود که بوجود این خاتم و کلین و ایمانی بدان که
خاتم النبیین ان صلی الله علیه و آله و سلم این ملک
زمان داد تا قابل این طور و محل این سرور نکند
و بعضی ازین اسرار درین اظهار نوشته آمد که

تاسخه اورا
بیت آوردم و در صوم
حسرت زیاد در از این است
بع اولاد و غن بزرگوار
صدوم و دره ناروبات در
انرا کبیر و بایا
صیاد بچرخ کبیر زانایه بحال
چرا بسوزد و بایا
بجز در تا آنکه هر دو جمع کند
و باید موازیت نمود در هر دو را
از اجرت تو سلف فکیر
از اجرت جدا نمودن خود
را که قوی از راجع باوند
بکند از پس از آنکه کل
خوبتر کبیر صدوم و بایا
و از آن در پاییل مسی
اصفی یا جود فی باطن
بویا و مدد سرفه کبیر

ع

راست بر آید و چون خاتم شود و در خانه خالی پاکیزه
 بیاورد و در مینجی از چوب مورد یا ریمون یا چوب کز
 و بر سیمان و کشتان و عود و غلک و سداب و قناری
 خوشبو و دکنند و میدارد و در آن گوشه که بوقت
 سختی چند شب بخواند آن سوره اخلص مشمول باشد
 و هر شب هزار بار بخواند چون پرداخته شود از آن جوان
 جانی خود غریز دارد و چون در آنکشت کند باید که
 با وضو باشد تا خدا از او جمل از برکات انجی نام تسلیم
 صلوات الله علی بنیاء و علیه السلام خلق همه عالم را
 مطیع و مستخو گرداند و هر حاجتی که روی آرد منظور و منظور
 گردد و سبب عافیت و حشمت و ملک دولت دنیاوی و ثمره
 و درجات آخرت باشد باید که حمد و شای آفریدگار
 بسیار گوید و صدقات بمسکین بسیار دهد و قدر

این

این موهیت بزرگ بشنید و یقین داند که آفریدگار
 عزوجل داند این بر او و مقصود برساند و آرزوی
 کلی و جزوی او محصل و سبب گرداند بهیچ رنجی و آلمی
 مبتلا نگردد پس باید که چون این خاتم نقش خواهد کرد و
 وقت شب است روز نیک اختیار کند و در نوشتن احتیاط
 تمام نماید و در موضع پاکیزه گفته اند شده است لکن همدارو
 تا مقصود حاصل شود و صورت نقش خاتم سلیمان
 صلوات الله علی بنیاء و علیه وسلم است



فتعال الله الملك الحق
 ایا و صلعم عمال
 اللهم صل على محمد و آله
 صلوات الله علی بنیاء و علیه وسلم است
 دوام دیار

بدان و فقک الله بالنجات که چون کسی خواهد که این
 خاتم مبارک را بنوعی از اعمال در کار آورد چون
 شعاعی از اشعاع بزرگ آمده باشد از ساختن
 و نوشتن خاتم پختینه دیگر که در هفته دوم باشد
 بندهکان دولت که بصحبت معروف و اعتماد
 موصوف بود فرمان بود که بصحرا بیرون رود چنانکه
 آسمان صاف باشد و باد و غبار و ابر نباشد خاتم را
 در چوب مورد و باز بتون یا چوب کهنه که یاد کرده باشد
 بیاورد و حاجتی که خواهد از حق تعالی خواستد و اشود
 و اگر در شب پختینه که یاد کرده باشد پس خاتم در چوب کز
 یا مورد یا بوز و بوی خوش بکند و بعد از آن
 سنبل و نام کلام خدای عزوجل میخواند و سوره
 اخلاص بر زبان راند در خانه خالی هر حاجتی و مهمی که

و اینست

خواهند از خدا تعالی بخواهد و این خاتم را شمع آورد
 بی شبهه بملو و مقصود برسد و چندین نوع دیگر که
 تشرف لایق است یا دیگریم تا طالبان آن زود
 بمقصود برسند و الله اعلم فصل دوم در ساختن
 آئینه زرین لب زنده بوزن چند آنکه خواهد و نقش
 خاتم را بقلم آهنی بروی لکار و چنانکه مهر در روی
 نیکو جای گیرد پس خاتم را لعل را که ساخته باشند
 از آب آب پاکیزه بشویند و از آن آب که نقشها را
 خاتم را بدان لگاشته بکنند و دست باز دارند و تا
 خشک شود پس بدان که آن آئینه بسیار علیها را
 بکار آید و سود دارد و خصوصاً آنچه درین مختصر
 شرح داده میشود دانست که چون آن آئینه
 بدین صفت که یاد کرده شد ساخته شود و آنگاه

که با خود دارد همیشه منصور و مظهر باشد و هیچ سنگ
بر آن کار نکند و در وقت مصاف و لایق فتح و
نصرت ظاهر گردد و بهر صفتی که باشد و هیچ آفتی
بدون نرسد و اگر بر وز خوب آن آینه بر پشت نباشد
بند و مقابله خصمان را اندر خصم را که نظر بر آن
افتد دستها روی لرزیدن گیرد و چشمهای او
خیره شود و اندام او سست گردد و از ناخن و رانند
فرماند و این اسب در ننگ از اسبان دیگر بگذرد و
تا این آینه بر آن آسب باشد هیچ علتی او را اگر نند
نمکند و از زخم رسیدن و آفتهای دیگر ایمن باشد
انکه در الدعای فصل سوم و در عمل آوردن
خاتم در هر معنی که خواهد چگونه کند بوقت مصاف
با هر وقت که او را خوف و خطری پیش آید

بهار

بر چهار طرف اندام خود بر کاغذ خاتم اصلی نقش کند
و بر بندد و هیچ زخمی و برنجی بدان نرسد و در امان
خداستغایه باشد و الله اعلم فصل چهارم در لکاظ
خاتم بر زره اگر کسی بر از زره برین تا قلع مهر
خاتم نقش کند بقلم آهنی و دو جای برداشته از
زخم تیر و تیغ او را از زبان نندارد و فصل پنجم در
لکاظ آشتن خاتم بر تیغ اگر کسی نقش خاتم بر تیغ
بکار دهر جای که زخم نرسد هیچ او را حاجت باشد
باید که بر مس جای بر تیغ بکار د آورده اند که برود الفقار
امیر المومنین علی رضی الله عنده بر روی و بر پشت و
بر کتف موضع نقش بود پس باید که همین کار
موضع نقش کند عجوبات او را نظاره نماید و الله اعلم
فصل ششم در لکاظ آشتن خاتم سنان بر نیزه اگر کسی نقش

خاتم را بر نشان نيزه نقش کند هر چيزي که زخم نيزه
با ساني بگذرد و خط نشود و خصم مقهور شود و فصل هفتم
در نگاه داشتن خاتم بر سلاحهاي انداختن و اگر کيس
بر تير و يا بزن اوک نقش خاتم بکار رود و بنيدار و خطا
نشود و ترس در دل و دشمناني ظاهر کرد و مانند هم شوند
فصل هشتم در نقش خاتم بر سپه اگر کيس نقش بر
کاغذ بنوب و بر قبه سپهر محکم کند هيچ سلاحي بر وي
کار نکند و چون نظر بر او افتد مقهور شود و فصل نهم
انچه بر خمد داشتن اين معنی ميشود اگر کيس نقش خاتم
را بر نقه پاکيزه بکار رود و با خمد دارد بجهد لها محبوب
باشند و همه مطيع و دوست او گردند و فصل دهم در معنی
در همه دلهای خلق محبوب بود و فصل يازدهم در
دفع زردان اگر کيس نقش خاتم در رخت و خايز بند

هر کيس

هر کيس رخت در وان نياستد و کرد او نکردند فصل دوازدهم
در دفع ماران و کزومان و هر کوزه که باشد اگر کيس
خاتم را بر در خانه يا بر دريچه بکار رود هيچ ماري و حشر آيات
زيب در راخانه نتواند در آمد و اگر کزنه در خانه در آمده
باشد بگزیند فصل سيزدهم در دفع جادو و اگر کيس را
از جادو برنجي و يا خوفي بود بنوب سوره فاتحه بر کاغذ
مهر زده سوره اخلاص و معوذتين و آيه الكرسي و شهادت
و در میان همه نقش خاتم بنوب از او در غلاف پاکيزه
بدوزد و يا خود دارد هيچ نوع از جادو ناي کار نکند
فصل چهاردهم در دفع حاجات بحضرت حق تعالی
اگر کيس را حاجت بزرگ يا مهمي بزرگ ميش آيد و
خواهد که آن حاجت روا گردد و از چهار راه خاک پاکيزه
بر دارد و بر آن نقش خاتم بکند و روزي ديگر بسکند و

آن نقش پاک شده باشد آن حاجت زود روا شود و
باید که بوقت برداشتن خاک غسل پاکیزه کند چون
از شب یک نیمه بگذرد چنانچه یاد کرده شد بی آرد
مراد حاصل شود و الله اعلم فصل نهم در معنی
بزرگ و غیر بودن در نظر های اگر کسی خواهد در
نظر مبارک بادش مان و ملوکان عسیر باشد مفر خاتم بر
پاره نشکر نقش کند و در وی روغن با سمن افکند و در
وقت حاجت هر دو ابرو بد آن چوب کند و خاتم را در
دست گیرد و بخدمت آید تا قدرت خدا تعالی بیند
دیگر فصلها از حجت بی کاغذی نوشته شد هر که مهم
پیش آید در طب ابراهیم شاهی بیند و الله اعلم
باب دوم در معنی و لایق فتح و نصرت بر خصمان و
شکر های استوه و ضبط کردن حصار و نقش علم

امیرالمومنین رضی الله عنه و در معنی روحانیات
و در یافتن کین و مکرو و شمنانی و ساختن دار و از
روحانیات که در کوشش ابر کشند شکل که چکار
بزرگ و نامدار رحیم الله استواج کرده اند بر نود و نه
نام آفریدگار تعالی چهار و در چهار خانه نقش چنانکه
عدد هر ده هزار و چهار صد و بیست و دو آید و وقت آن و
خاصیت آن در کتابها بسیار آورده اند و گفته اند که
چون قرآن سعیدین باشد با آنکه بیست و سه مرتبه
و ماه بنظر سعد ناظر لوج این شکل بر تخته مرصع نقش
و اغماض عمل بر طالع تو کند از برای خیرانه بادشاهان
تا چون روی بکمی بزرگ آرد یا گرفتن حصاری و ضبط
یا قهر خصمی کند این تخته را بر سر علم یا بر سر خیمه
چنانکه خصم در مقابل آید و چشم آن بدان جنبه افتد

هم سپاه آن لغویان خدا بجای مقهور و منزه می شوند و
 خوف و حواس در دل ایشان افتد چنانکه امکان
 استادن نباشد و در قلعه همین حکم دارد و اگر در شهر
 نغود باشد منها و با افتد این تخت را بر سر بام سرای
 بر سر چوبی بنید و اهل آن برای سلامت مانند و ضرری برایشان
 نرسد و اگر در خانه بنهد و در خزانة بنهد از دروان و آتش
 ایمن باشد و اگر دروان قفسه کند گرفتار نشوند و اگر بر چرخ
 دارد از همه بلاها و واقفها ایمن باشد و در نظر ملوک و
 سلاطین عزیز و مقتدران و خبرانی خاصتها بسیارست محترم کرده
 شد و الله اعلم برکات و منفعت بود و نام حضرت از یادگار
 لغای و تقدسی صد هزار چند نیست و خاصیت اعداد و تقاضا
 نمرده و چهار صد و بیست و دو است و دارنده این از بلاها
 واقفها ایمن باشد و مدام منظر و منصور باشد ان شاء الله تعالی

وفق

مطلوب

مطلوب ۱۸۲۳۲ ازین جمله نقصان ۳۵ باقی ۲۵۲
 چهارم حصه ۶۵۰ کسر نگون ۱۸۲۳۲ چهارم در چهار
 ۲۶۹۰۰ کسر
 که بر این ترتیب کرده است

۲۶۵۰	۲۶۱۴	۲۶۱۱	۲۶۵۱۱
۲۶۱۲	۲۶۵۶	۲۶۵۱	۲۶۱۳
۲۶۵۵	۲۶۵۹	۲۶۱۶	۲۶۵۲
۲۶۱۵	۲۶۵۳	۲۶۵۴	۲۶۱۵

این مربع صحیح است از هر خانه که شمار کنید

۱۸۲۳۲

۱	۹۲۱۳	۹۲۱۰	۸
۹۲۱۱	۴	۲	۹۲۱۲
۴	۹۲۰۸	۹۲۱۵	۳
۹۲۱۴	۴	۵	۹۲۰۹

برای پیش فرستادن بقمانی خدای عزوجل آن
حصار رنجین کرد و فتح شود بقدرت خدای تعالی
بدان هر که اسکندر رومی که اوراد و القرنین گویند
در مغرب حکمت و طلسمات و روحانیات و تنجیسات
بهوی تمام داشت و خطی قوی از دینارک تقاب
ارسطاطالیس حکیم را بخدمت وی رسانده بود
تا از برای وی کتابها اختاری بنماید و استخراجها
قوی از هر نوع و در هر معانی ظاهر میکردانند و مشکلات
بزرگ را حل میکردانند چنانکه در حکایت آورده اند
که ساختن مناره اسکندریه در میان دریا موقوف
و مشهور است و ازین جمله صنایعها و ارباب است و
افاضل و حکما روزگار از گفتار او تجر بها کرده اند و
کتابهای ساخته اند و اسکندر رومی رحمه الله علیه

کاری

کاری که کردی مشهور است و صواب دید او کردی تا
ملک لوی زمین او را مسلم گشت و با چشم بیقیاس
دو بار عالم تمام بگشت و شصت سال بادشاه بود
اوراد و القرنین بدین سبب گویند که از اقیانوس بر آمدن
تا فرو شدن ده بار بر رفت چنانکه حکایت او است
است در قرآن و اخبار و بیک قول گویند پیغمبر بود و قول دیگر
از اولیاء بود چنان آورده اند در کتاب طبایع الجواهر
که روزی ارسطاطالیس در کتاب خود ذکر حکمت و شکر
اولیاء را میگردید و هر چه او گفته و ساخته است از علم
و حکمت و غرائب و عجایب بسزیده و کرده است
می باید که بجهت من کتابی از گفتار او در معنی طبایع
جانوران منجمه که جمع کینه تا آن جمله بر من روشن شود
و هیچ چیزی پوشیده نماند از قول وی ارسطاطالیس

گفت ای بادشاه روی زمین آنچه حرم حکیم در کتاب
طبیح حیوانات آورده است او را اوستادی بود
فطالوس نام و او را کتابها را سرار علوم و حکمت جمله
روشن گشته بود و در غاری عظیم ز روف و تارک استهان
کرد بود و در آن موضع طلسم ساخته چنانچه هیچ آفریده
و در آنجا نمی توانست رفت از قوت باد و تارکی و
روشنای و روی بردن محال بود از بسیاری بادیس
آن کتابها را همچنان سپید و پنجاه ساله در آن غار مانده
بود و هیچ آفریده بر آن اسرار واقف نمی شد و بدان
راه نمی یافت و حرم حکیم گوید که در آن اندیشه و در آن
تدبیر متبحر و متفکر مانده بودم تا حلیت بسیار کرده ام و
سید اگر دم و جبراعی در روی کردم که با در ادروی لعلی
نماند و در آن فرورقم نقش من بگرفت نتوانستم که
آن

آن کتابها را برابرم باز گشتم و از آن هیچ فایده نشود و همچنان
در آن کار حیران و عاجز گشتم و آن اندیشه و سودا بر
من غالب بود و هیچ علمی دیگر نشناختم چون آن اندیشه
از حد بگذشت و دست کوشش در آن نرسید شش خفته
بودم خواب دیدم که شخصی بر صورت نیکوتری بیاید
و مرا گفت ای حرمس درین کار متحیر مانده و از حلیت کز
نومید گشته نمی دانی که طریق بیرون آوردن آن علوم نهانی
که کتب اسرار و کلید هر مسماست چیست و چگونه تواند بود
میخواهی که ترا دلیل و هجرا آن طلبم سخن آن
جوهرها موزم گفتم اری بهمین است که از حلیت فرودماندم
و سلبا در طلب آن معاینه ام پس مرا گفت جبراع
بر افروزد و در ابکنه صاف بنه تا از باد فارع باشد
و روشنائی او موجود بود و بعد بگیرد به خار نشین

و بگذارد از آن روشن روی سوراخها برینی و گوشهای را
و لبها خود ببالد و خوب گیرد دست بگیرد و یک مسقال
از آن روغن بخورد تا نفس بود در آن چاه غار نگر و بس
از آن غار درونی رود و میان آن موضع بکاو و تازیانی
طلسم ساخته از آهن و بدست وی کلیدی از آن بر سر
تخت آن کلید را بشکن با آن چنانکه دانی و تو از آن
آن آدمی که با او از آن راه میگذرد و در شکلی و انصورت
را بیرون کنی تا در لحظه آن تاریکی و باد بیرونشاید
بدل گردد و پس چون آن باد رفت چهار طرف از چاه
منور گردد و ترا برنجی رسد پس بیرون آن چهار کتاب
اسرار یکی بر آن کتفت دوم عید الطیب سوم بدرالاد
چهارم کتفت الاشارة بس حوس حکیم گوید که من او را
پرسیده ام که تو کیست گفت من طلعت تمام توام کتفتم

بهم

بهم حیلنی باشد که ترا در بیداری به بینم و نتوانم دید گفت
تواند بود چون نامهای من بدانند او آنچه من گویم بکنی
مرا بتوانی دید پس او مرا نامها را خود بسیار نوشت و
باز نموده که چنین کارها بکن از هر نوع نامها به بینی پس
حرس آن احوالها و اعمالها جمله در خواب و نشکر کرد
و او در کتاب خویش چنین آورده است که چون بیدار
گشتم بدان صفت و هیات که مرا آموخته بود مشغول
گشتم هم در روز و برامعانه دیدم که ظاهر و حاضر
و مرالسبب علوم نهانی و حکمتهای لطیف بسیار نوشت و
بعد از آن همچنان که فرموده بود آن طلسم را بشکست
و میان آن چاه کا دیدم و آن چهار کتاب مخفی از
ضاعتها بیرون آوردم بواسطه آن جمله خبر نامها
معلوم شد از جگونی جواهر طبایع اصول مواد

و اساس عالم کبری و ابدالش کشف شد و از خاصیت
ارواح جانوران باصاف مختلف تا هر کدام پیدا
کردم و در کتاب و نظایر و در ابتدای آن حکیم محسن
چنین آورده است که خدای تعالی ^{غزوه} با فریدم عالم کبیرا
از ایش از عالم صغیر البش چون آسمانها را قوت و
حرکات و سکنت را که در بالا و پست او ثابت
گردانیده است پس عالم صغیر را بیافرید و او را خبر دی
گردانید از عالم کبیرا و ثابت گردانید در سه و پاهای او
حشمت و روح هر یک از عالم کبیر است چنانکه بهنج است
در آسمانها از انواع جسمانی و روحانی و جوهر و عرض
نامی بر جماد که نه از اجمله چیزها در آنها آدمی ^{چنین} است
و بهر چیز دلیل روشنی است که خبر و نای کمال او تواند
بود و آن خبر و لیکه ^{خف} متصل باشد که بدل نبود پس

نقش

تعیین که آدمی خبر و هست از عالم کبیر او از جنس ملکیه
است و درین عالم مسافر آمده است تا محبت و معرفت
آفرید کار خود باز داند و درین باب بسیار لطایف است
و کتب ساخته اند و برداخته و در شرح بیان هر یک
سخنهای برداخته و برده اند و آنچه از کتابهاشان
قبول کرده است و از لطایف و بدایع فراهم آورده شده
چون این مختصر لطیف انجامد آنرا احتمال نکند این
مقدار از جهت آن یاد کرده شد که آنچه درین کتاب
جمع شده لطیف کرده شده است از اقوال و افعال
این حکیمان بزرگوار بوده است و باید که در آن معانی
خلا هر دو و اگر آن حکیمان تجربه نکرده باشند در کتاب
خود داخل نکردند و هر آینه برای آن معانی باز
کرد و گواه بدین معانی تجربه هر یک تواند بود ^{و لیکه}

توفیق دهند و است بر راه صواب فصل اول در داروی
هم که در گوش سپید کند حکیم ارسطاطالوس گفت اگر کسی خواهد
که داروی سازد که خاصیت روحانیان آنرا در هر
مغز بسیار اثر کند و کارها او را بشاید خاصیت
درین موضع بدان حاجت بود که چون او در دست
شود چنانکه یاد کرده آمد اگر از آن در گوش سپید کند
بوقت حاجت و آن اسب در پیش لشکر هر طوف که
غریبت افتد براند و چشم منصور کشد هم الله نصرهم
در عقب آن براند آن اسب چنان شود که در هر حسی که
او باشد شوق و نصرت آن لشکر گاه را باشد و آن اسب
در مقدمه حرمان باشد و زود رود و دستها بر زمین زدن
گیرد و بانگ کردن و تعجیل رفتن گیرد چنانکه سوار
او را بحدیث نگاه تواند داشت و سوار هم خوشدل

در میان

و شادمان بود اما وقتی سواره چنان باشد که لشکر
برگانه مکی و عذری اندیشد باشد با در کس باشد
آن اسب البته نیکو رود و در سبب نازک است و هر سبب
که خواهد باز کرد و سوار هم ناخوش و دلگس شود
چون اینچنین دلیل بنید توقف باید کرد و در وقت آن
باید گوشید و الله اعلم فصل دوم پس باید دانست
که ساختن این دارو آن خاصیت موجود باشد بگوید
و مغز عالم صفا که در مغز با در خاص با دروی اراده
باشد غرض آنست که از کس امر که اسب علیتی و بیماری
باشد و با زردی و بوی وضعی که قوت روحانیت او بود
در خلل و فساد منقاد باشد پس از آن مغز یک مسهل
بگیرد و یک مسهل گوگرد زرد اول گفت که آهسته بگردد

آتش بنهند و کبریت بپایند که در روی افکنند چنان
سازد که آتش ننگ و نزم باشد تا ننگ که آخته نشود
در روغن کشته آن متغیر است از روی افکنند تا
یکجا که آخته و آمیخته شود پس در شیشه افکنند که آن
خیزد و دیگر را نیز کار آید پس چون خواهد که او را در عمل
آرد بکیر و چهار مسقال بنهر ماده سک در سفال کند
بعده بر آتش نزم کند و آن خلط مقداری بود از ننگ
بر روی افکنند تا یکجا که آخته و مخلوط گردند بعده آنرا
در حصه کنند و در هر دو گوش اسب فرو بریزد آن
اسب چنان هموشیار و بر راه شود که صفت آن نتوان
کرد و ارواح روحانیات در عمل کند آن معانی که
در اول یاد کرده و دیگر ارواح روحانیات در طبایع
اعضای آدمی بسیار است و از آن حیوانات دیگر

چون

چون میخیزد و در له و جگر و تنی و سپهر زهر جنبی که نظر
بر روی افند و علتها می فراوانند و در او مالک را آید
بعده ازین آنچه بدان حاجت باشد همه را در باب
منافع حیوانات آورده خواهد شد انشاء الله تعالی
بالحسن و بویوم و در مغیبه استخراج حکمت ارسطاطالیمیست
بعثت اسکندر روی رحمته الله علیه ساخته بود و در آن
عالم و مغلوب و این حکمت استخراج کرده است و تجارب
اصول شامی و کشف بیان معانی روشن و مبرهن کرده
چون میان دو باد شاه و باد و امیر مصافح آغاز شود
و دولت که قصد یکدیگر کنند بگریزند تا فتح و نصرت کرد
اگر لشهری و باحصاری روی آرند تا آنرا فتح کنند
مسلم و سیر کرد و بانه طریق دانستن است که بر دست آمد
کس فتح شود و بوجه آسان تر در مدت نزدیک تر مهلت

با تمام رسد و دلیل راجح بدست مقدمه است و دانستن
و در عهد آوردن آنکه حکیم ارسطاطالیس را تصدیق
و محبوبیات فراوان بوده است چنین آورده اند که
اسکندر رومی رحمته الله علیه چندان رغبت بر هیچ
چیز ننمودی که بدن کتاب غالب و منسوب نمودی
و اسکندر بموسسه در مجاری امور و مصالح جهانگری
بدن حساب و حکمت رجوع نمودی و چون متورگشته
و بهر طرف که خود بقیع بالیسه رفتی و شالیته آن
کار کردن بروی بدانی طرف آوردی و اگر او را
مصلحت نبودی و آن مصلحت بدست دیگری بدینی
مغنی غالب نتوانستی بودی و بوفای خواهد رسیدی و
آنکس را بدان مهم بر کنیدی و بدان جانب نامزد نمودی
و بی توقع آن مراد بر آمدی و آن دیار مسلم شدی پس روی

باقیم

باقیم دیگر آوردی و مصالح دیگر پوستی تا بقامت
جمله ملک روی زمین بگرفت پس لطلب آبجیات
رفت چنانکه این حکایت در کتب معروف است
که حضرت خضر و الیاس علیهم السلام آن آبجیات
را حتی تو را روزی ایشان گردانیده بود در یافتن
و خوردن تا قیامت زنده خواهد بود و ذوالقرنین
در طلب آب چندان رنج برد و خلائی بی اندازه را
در تار یکی سرگردان کرد مگر آب حیات در یابد و آنرا
ز لول آخرت خود سازد و حنات دنیا و در حیات
آخرت حاصل کند چون خدای تعالی روزی او کوفه
بود چندان کوشش و اضطراب نمودند آنست پس
از آن بفاع بسد با جوج و ما جوج مشغول گشته و باز
در آبکینه نشست با ارسطاطالیس و در دریا فرو رفتند

و از لطافت انگبته خلقان در بار ابر صوری و بهر
شکلی میدید و فرشتگان را که بدان جانوران
مالک بوده اند فرمان خدا و جلالت را میدیدند
و بانین سخن میگفتند و جواب می شنیدند و زاری
بسیار میکردند و بهر موضع خلقی دیگر و صفت دیگر
میدیدند و حمد روزه طعام و شراب در صدوق
انگبته نهادند و بودند و با چشم فرمان داده بودند که اگر
مدت چهل روز در ریال حل بیرون آیدیم خود کوی
دولت بچوگان سعادت بحال گاه نجات رسانیم
و اگر بعد از مدت معیاد بیرون نیامدیم جمله ملوک و سلطان
و چشم در عینت را امثال فرمودیم که هر کس با قدیم و حرم
خود و مواضع و مسکن خود رجوع کند پس چون روز
بسیار در بار فرو رفتند و لشکر مآوله در آن صدوق تلبه

بودند

بودند و دست باز داشته منتظر می بودند اسکندر
وزیر در قعر دریا می رفتند و مخلوقات سخن می شنیدند
تعالی را مشاهده میکردند و گوهر و مرجانی را میدیدند
تا بغوشته رسیده اند که از آن فرشته قوی تر هیچ
چیز ندیده بودند که بر تخت مملکت در پادشاه بود
چندین هزار فرشته دیگر در خدمت و فرمان او دیده
بودند و هر یک از ایشان بجای نامرد می کرد که فلانی
جانوران را از فلان موضع دور کند و فلان موضع بر بند
و فلان خلق را از آنجا دریا قهر کند و بکشید و فلان را
جای وی دهد چون اسکندر بر آن موضع رسید
سلام کرد آن ملک مستعجب حویب سلام باز داد و
گفت تو کیستی و سبب آمدن تو در دریا چیست ذوالنون
گفت من شنیده ام که در دریا عجب مهابت است بدان

سب آمده ام که عجب بات روی زمین که حق تعالی
آفریده است بسیار معاینه و مشاهده کرده ام و آمده ام
تا لطایف و عجب در میان زمین معاینه و مشاهده کنم
فرشته گفت یا ذوالقونین ملک روی زمین ترا
بپند نبود که اینک دریا محیط کردی ذوالقونین
گفت ای ملک مقرب من لطلب مملکت دریا نیاند
ام اما خواستم تا صفها خدا ی تعالی که دریا پست
تا زیادت نعمت و موقوف حاصل شود و بجد و ثنای
خالق جل جلاله مشغول باشم و باینکه گانی خدا و اول
احسان و شفقتم کنم چون فرشته این کلمات شنید
و گفت اکنون یک روز فرود آمده و این الکنه شما
که در روی نشسته آید کشیده از شور آب دریا بگذر خسته
است روز دیگر تمام خواهد گذشت و شما پانزده روز

می باید

می باید تا بالای آب برانند ذوالقونین چون این
سخن خطرناک شنید دلشک شد و هیچ حلیت نپدید
فرشته را گفت اکنون ما را بار بار باش در معینه و ما را
ازین قعر دریا بکش رسان که بادشاه و ریاقوی و
خدا ی تعالی باد کردن گرفتند و دعا خلاصی میخواهند
تا کار بجواب دادن آن فرشته رسید گفت من بی
فرمان خدا ی تعالی هیچ کاری نتوانم کرد اگر فرمان
خدا ی تعالی باشد چنان کنم را ایشان دعا میکردند
و از حق تعالی بجات میخواهند تا حق تعالی
همان فرشته را فرمان داد که فلان فرشته را بگو تا
صدوق ایشان را بر روی زمین رساند که دعا ایشان
با حاجت مقرون گشت و جانه ایشان را نازده
کرد و اندیم پس آن فرشته را بفرمود تا بیک شبانه

روزان ترا با لاسانند و جمله سلاطین و ملوک
 نو امید گشته بودند بدین اثنان شادمان گشته
 و صدقات بسیار دادند و در سمیع کتاب عجایب الجوی
 ساخته بدین اختصار کرده شد و الله اعلم
 فصل در شرح دانش غالب و مغلوب بدان نظر
 که والدین کتاب در غایت حکمت و ثبات فطرت
 که او را حکیم از سلاطین همیشه الشافی رحمه الله
 ساخته در انواع علوم و حکمت منتهی بوده است و
 او در زمان خود بر همه عالم بجمال فضل و حکمت
 داشت به بخت بسیار و اندیشهها در از جمع کرد
 معرفت نجوم و وقت ساعت و پرستیدن هر چیزی
 که مردمان را همه کارهای را بداند و بخش و آرز
 غالب و مغلوب جمله حکیمان و عالمان پسندیدند و هیچ

کسی

کس حرفی برین فرزند نتوانست کرد و از جمله علمها که
 بدانشیه و بر هیچ چیزی غیرت که بدین علم کردی
 و کسی را نیا موفقی بدان سبب که علم با موفقی ضایع
 باشد و غرض از وضع این جمع حساب است که بادشاه
 و زرار و ملوک و امرا چون روی بگردانند و با
 لشکری لطفی نامزد فرمایند باید که اندرین کتاب
 بنگرند و حال از غایب و مغلوب بپوشانند و صحت
 ارباب بحفاظت امرای پیش فرستند که نام بدین
 جدول غالب و مغلوب باشد و همچنین خصوصیت که میان
 دو شریک و مولا و بنده و زنی و شوهر و یاد و خصم
 که بقاضی روند و یاد و خصم و یاد و بادشاه افند یا
 آنکه بجز روند و یاد و خصم مرا فغی کنند بدین
 حساب امتحان کنند هر آینه از غایب و مغلوب نشانند

در حدیث

آنچه از نام و لقب معروف تر بود آنرا بگیرد و هیچ چیز
 از حروف ساقط نکند مگر آنچه زیاد در آورده
 باشند بنفیکند چون بحس الف و لام را اقتضا کنند و
 اسم ابراهیم و اسماعیل هیچ حرف ساقط نکند و اگر
 کسی را دو نام باشد با دو لقب هر کدام که معروف
 تر است آنرا بگیرد جمله بحساب حروف نهج که وضع
 آن روشن کرده میشود آنرا بگیرند و جمله را جمع
 کنند و بهمان ساقط کنند و الگانه بنند تا چند
 باقی ماند پس جدولها غالب و مغلوب بنکند تا آنچه
 غالب خواهد بود در جدول غالب بشود و اگر مغلوب
 در جدول مغلوب باشد دلیل بر صحت آنست که
 اگر کفر کنند و اندیشه بکار آرند تا آدم صلوات الله علیه
 و ایل یومنا لغضا بندد آنکه غالب بوده باشد غالب آید

والله اعلم

و آنکه مغلوب بوده باشد مغلوب آید چنانکه
 ابراهیم صلوات الله علیه و لغت الله علیه چنانکه
 موسی صلوات الله علیه و فرعون لغت الله علیه
 و چنانکه کتاب طبایع و طالع که حکمی و متقدم تصنیف
 کرده اند و استخراج آن بیرون آورده تا امروز
 بیاموزیده اند و حساب کرده اند و کسب کرده اند چنان
 که یافته اند هیچ تفاوت نیافته اند و رفتار بهت که کواکب
 چنانکه افتاده است بهمان و هر که در کتاب و درین جدول
 بگردد او را بقوم حجت نباشد از دامن سود
 نخ و لذتیک و بد و در سفر و خطر و پیش رفتن سلطان
 و خصمان و خیران و الله اعلم بالصواب حساب
 حروف تهجی اینست ا ب ج ده و زح ط ی ک ل
 م ن س ع و ف ص ق ر ش ت ث ح ذ ص ط ع
 ۱۰۹۰۸۰۷۰۶۰۵۰۴۰۳۰۲۰۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰

بود بر یکی و اگر یک و پنج ماند یکی غالب بود بر پنج
 و اگر یکی و چهار ماند چهار غالب بود بر یکی و اگر یکی
 و سه ماند یکی غالب بود بر سه و اگر یکی دو ماند دو
 غالب بود بر یکی و اگر یکی و یکی ماند طالب غالب بود
 باب الثانی و اگر دو و نه ماند نه غالب بود بر دو و اگر دو
 هشت ماند دو غالب بود بر هشت و اگر دو و هفت
 ماند هفت غالب بود بر دو و اگر دو و شش ماند دو
 غالب بود بر شش و اگر دو و پنج ماند پنج غالب بود بر
 و اگر دو و سه ماند سه غالب بود بر دو و اگر دو و دو ماند
 طالب غالب بود و اگر دو و یکی ماند دو غالب بود بر یکی
 باب الثالث و اگر سه و نه ماند سه غالب بود بر نه
 و اگر سه و هشت ماند هشت غالب بود بر سه و اگر
 سه و هفت ماند سه غالب بود بر هفت و اگر سه و شش ماند

و اگر دو و دو ماند

ا	بر سه و پنج و هفت و نه	غالب است
ب	بر یکی و چهار و شش و هشت	غالب است
ج	بر دو و پنج و هفت و نه	غالب است
د	بر یکی و سه و شش و هشت	غالب است
ه	بر دو و چهار و هفت و نه	غالب است
و	بر یکی و سه و پنج و هشت	غالب است
ز	بر دو و چهار و شش و نه	غالب است
ح	بر یکی و سه و پنج و هفت	غالب است
ط	بر دو و چهار و شش و هشت	غالب است

باب الواحد اگر یکی و نه ماند یکی غالب بود بر نه و اگر یکی
 و هشت ماند هشت غالب بود بر یکی و اگر یکی و هفت
 ماند یکی غالب بود بر هفت و اگر یکی و شش ماند شش

بود

نشش غالب بود بر سه و اگر سه و پنج ماند سه
غالب بود بر پنج و اگر سه و چهار ماند چهار غالب بود
بر سه و اگر سه و سه ماند طالب غالب بود و اگر سه
و دو ماند سه غالب بود بر دو و اگر سه و یکی ماند یکی
غالب بود بر سه باب الرابع و اگر چهار و نه ماند
نه غالب بود بر هفت و اگر چهار و هشت ماند چهار
غالب بود بر هشت و اگر چهار و هفت ماند هفت
غالب بر چهار و اگر چهار و شش ماند چهار غالب بود
بر شش و اگر چهار و پنج ماند پنج غالب بود بر چهار
و اگر چهار و چهار ماند طالب غالب بود و اگر چهار
و سه ماند چهار غالب بود بر سه و اگر چهار و دو ماند
دو و غالب بود بر چهار و اگر چهار و یکی ماند چهار غالب بود
بر یکی باب الخامس اگر پنج و نه ماند پنج غالب بود بر نه

چهار

و اگر

و اگر پنج و هشت ماند هشت غالب بود بر پنج و اگر
پنج و هفت ماند پنج غالب بود بر هفت و اگر پنج
و شش ماند شش غالب بود بر پنج و اگر پنج و
پنج ماند طالب غالب بود و اگر پنج و چهار ماند پنج
غالب بود بر چهار و اگر پنج و سه ماند و اگر پنج و
سه ماند سه غالب بود بر پنج و اگر پنج و دو ماند پنج
غالب بود بر دو و اگر پنج و یکی ماند یکی غالب بود
بر پنج باب السادس و اگر شش و نه ماند نه غالب بود
بر شش و اگر شش و هفت ماند شش غالب بود بر هفت و اگر
شش و هشت ماند هشت غالب بود بر شش و اگر شش
و شش ماند طالب غالب بود و اگر شش و پنج ماند
شش غالب بود بر پنج و اگر شش و چهار ماند چهار
غالب بود بر شش و اگر شش و سه ماند شش

غالب بود بر هشت و اگر هشت و پنج ماند هشت غالب بود
 بر شش و اگر شش و یکی ماند شش غالب بود بر یکی
 باقی باقی اگر هفت و نه ماند هفت غالب بود
 بر نه و اگر هفت و هشت ماند هشت غالب بود بر هفت
 و اگر هفت و هفت ماند طالب غالب بود و اگر هفت
 و شش ماند هفت غالب بود بر شش و اگر هفت و پنج
 ماند پنج غالب بر هفت و اگر هفت و چهار ماند هفت
 غالب بود بر چهار و اگر هفت و سه ماند سه غالب بود
 بر هفت و اگر هفت و دو ماند هفت غالب بود بر دو
 و اگر هفت و یکی ماند یکی غالب بود بر هفت باقی
 الثامن اگر هشت و نه ماند نه غالب بود بر هشت و اگر
 هشت و هشت ماند طالب غالب بود و اگر هشت و هفت ماند
 هشت غالب بود بر هفت و اگر هشت و شش ماند شش

غالب بود

غالب بود بر هشت و اگر هشت و پنج ماند هشت غالب
 بود بر پنج و اگر هشت و چهار ماند چهار غالب بود بر
 هشت و اگر هشت و سه ماند هشت غالب بود بر سه
 و اگر هشت و دو ماند دو غالب بود بر هشت و اگر هشت
 و یکی ماند هشت غالب بود بر یکی باقی التاسع و اگر نه
 و نه ماند طالب غالب بود و اگر نه و هشت و نه ماند نه غالب بود
 بر هشت و اگر نه و هفت ماند هفت غالب بود بر نه
 و اگر نه و شش ماند نه غالب بود بر شش و اگر نه و پنج
 ماند پنج غالب ماند پنج غالب بود بر نه و اگر نه و چهار ماند
 نه غالب بود بر چهار و اگر نه و سه ماند سه غالب بود
 بر نه و اگر نه و دو ماند نه غالب بود بر دو و اگر نه و
 یکی ماند یکی غالب بود بر نه و العاشر بالصواب
 باب چهارم در معنی ساختن سلاحها و پوششها

که در غایت بسیکی و تنگی باشد و بهیچ تنخ و تیر و نیزه
و خنجر و غیره در آن سلاح کار نکنند و آب دادن
سلاحها که در غایت برندگی و تیزی باشند و آنچه پلاک
کننده بود و مرهم بدین بود و درین باب چهار فصل
است فصل اول در شناختن و دانستن سلاحها
سبک سازد خاصه از برای سلاطین که مشابه بود و
از آب باران و غیره تباہ نشود از هیچ نه کاغذ سلاح
سازد و او را باید که ششم از نیزه معلوم باشد و آن
ششم را حکمی غمز اجین خوانند صفت ساختن ششم
سپهر طریق است که بکیر و از نیزه کاو و در یک توی
سفالین اندازد تا بعضی چیزی او را در خورد پس
مایه در روی افکند تا سپهر بسته شود بعد از آن تخته
مثل کاغذ تنگ ببرد و در جایگاه پاکیزه یک ته از آن

سپهر تنگ

سپهر تنگ کرده بنید و بر روی او نمک سودده میکنند
و در هر نیمی که بنمک بر روی باشد بعد سسکی
کران بر روی بنمک چنانکه غبار خاک بر روی نشیند و
بگذارد تا مدت بیست و یک روز پس چون نمک در روی
عمل کنند بعد آن ورقها جدا کنند و چند بار با آب گرم
سرد و دیگر بار بشوید و نگاه دارد چون خواهد که آنرا
در عمل کند بکیر و از آن نیزه که ساخته است چند آنگه خواهد
و آنرا در دو یک کنند و با قدری آب بپوشانند تا
که اخته شود پیش از آنکه سرد کرد و هر توی کاغذ
در عمل آرد و بهیچ توی کاغذ نکنند بر هم دیگر بار
سپهر نیز چون سرد کرد و بار دیگر که اخته نشود
پس بکیر در روی سوخته و تو با آب آهن بپولاد که تو
کار کردن اینک که از روی آهن پوست کاغذ تنگ

سپهر تنگ
سپهر تنگ
سپهر تنگ

جداشده باشد هر یکی جزوی و هم چند انگه این
جمله باشد بمشاله او بطور سائیده و بخت و یکی آمیزد
و آنرا بر سنگ سلابه اندازد و سر که گفته بر روی
افکنند و میساید و هر ساعت دست باز دارد
سه که اندازد و لب بد تا سه روز و یا پنج روز
چون ننگ شود آنرا خشک کنند و بوقت حاجت در آن
داروی که داشته که آنرا از پیر ساخته است میزند که
آن سیریشم اول از آب بگذرد و نیک ببرد و نیک بزد
و هر سلاحی که خواهد از جوشش و یک چنین و فستق
مانند آن بیالاید پنج بار لبس روی آنرا چنانکه
خواهد نقش کنند خوب شود و اگر کسی خواهد که از
کاغذ سلاح پوشیده سازد که در غایت بسکی و نیک
باشند و هیچ سلاحی بر آن کار نکند لبانند کاغذ و

از روی هر چه

از روی هر چه خواهد بردارد چون جوشش و برکتوان
و غیره و هر بهی از آن کاغذ بدین کاغذ خلاطیالاید
و بر یکدیگر کشند تا چهار نه کاغذ شود تا غایت
پنج نه و زیادت از این نکند و هر دو لبانرا اطلاق کند
و جای که سوراخ می باید کرد همان ساعت سوراخ
بکند که چون خشک شود و سوراخ نتوان کرد بعد
در اوقات بنه تا خشک شود و روی آنرا روشن کند
بروغن چنین باروغن سدر روش و مهر روغنی که باشد
اگر سلاح که خواهد از آن سازد و هر نقش که خواهد بکند
بر آن سلاح از کتاب و شاخ و برگ و غیر آن سلاحی
باشد هیچ تیغ و تیر و نیزه و غیره بر آن کار نکند و لبان
بماند و شایسته و خاص ملوک و سلاطین باشد فصل
دوم در آب دادن سلاحها و دارو ها که تیغ و غیر آن

آب دهند که در غایت تیزی برند که باشد
و اگر جبراحت شود هلاک کننده و هر چه نبرد
و اگر کسی خواهد که تیغ و شمشیر و هر سلاحی که از
آهن باشد آب دهند تا چنان برنده گردد که هیچ
چیز را مانع نیاید اگر بر آهن برند آهن را قسم کنند
پس بگردن خنجر و آنرا در آب ترکند چنانکه
چندان آب باشد و سه روز آنرا در آفتاب بپزند
روز چهارم آنرا نیک مالند و لعاب صاف او را بگیرند
پس بگردن و نوش در رنگامی و آنرا جل کنند و طریق
حل کردن آنست که نوش در را نیک بساید پس
روده کوسفند را مقدار یک گز مشرع بگیرد و یک
سر او را محکم ببندد و پر باو کند تا خشک شود پس
یک سر را باز کند و نوشادر در وی اندازد و ببندد

عی

در تیغ

و ساعتی در آب گرم سهند بعد بدست مالند تا
حل گردد پس آنرا در جای نیک سهند پس تیغ
یا غیر آن آنچه خواهد که آب دهد در آتش تا فواید
و یکبار از آب تخم خنجر بدید و یکبار از آن نوشادر
حل کرده بدید تا از آن هر دو شیء دفعه آب بدید
که از هر یکی پانزده بار باشد پس اندک مایه بالش
بشش تباید و سهند نامزد شود پس بگردن لفظ بسپند
و پاره بپند بر آن بمالند و بدندان آب سلاح مالند
بعده آنرا روشن کنند و بر هر چه خواهد نبرد هیچ چیز را
حی نکند و بغایت برنده گردد و اگر کسی خواهد
که آب هدانیک بر آن شود و جبراحتی که از آن
شود فراهم بیاید و روی سلاح بزند و بگیرد
شاخ بز و در آتش اندازد تا بسوزد پس آنرا بگیرد

گفته حل کند و نیک بساید و بر هر سلامی که خواهد
 سه بار آب دهد خوب بران کرد و فصل سوم
 اگر خواهد که هلاک کننده آید چنانکه هر حاجتی که از وی
 اندک بسیار شود هلاک گرداند قدری بول آدمی
 باقی داروی اول بار کند یا بول دراز گوش که چند
 روز در جالبکاهی که میان بوده باشد در زیر کفن
 است چون زهر کشته همان عمل کند زود هلاک گرداند
 و اگر بیکان و باستان را نمانده کند و شیرین با کف
 آب معجون کند و آب دهد هر که از بند باندک بخم
 هلاک کرد و فصل چهارم اگر خواهد که تیغ را بی
 آتش نماند و آب دهد تا نیک بران شود بگوید
 صبر سقوی و روغن نفت و نوش در یکجا می رسد که
 گفته مقطر یعنی در قلع اینچ چکانیده باشد و آن

نوشاد

کهنه حل کند و نیک بساید
 و بر هر سلامی که خواهد
 سه بار آب دهد خوب بران
 کرد و فصل سوم
 اگر خواهد که هلاک کننده
 آید چنانکه هر حاجتی که
 از وی اندک بسیار شود
 هلاک گرداند قدری بول
 آدمی باقی داروی اول
 بار کند یا بول دراز گوش
 که چند روز در جالبکاهی
 که میان بوده باشد در
 زیر کفن است چون زهر
 کشته همان عمل کند
 زود هلاک گرداند و اگر
 بیکان و باستان را نمانده
 کند و شیرین با کف آب
 معجون کند و آب دهد
 هر که از بند باندک
 بخم هلاک کرد و فصل
 چهارم اگر خواهد که تیغ
 را بی آتش نماند و آب
 دهد تا نیک بران شود
 بگوید صبر سقوی و روغن
 نفت و نوش در یکجا می
 رسد که گفته مقطر یعنی
 در قلع اینچ چکانیده
 باشد و آن

نوشاد را جدا گانه در سرکه ترکند و پسته در وی
 بند و بروی کشمش و هر تنغی که باشد مالند و پاک
 کند بغایت تیز و برنده کرد و در آتش نهادن
 حاجت بنود و بلزد و بگرد و روغن نفت جرب کند
 در غایت تیز و برنده کرد و اگر خواهد که سلاهما
 پولاد و آهن زنگ نگیرد و آنرا بر روغن سید الخیر جرب
 کند هرگز زنگ نگیرد از برضه مرغ بهترین است یا سوسن
 در شکستن و باطل گردانیدن و روزهایی آهنی
 و نوعی آسان شکستن و بردن نقش از روی اشرفی
 و سکه و غیره با لیدن دست از قوت دار و در
 باب دو فصل است فصل اول اگر کسی خواهد که در واره
 آهنی باستان بشکند و باطل گرداند و بر آهن که از آن
 دارو میزند آنرا بر آندازد و دوزه دوزه گرداند

بستاند بوده و قطران و شخار هر یکی برابر و جلد را
در خمیره فروزه کند آنرا بیول کوچک نارسیده شفته
کند بعد آنرا در شیشه کند و سه چندان سر که کهنه
مقطر روی ریزد و سر آن محکم کند و در زیر سر کهنه
استبانه میند تاده روز پس آنرا مصف کند و چنانچه
کلاب چکانند و ورقه استوق آنرا بچکانند آبی صاف
از روی بچکه که سپید باشد پس آنرا از در شیشه کرده
نگاهدارند هر وقت که حاجت باشد اندک از روی
بگیرند و بهر دروازه که افکنند چون شیشه نازک شود
و با ساندیش کند و اگر سه روز بماند رنگ کسیر و چون
زنبورخانه شود و در تخم و باطل شدن کسیر و چنین
آورده اند که سلطان بین دولت محمود بسکنگی انار
الدیرمانه بسیار دروازه های اهنی را بدین معنی

باطل

باطل کرده است و آن حصار را در ضبط آورده فصل
دوم در شکستن آهن با ساندیش و بردن نقش از
روی سیم با لیدن و دانگشت و اگر کسی دیگر خواهد
که آهن نیک بست کرد و چنانکه بانگ قوت
شکند بگیرد فوشاد روز نگار از هر یکی جزوی و
یک جزوی سیم باوی بار کند و نیک است بد تا
سیم با آمیخته شود چنانچه نماید پس جلد را در سر که
کهنه افکنند و با بد تا جلد حل شود بعد بر آهن مالند
ست شود که بدست شکند و اگر بر سیم مالند و انگشت بمالند
نقش از روی سیم برود با سیم ششم در معنی زیاد
شدن حفظ و هوشتیاری و قوت عاقله و راهها
صواب اندلشها موافق و در یافتن کارها مشکله
و باید کردن چیزهای گذشته محو برین و دانستن آنها
که در کدام موضع نزدیک و باید درست جهت

کاویدن حوض و چاه درین باب دو فصل است فصل
 اول در معنی ساختن انکشتی طلبیم که ارسطو
 طلبیم حکیم بجهت حفظ و هوشیاری برای دو الفون
 رحمت اللہ علیہ ساخته بود و آن چنانست که آفتاب
 بدر افرازه درجه در برج قوئی برسد آن خانه مشتملی
 و اختراع مریخ و حد عطار دست و درین روز بعد
 از بر آمدن آفتاب بفرماید تا از نقره پاکیزه قرار
 انکشتی آغاز کند با هستکی ساختن کبر و چنانکه
 وقت زوال انکشتی تمام شود و هم در رویش
 از فرو شدن آفتاب پاره پاره سازند که دو و پنج
 رنگی دیگر باشد بگردلسی بفرماید تا از وی نگین سازد
 محبتی پنج پهل چون انکشتی در پاره جامه سبز سجده و
 در جایگاه پاکیزه نهند تا آفتاب برسد و بگذرد
 از فوس آن وقت مهر نویس را بفرماید تا بدان
 نکتہ

در باره ساختن انکشتی
 در باره ساختن انکشتی

بر آورده

در باره ساختن انکشتی

نکتہ

نکتہ نقش کند صورت رو باهی که سر باز بس
 کرده باشد و دنب خود را در دمان گرفته و نگاه
 باید داشت تا ماه بحد عطار و رسد با عطار و مشتملی
 بنوند و نظر مودت یعنی تلبیث باشد پس که نظر
 دوستی باشد پس در آن ساعت آن نکتہ را بدان
 انکشتی نشاند و بعلی رومی محکم کند و پوسته با
 خود دارد حفظ وی بفرماید و هیچ چیز بروی فراموش
 نکرد و از چیزهای دیرینه که سالها فراموش شده باشد
 بیاید چون آن انکشتی در دمان کبر و همه چیزها
 او را یاد آید و هر چیزی که بشتود پس فراموش نگردد
 این طلسم عظیم موجب است زیرا آنکه حکم کبر بسیار
 کرده اند و از موده اند و اللہ اعلم فصل دوم
 در معنی افزون شدن حفظ و عقل و هوشیاری و

بیاد آید

بیاد آید

دانستن آنها در صحرای و غیر آن بجهت کافتن جوفی
 و چاه که آب نزدیک بادوار اگر کسی خواهد که کودک
 خوردنک حافظ و هو شیاری کرد و هر چه بشنود
 یاد گیرد و نسبت اندول گفتار و بسنی راست وی را
 بر باروی راست آن کودک بندد حافظ و هو شیاری
 کرد و دیگر اگر کسی گوشت بز پوسته بخورد و حفظ آن
 قوی گردد و هر چه بشنود یاد گیرد و دیگر هر که زبان
 هدید را خشک کند و با شکر یا میزد و بخورد و حفظ آن
 قوی گردد و هر چه بشنود فراموش نکرده دیگر اگر کسی
 خواهد که فراموشی بروی غالب نکرده و حفظ آن نیز نماید
 شب بر که راه بز و بخورد و هر چه بشنود فراموش نکند
 و دیگر بگردن نقل و زعفران و مشک و عود و خوالجی
 و سندها بر یعنی زنجیل این همه بوزن برابر مشک هشت حصه

دیگر اگر کسی که از او بداند روی خود بگردن بسیار حافظ و هو شیاری کرد

بوزن

بوزن همه نبات یا شکر همه را مسوده کرده و بهم
 آمیخته لکا هدار و هر روز همین مقدار بخورد و حفظ
 زیادت کرد و قوت عاقله و هو شیاری غالب
 شود و لسان بر طرف شود و نعلت از طب جمشیدی
 دیگر بگردن یک سیر زیره کند و بسیار خورد آب
 ماش بشنود و بجامه پاک صاف کند و خشک سازد
 بعد سه بار دیگر آب جوز تر بشنود و لکا هدار و اگر
 چهل روز هر روز ماهه کرده بخورد و غذای صالح
 بخورد و حفظ زیادت شود عقل بفراید و بطن پاک
 گردد و اگر دو جلد هر روز یک ماهه بخورد و کرد
 عورت نکرده و سخن بسیار نکوید و اندیشه جنزی دیگر
 نکند و از مردم نادان حذر کند چون شرط بجا آرد
 عقل و هو شیاری زیادت گردد و اگر کسی در خاطر
 جنزی بگذرانند او را روشن شود و همه کارهای

جاید شکار بر آب خوردن

او بر صواب بود و هیچ غلط نکنند و بطا نه بی
عنت گردد و اگر صد ساله شود رک و پوست
او تازه بود و هر چه نوع پیشینی و برص را نافع بود
و جوهر او چون زر گردد و حجاب بنود از مشرق
تا مغرب همه زیر نظر او باشند نقلت از طبیبی که
از تالیله خاصیت تنگار را از صد یکی باز نموده شده
است دانستن آبهای صحرای کوه و بیدن حوض و چاه
اگر کسی خواهد که آنها در صحرای بداند که دور است و یا
نزدیک بگیرد و مرغ در آن نعل که بر بلای آب می
پرد و ماهی میگردد و در روز یکشنبه هر دو چشم او بگردد
و با شمشیر زینتی بیدرسا و پهلایه بسته شمارد
باشهد مگر نور حل کند و در سرمه و آن نهند و نگاهدارد
و بوقت حاجت در چشم کودکی نارسیده کند دوری
و زردی آب پیش آن معلوم شود و او را چشم برید حکما

باز

بجای کرده اند نیک موجب نوع دیگر حکما تجربه
چنین آورده اند اگر کسی خواهد که حوض یا چاهی
سازد و اندک آب دور است و یا نزدیک باید
که در آن موضع مورچگان را نگاه کند و چگونه است
اگر مورچگان فریب و سایه باشد و آهسته روند بدانکه
ترب نزدیک است و اگر مورچگان ضعیف و لاغر
باشد و زود روی سبک بدانکه آب در آن موضع
دور باشد باب هفتم در معنی آتش زدن نمره
در مرد بر جوشن و کجی و گاه و آنها شهر کافران
و مفدان و فرستادن پکان و جاسوسان درین
باب چهار فصل است فصل اول در معنی آتش زدن
بگیر و کبریت یعنی گوگرد و سندر و کس و زرنج دروش
قطران و گودار گویند چربی و گوشت عالم صبرا
اول گوشت و چربی را در آب بجوشانند تا محو شود

باز

پس آن دارو را در دهان و در صحرارود و دیگران
ببازد و همه را در یک اندازد و بچوشند و بپزند
تا غلیظ شود پس در شیشه کند و دهند و دست
پای خود را نکاهدند که اگر قطره با وی رسد
زبان دارد و اگر خواهد که بیگان را از آن دارو
بباید جامه بر سر خوب سخت کند و بر آن بکشد
بباید و بسند از هر کجا که آن تیر برسد آتش
پراکنده شود و جبهانی لبوز و فصل دوم در معنی
انکه اگر کسی خواهد که با خصمان اینوه نیزه حیرت کند
که هیچ کس با او مقاومت نتواند کرد و همه در شش
او در نهیمت شوند بگردشمالک کرک از پانی
راست و آنرا بر سه نیزه بسند و چون قطره خصمان بر وی
افتد و همه حمله رو کنند هیچ مری بوی نتواند رسد
و همه از پیش او در نهیمت شوند تا آنی نیزه بدست وی باشد

بپزند

نیکو شود و گروهبی و برص همه را سود دارد و خار
نیش اگر سبز خار نیش را اگر نیم خورد و نیمی از آن
گردد شود اگر تمام او خورد تمام گردد شود اگر زهره
او را در چشم کشند کلی چشم بر طرف شود اگر زهر
او را با عمل بخورد جزام و سنبل و زخمیت لول سود دارد
اگر خار نیش را بکند آبی را که کینه گرفته باشد بسیار
و بزند لول است یک شید الفستق سوسمار را گویند اگر
کوشش سوسمار بپزند با کند و کس را که لاغر باشد بریان
خورانند فربه گردد و روبا اگر اشک روبا را بر کوه و یک
که شب در خواب میزنند بسند و دیگر نیزه نیش لعل است
اسکندر به فصل دوم در منافق بپزند باز اگر سر کین باز
که سفید باشد بازن که باز بگرد اگر با جلاب بخورد
و مرد با وی صحت کند تا چهار روز چنان کند و حال
باز گیرد لغومان خدا سبحان را اگر سر کین باز در چشم کینی

روشنایی چشم زیادت شود الطاوس اگر مغز
طاوس بکشد آنک بگریزد و بگذارد و دو حبه کافور روی
یا کند و دو حبه مغز لطیف که اخته بار کند هر که خوردن
دهند دوستی بنماید اگر که مغز طاوس بر زبان کند
بر روغن گاوهر که بخورد شهوت از او منقطع گردد
اگر استخوان طاوس بر او بر روغن تلخ بر زبان کند
چنانکه هر دو سوخته گردد و هر که او را درد گوش باشد
از این روغن در گوش او جگانه در در بر طرف شود
و جگر نترس برود اگر که زبان چشم طاوس بر خود
دارد از آفت مار و کژدم ایمن باشد اگر که مغز
طاوس بخورد بسته گردد که هیچ مجامعت نتواند کرد
اگر در تلخ طاوس بیست و یک فلفل گرداند از نزد و چهل
یک روز در خانه او نیند لجه لکها بر آید اگر که مار
گزیده باشد از آن فلفل در چشم او حل کرده کشند

وباره

وباره آب کرده خوردن دهد صحت باید و زهر کار
نکند زان سیاه اگر زان سیاه را بسوزند و مسده
کرده بار روغن زیت آمیخته هر جا که موی بر آید
آن موی را بر کنند و این روغن آنی طلاکت دیگر
موی بر نیاید اگر دل زان سیاه خشک کند و بکوبند
و با آب حل کرده بخورند در ماه تموز شش می کرد و چنین
کوبند که زان سیاه در ماه تموز آب می خورد اگر که
چشم خرمی که بست زهره زان سیاه و زهره خروس
و عسل دو چند آن ایشان بکشد و در چشم کشند
تر که بر طرف شود اگر که خواهد که شراب را دشمن
گیرد و در شراب نکرود خون زان سیاه در شراب انداخته
و چند روز بهار بخورد چنانکه او نداند شراب را دشمن
گیرد اگر مغز زان خانگی یک مشتقال و خر گوش و حبه
یکجا کند که را با طعام خوردن دهد و دستیه قوی

قوی افزاید اگر مویاب و مغزک سیاه بکجا کند
 و قدری دو حبه که را در طعام بدهند تا بخورد و بعد از
 قوی افتد اگر دل زان سیاه خشک کنند و لبها بند
 و با شکر بخورند در متوز نشسته نشوند اگر مداومت
 بسیار کنند نمک رونده شود و هرگز مانده نشود و اگر
 که یک چله بدین مداومت کند که در هر ده روز
 یکبار آب خوردن چنان شود که آهورا بپوشد و اندر گرفت
 اگر خواهد که در خوردن شراب مست نشود زهر فزاید
 با قدری کافور مخلوط کند و در زهنی و از آن قدر نخورد
 در دهان کند هر چند که شراب خورد مست نکند و کجنگ
 اگر کجنگ خانگی تر بکند و بر تا از وی دور کند و زنده
 بر پیمان بندند و در پیش خانه زنبوران بیاورند تا
 زنبوران او را بشناسند و یک شبانه روز بگذرد
 بعد از آن را بسمل کند و در میان روغن کاونیک محراب
 برود و در شب

برود و در شبته نگاه دارد و چون خواهد که کجنگ
 مشغول شود ذکر خود را از روغن جبرگ کند هر چند
 که خواهد ججاج کند قضیب است نکند و تا آب سرد
 بر او نریزد اگر کف پای خود را بدان روغن جبرگ کند
 تا پای وی بر زمین نهد قضیب قائم باشد اگر کجنگ
 بخورد شهوت بسیار شود اگر مغز کجنگ با عسل
 و آب سرد معجون کند و در ناسور جبرگ کند نیکو شود
 اگر سر کین کجنگ بگرد و لب بند و بلعاب آدمی بر رخ
 طلا کند بریزد و برود اگر کسی را ناخن برخواستند یا
 مغز کجنگ سبب و نیکو شود کبوتر اگر مغز کبوتر
 با برک ستاد بکجا باند و بر اندام تب کرد طلا
 کند تب برود اگر خون کبوتر خشک کند و لب بند
 و با سر که معجون کند و طلا کند بزرگ اسی با زاید
 بر او

اگر بیحال کبوتر عورت زیر خود دو دکت که بدروزه
درمانده باشد خلاصی باید اگر شکسته کبوتر زبان
کند کسی را که در دستم و استفا باشد بدهند
تا بخورد سود دارد اگر برفه کبوتر در سایه خشک کند
و بساید و در چشم اندازد تا رنگی را ببرد اگر گوشت
کبوتر بخورد شهوت را زیادت کند کلنگ اگر
بیحال کلنگ را با سرکه حل کند و بر سنی طلا کند رنگ
اصلی باز آید اگر مغز او را با روغن گل بپزند و سر
چون کنند در دسر رطوف شود اگر کرده او بریان
کند و خشک کند و بساید و با سرکه بپزند هرگز که
چنین باشد تا سه روز او را خوردن دهند و هر روز
او را خوردن دهند و هر روز سه بار دیوانگی از وی
دفع شود اگر چیکال راست او را هرگز اقولنج باشد

در کردن

در کردن بپا و بیزد سیکو شود اگر خون کلنگ و باز
بگیرند و بپایزد و بر برص طلا کند به شود اگر بر مای
او را از ریزی که دشوار از آید دو دکت فرزند متولد
شود اگر تاج خروس را بسوزند و کسی که بزوش
بول میکند با آب حل کرده بخورد دفع شود اگر زهره
او در چشم گشته تا رنگی چشم ببرد و روش کرداند
اگر زهره خروس سفید با آب بخورد خفتان برود
و طبین دل دفع شود و در سنگدان خروس سنگ
ریز ما باشد هر که آن سنگ ریزه را در بار و میزد
یا به بغیر آید اگر آن سنگ را بر چنوبن سبزه و همسار
کرد و دیوانگی بر طرف کرد و اگر برفه مزاج روغن
گشاد و نفس بس طلا کند در و سوخن بر طرف شود
اگر سیه ما کبان بکند از بند و با صبر معجون کند و در
آتش بنهد و در گوش جکانند و در گوش نیکو شود

اگر تاج ماکیان را خشک کرده و مسیده خسته طعام
بخورد که باینکه بر لبه لول میکند بر طرف مشغول
اگر پس افکنده ماکیان زودتر بگریزد و با یک
بغضه و پاره زعفران بآرکند و بر دمل و هر آماسی
که باشد بنده و بخته شود و بکشاید اگر کسی را
از باد و دست ببرد و هر بادی که باشد آن سنگی
که آسمان کون در سنگدان خسروس با ماکیان باشد
آن سنگ را در جای باد بید و نیکو شود اگر در
کردن صمان بندند در خواب دندان لباید
نعلت از طب مغزیه لبط اگر زهره لبط باروغن
بنفشه هر گرا صداع باشد در بینی چکاند در دسر
و شقیقه دفع شود اگر گوشه لبط خون بکوبند
و حله کوفته و بجنه و سبل و دار چینی یکی کرده
بخورند زود سیر نشوند اگر آن استخوان دراز که

دریا

در بان لبط باشد و در جانب چپ باشد بگریزد هر گرا
تب تنوبت باشد بر کردن بسیار نزنند تب دفع شود
لغزبان خدای لغزبان و جمله در دمار اوقع میگردد
اگر منع لبط آب حل کرده بر سر مالند در دسر
دفع شود خفاش شب پرک خورد را گویند اگر سر
شب پرک زیر سر کسی که خفته باشد بنهد و یا بر سر
او بسیار نزنند او را خواب نیاید و اگر سر کسی شب پرک
بازرینج و سر که گفته حل کرده جای که موی برکنده
باشد طلا کند بر نیاید اگر خون او جای که موی کنده
باشد طلا کند بر نیاید اگر سر شب پرک را بکوبند و بر
سر کسی که موی تنگ باشد طلا کند موی اینوه
برآید دراز شوند مخطوف شب پرک بزرگ را
گویند که هم غلبه از باشد اگر زهره او را در بینی
چکانند موی سیاه شود از آن سرد ریش و دوز

وقت چکانیدن بینی و ما را بر شیره باید کرد هرگاه
که دندان سیاه شود و شیره سرون اندازند اگر هر دو
چشم او بگردند و در جامه بندند و بر تخت کس سوارند
هر که بر آن تخت بر آید خواهش نباید اگر کسی منقش
وی بستند و یک حبه مشک با وی ناپزند بار و غن
بمضه در بینی چکانند هرگز نرسد نشود و اگر کس اگر زهره
گر کس چشم گشته آب رفتن چشم را باز دارد تا
هفت روز و هفت بار باید کشید اگر کسیه او بگرداند
و در گوش چکانند گوش که گریاش نشود اگر در
هد هر اگر چشمهای هدیه بر تخت کسی سوارند
اورا خواب نباید و خصوصیت بر آید اگر پوست
سر مد در ابرجابه بندند و در بازوی خود بندند
تا او هیچ کس خصوصیت نتواند کرد و اگر در دست

بر ملازکه

بر طرف کرد و اگر دل او خشک کرده بخورند باده
بمضه اید اگر زبان او را بر جامه بندند و بر بازوی
بندند هیچ کس با وی خصوصیت نتواند اگر دل
هد مد را بر نشینه عورت بندند که در خواب باشد
اچه در دل بود اگر در دهان باشد بگوید اگر با جامه باشد خوش کرده
اگر باج دهد یا خود هر گنجی که باشد عزیز و گرم باشد
اگر استخوان دهد بر کودگان بندند از آسیب دیو و کتی
ایمن باشد بوم حکما چنین آورده اند که بوم را
بمضه ای باشد و خاصیت هر یکی مخالف بیکدیگر است
یک بمضه موی بر داند و یکی موی بر زانند و چون خواهد
که فرق کند یک بمضه را شکسته بر آن صفا طلا کند
تا بمضه دوم معلوم شود که موی را آورد و با بر آورد
چشمهای بوم نیز خاصیت مختلف دارد هر یک چشم بوم

با خود دارد خواب بروی غالب آید چنانکه از خواب
 سیری نمود اگر چشم دوم با خود دارد خواب از او
 بر طرف شود چون خواهد که میان دو چشم فرق کند
 هر دو چشم بوم را در آب افکند آنچه در زیر آب رود
 آن چشم خواب الوده باشد و آن چشم که بروی آب
 باشد در خواب باشد و حکما نوع دیگر بیان کرده اند
 و آن چنانست که چون بوم را یک چشم یک چشم او
 پوشیده باشد دوم باز آنکه باز باشد اگر آن چشم باز
 را با خود دارد آن همیشه در خواب باشد و دیگر اگر کس را
 بوم تاج و دست و پستان تاج را بگیرد و تعویذ کرده
 بر باز و دست و خدای تعالی او را بزرگ گرداند و
 بگرد بر بند نقلت از طب اسکندری و اللد اعلم
 بالصواب فصل سیوم در معنی منافع نباتات بدانکه

سینه
 سینه
 سینه
 سینه
 سینه

سینه
 سینه
 سینه

فی کتب دینا

حق سبحانه و تعالی در کلام مجید مقرر است و آن می باشد
 الالبیح بجزه معنی آن باشد که هیچ چیزی نیست که در عالم
 آفریده شده است الا که مر خداوند تعالی را بسا که یاد
 میکند و لیکن شما نمیدانید و در غمی بایستد و چون کل
 اشیا را مآفرید کار خود را مسج انداز بر کائنات حق سبحانه
 و تعالی در هر شجر و در خاصیتها وضع کرده است تا
 بندگان او از آن منفعت گیرند چون حق سبحانه و تعالی
 حکما روزگار را عمر ما در از داده بود ایشان تخریبها
 امتی آنها کرده بودند و در کتا بهای خود نوشته بودند
 تا آید کار از فایده باشد چنانکه یکی از حکما گفته است
 ليس في وجه الارض خشيته يابسا الا وفيه خلق الله و هو
 ثابتة آنچه بدین داعی رسیده بود در کتاب آورده شد
 منافع سبیل یعنی چه بدانکه سبیل چهار نوع است

و جمله چیزها را سودمند است اول سبزی که کلان
و سفید است اگر کسی او را بیاورد در بهار اول او را بیاورد
گرفت و از آب باید کشید و در صدف گرفته بخورد
هر چه در عالم بگذرد همه پیش او روش باشد و در سبزی
که کل او زرد باشد اگر کسی آنرا در یابد و کل او بکشد
و آب او بگیرد با شیر ماد کاو بخورد و هر هفت عالم در پیش
خود چون کاسه طعام بنهد هم او را معلوم شود
زندگانی در از یابد لغمان خدا غر و جل سیوم سبزی
که کل آن سیاه باشد اگر کسی آنرا در یابد و سه ماه مدام
آب آن کل کشیده بخورد و بعد سال عمر یابد و درین
مدت هیچ علتی کرد او نکند و این هر سه نوع یکبار
است هر جای یافته نشود مگر آنکس را که خدای تعالی
او را روزی کرده باشد تا این گرامتهای در یابد

بهارم

بهارم سبزی که کل او سبز باشد و اینهم جا باشد
اگر از وی کلاب سازند و ساعتی مسعود اختیار کنند
و صدقه بدهند و بوی خوشش کنند و بیت درم
از آن کلاب بخورند اگر در همه عمر خود بر زمان فادر
نشده باشد در یک یا سه روز اگر بیت بار مجامعت
بکنند زهر اش آب شود اگر گوشت سبزی سبز را
کوفته میده بکنند و آنچه در سه انگشت بر آید در
ششیر بخورند و بخورند باه بفرایند و آب منی زیاد
کند اگر منع سبزی سبز اندازه سه انگشت در شیر
بخورند و بخورند شهوت قوی شود و لعلان گمنهی
او را موجب پس گویند اگر کسی هر روز مقدار دو
کلاب یا سبزی سبز تا یکماه مدام بخورد و خوش او
شیر برنج باشد چیزی دیگر نباشد قوت افزون

بندی

پیل مت شود و عمر دراز باید این از موده بران همد
 است که این ن لواسط این عمر مای دراز می یافته اند
 لغومان خدا مای که کهر انام کیا هی است در شکل
 بر نیاید و در عین جمله زمستان را اید و شاخهای و می
 مانند انگشتان آدمی است آنرا روز سعید باید گرفت
 و با شهید و باروغنی کا و بیامیزد و بخورد و وقت خوردن
 آینه الکرسی و بجزاقل بخواند و بر خود و بد و صدقه بدهد
 و غسل کند و از گناهان توبه کند الگاه بخورد این
 گیاه مقابل آب حیاتیست در وقت نسوزد و در آب
 غرق نشود و تنه و تنه و تنه در اندام او کار نکند
 و اگر کسی و تنگی از او برود و روحانی شود این
 گیاه در لب کنز آب تا نیر نام شهرت در هند گیاه
 باید طلبید که گرامی گیاه است باشد که خدای تعالی روزی
 کند

بلغ

کند که چندین منفعتهای در روی نهاده است و چندین
 که امتهها ظاهر است و خاصیت این گیاه بدان که
 سبب آورده شده تا معلوم شود که درین گیاهها
 حق سبحانه و تعالی خاصتها افریده است اما مردمان
 این خاصیتها نمیدانند منافعی که سفید که آنرا بر م
 برک گویند گل او سفید باشد بگردن و تخم و کل و پوست
 او بسیار بر منفعت است آنکس که دست دهد جمله اسرار
 روی زمین روی اشکارا شود و چنانکه اگر بر زمین
 قربت کند اگر زاله باشد باز جوان کرد که هرگز نیر
 نکردد و در هم بدان جوان بماند اگر لول او در زمین
 نرزد و لغومان خدای تعالی باقیامت همچنان نرزد
 بماند خورشش آنکس دلیده مانک باشد یعنی ماش
 اول که بخورد و نه حمت به نهایت در روی ظاهر

~~سکه کرم~~
~~پهلو~~
~~اوغش~~
~~سکه کرم~~
~~سکه کرم~~
~~سکه کرم~~
~~سکه کرم~~
~~سکه کرم~~
~~سکه کرم~~

و هر سخنی که در جهان گویند او را روشن و معلوم شود
اگر روشن چهل درم سنگ از تخم بید کند و بخورد
و هیچ از خانه بیرون نرود و خاکستر کلاه سالی
و بروی کشند و خشک و هیچ چیز دیگر نخورد و هفت
شبان روز بخورد در دهن کبر دوام بخورد و درین
هفت روز شیر کاو بخورد تا نازد بهوشی باشد
چون بهوش شود مقدار هفت سیر شیر نازد در حق
او نرند چون بهوش باز آید شیر برب بدین مقدار
یک پیاله قی کند و شکم براند باز شیر برب کند
بخورد همه علتها ازین او برود نازنده باشد نه نکوه
اگر بکت و بار و پوست و بیخ او همه بکند روزی
جمله میوه کند شاد و درم سنگ روغنی زرد کادی
و همزده بل انبسی بست و سه پله جمله یکی کند و باوند
میهند

مس میند چون خواهد که خورد و علمای را و در هر آن رسیده
را طعام بندد لاس خوردن مقدار که سه انگشت
نواند از هر یک انگشت نگاه تمام بخورد اندام او محکم و نازد
رود و عمر او دراز شود و در آنست نوزاد چنانکه صندل را
خسود و تواند کرد و دیگر چند که بر مانده نشود و سه ما
بروی کار کند اما نشه تا آنکه خود را با نبره دارد اگر کسی نازد
ر اما کبریا و خورد جمله علتها ازین او برود اگر معویست
بیکو شود اگر عین آرد اما کبریا و خورد در هر روز در آن
مقداری که سه انگشت نواند چون روزی تمام شود
موی و با حین و دندان همه بریزد و ببرد بقد حد او حل
و دیگر خورد عین دارو را عین شود و در شش و در لیس
بر این مالی زر کرد و لغمان خدای تعالی در این دارو را با
روغن شوره بخورد جمله علتها ازین دفع شود و در آنست نازد

و خوش چون بل مست شود در کربا آورد نه نشنبار
 اگر زمان بندی بودید مع سوم مرتب و الله اعلم بالصواب
 فصل چهارم در معانی و اجتناب کوشید عطا و افزا کار که علمه هر
 که حاجت دلداد بهیست کوشید و بسا در زد و سرف
 رخ و اسمال کون و نیکوئی است منافع هر معنی که بود
 بقدر ابی و الفی بیرون آید بلکه باز است
 هر که اورا بخود دارد و هم در تکیه بشد اگر استقامت
 کون بیرون آید هر که اورا بخود دارد در غایت نماید
 اگر ابی سرخ کردن آید بازه است منافع مهره سیاه
 اگر مهره سیاه بی و اولی بیرون بر آید بازه بود
 هر که در بار اسلاطن و ملوک مانع خود دارد و بیگوشد
 و اگر ابی سرخ بیرون آید هر که اورا بخود دارد و فقط
 او زیادت کرد و اگر ابی زد و بود هر که اورا بخود دارد

اگر ابی سرخ کردن آید بازه است منافع مهره سیاه

در میان کون

در میان مردمان بخیرند منافع مهره زرد از مهره
 زرد تابی و اولی بیرون آید هر که اورا بخود دارد
 مانع خود دارد در میان مردمان چیزی مذکور شد ذلک است
 و ملوک حاجت که بخواهند باید هر که اورا بخود
 دارد همه حاجت او را آورده شود و در حصول طفر باید و از
 جمع حراحتها و برتسها نیکو شود اگر ابی سیاه بیرون آید
 هر که اورا بخود دارد در نظر ما و مشایخ هر که باشد
 اگر ابی سرخ بیرون آید هر که اورا بخود دارد در دست مردم
 مذکور شد منافع مهره سیاه از مهره سیاه از اجالی و
 اگر ابی سرخ بیرون آید هر که اورا بخود دارد و حلقه بیرون
 اگر ابی سیاه بیرون آید هر که اورا بخود دارد و ظاهر هر که
 بیاید اگر ابی سرخ بیرون آید هر که اورا بخود دارد و اگر ابی
 بیرون آید هر که اورا بخود دارد و ابی سیاه بیرون آید
 از خلفان حاجتها بر آید اگر ابی سیاه کون بیرون بر آید هر که

در میان مردمان بخیرند منافع مهره زرد از مهره

آنرا با خود دارد در زمان لوگرا دوست و اگر ندو
 از خلقان حاجتها بر آید اگر آب آسمان کون بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و در وجه و روی کار نکند
 و از هیچ چیز ترسد اگر آب نیکون بود حاجتها از
 پیش بزرگان رود اگر آب اوسن بیرون
 آید اگر کسی آنرا با خود دارد در حرب زخم بخورد
 و در نظر خصم همچو پیل مست نماید منافع مهره آسمان
 کون اگر این مهره لبی و آب اوسن بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و مداومت نماید
 اگر آب اوسن بیرون آید هر که آنرا با خود دارد
 در نظر مردمان عزیز باشد اگر آب اوسن بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و منی او زیادت شود
 اگر آب اوسن بیرون آید هر که او را با خود دارد در

نظر

نظر سلاطین و ملوک عزیز و مکرم باشد منافع مهره نیکون
 اگر مهره نیکون را با آب آبی و آب اوسن کون بر آید
 چون او را سهره کنی و در چشم کشتی بنام هر که کرده باشد
 مطیع و مستخر تو شود اگر آب او زرد باشد هر که او را
 با خود دارد در نظر خلق عزیز و مکرم باشد اگر آب آن بیرون
 بیرون آید هر که آنرا با خود دارد و مرادی که از بزرگان
 طلبید اگر آب اوسن بیرون آید هر که آنرا با
 خود دارد مال افزون شود اگر آب اوسن بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد یا درخت او نرود از باران
 و باد محفوظ است اگر آب اوسن بیرون آید هر که آنرا
 با خود دارد چون بر دشمن لغو مظهر و منظر گردد
 مقهور شوند لغو مان خدای تعالی منافع کوهستان
 شاه بدانکه کوهستان شاه نام سنگی است که او هفت

رکت دارد و هر رکت بلونی باشد هر که او را با خود دارد
 بپوشد در نیکوی و خوش دلی باشد و هر که آنرا بیند
 و در حق او نیکوی کند و هیچ آفریده او را بد نخواهد
 و آنچه از بزرگان طلبند بید و هر که خواهد که او را
 بکشد دست او خشک شود و تنگ از دست او بماند
 و او سلامت مانند تا آن مهره را از روی دور نکند
 گشته نشود و حکما این مهره را بسیار عزیز داشته باشند
 و دارند این مهره همیشه عزیزتر باشد و هر که میخواهد
 منافع مهره شود و عمر این سنگ را شنوای گویند
 سفید است مانند بلور اگر از او رقیق آب اندازی
 و باره از خاک گهته در روی افکندی و هر که بخورد آن
 عاشق تو گردد که یک لحظه گدازد اگر عاشق
 دل از دست بدی لصلاح تو باز آید منافع سنگ زهر

راه فکر از اولی

المنزل

اگر سنگ بای زهر را در آفتاب داری از روی خون
 چکبند کرده نیک است زهر داده تا وقت گرفته را
 بشویند و بخوراند نیکو شود اگر آب او با خوبی او
 بر پیشانی مالند از جهت دفع تب و درد چشم که
 آب رود نیکوست منافع لاژورد اگر او را آب
 کسی را دهمی که درد جگر داشته باشد بر طوطی کف
 و اگر او را آب سی و بر انگشت افروخته سبزی ز باره لعل
 منافع بسیار گوهر را بر آن سینه و اینکها را هم
 هر که از آن با خود دارد در دما این باشد منافع
 سنگ بلور سنگ بلور و نوح باشد یکی روشن و
 صاف دوم گردناکت هر که آن روشن را با خود
 دارد در دندان در ساعت بر طرف کرد و هر که
 این بلور را با خود دارد و خواهم از بهر بیدار کردن

ماخوذ دارد و بارنگر و نوع بلور است که چون برابر
افتاب بباری قدری برشعاع بنشیند یا سه کنی
بهی آتش کرد آنرا بلور خوشمنی گویند و دیگر آنست
که اگر پیشی ماهتاب داری آب از وی جکیده کنی
آنرا بلور قمری خوانند اگر زهر خورده و یا مارگزیده
از لک بقطره خوردن دهد دفع شود منافع سنگ طاق
سنگ طبق سنگیت که در آتش نسوزد اگر اورا سه
هفته در سرکه کهنه بباری مثل موم نرم کرد و چون
اورا با قلعی ضم کنی کداخته شود و مر و اید لوزان
سخت از برای چهار منافع سنگ مقناطیس
مقناطیس آهن را بخورد کشد اگر اورا بر آهن آب
نارسیده در ساعت آتش کبیر و اگر سنگ مقناطیس
را سیر با بی خاصیت او برود و آهن نتواند برود

نوع سنگ

دقیق

چون باز از سر که لبتوی خاصیت او باز آید و زیادت شود
و هر که او را با خود دارد و فقر س را ببرد اگر بر زبان
ببندد ولادت برایشان آسان شود و سنگ شود
بر سه نوع است یک آب حیات زهر بود دوم آب او
سفید است پا زهر بود و سلیم آب او سبز است و
زمان با روغن بر سر اندازند موی کسرا بنوه بنود
منافع سنگ مسانه سکنت که جراحان از خورد آن
بیرون کشند اگر از آب سی و در چشم کشند سفیدی
چشم را بر طرف کند و الله اعلم بالصواب یا قیوم
در معنی فقیر و مسخر کردن جن و اخصی و طلا درین
باب سه فصل است فصل اول روایت کند امام
جعفر صادق رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که اگر ای نوع فقیر هر بار از پیغمبر صلی الله علیه

والله وسلم سوال کردی و از فقیرنا لیدی صلی الله علیه
 و آله وسلم آن اعرانی را بفرموده از برای معیشت
 هر ماهی که غره او چهارشنبه بود اول ماه سه روز
 روزه دارد و چهارشنبه پنجشنبه و آدینه حایه پاک
 پوشد و درین سه روز با کسی سخن نگوید و نام
 درین سه شبانه روز چهار رکعت نماز کند از دور
 هر رکعتی محمد مبارک و سوره بروج سه بار بخواند و بعد
 از سلام روی بقبله بشیند و بجزو دل صد بار
 سوره بروج بخواند و منتظر تا آخر شب باشد اگر هوا
 پاک و آرزوی برآید نترسد و دل قوی دارد که ناگاه
 لغمان خدای تعالی ما را بشیر یا کرم یا حمزه بدیدند
 سلاهی موجود در پیش نهید نه ایام بدان سلاح
 بریند تا زگرود اگر صورتی جانور دیگر باشد هر چه

از روی

از روی برود خواه دست خواه یا بغیر سر لغمان
 خدای تعالی غرض دل روز دیگر همچنان در دست شود
 و این را جای بعلی توان آورد که مقام پاک و
 خلوت باشد و دو در داشته باشد یکی بجانب راست
 دوم جانب راست چنانچه اگر چیزی بپوشد
 آید از جانب راست بجانب چپ رود و از جانب
 چپ بر است آید اعرانی همچنان که حمزه پیدا شد
 بدان زخم زد همه زگرگشت درین هیچ شک نیست
 که بسیار عابدان از موده اند نوحه بگرفتند
 از شیخ کبیر نظام الا اولیا رحمت الله علیه اگر کسی
 خواهد که کبخی بدورد حمد روز حیوانان بخورد
 و غیبت کسی نگوید و کرد عورت نکردد و از هیچ وقت
 نماز قضیه نماز قضا نکند و در شب همه چهار رکعت

نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی
 و عند مفاتیح العجب ~~لا اله الا الله~~ ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~لا اله الا الله~~ ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ~~لا اله الا الله~~ ^{بسم الله الرحمن الرحيم}
 سورة الغام است صد بار بخواند و بعد از نماز
 بر جای نماز بنشیند و هزار بار بخواند ^{لا اله الا الله} ^{بسم الله الرحمن الرحيم} ^{لا اله الا الله} ^{بسم الله الرحمن الرحيم}
 اللهم در روایت هم در نماز پیش در سجده روزه
 و هزار بار بگوید و آنکس خواهد که این نماز کند باید
 که شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه روزه دارد و
 در شب آدین آن نماز هر چه در نظر آید آنرا بخیم کند
 و نرسد بفرمان خدای تعالی همه زرباشد و هرگز
 نسکی ندارد زیرا که این کبیخ بی رنج است اما
 آنکه این نماز بگذارد و باید که جای بگذارد که کسی
 در روی مطلق نکرده تا تا سطر ظاهر گردد و لا شک فی
 بعد از برای حاجت خواندن نفلت از
 حضرت شیخ کبیر رحمت اللد علیهم که هرگز حاجتی باشد

این عملها را هر روز در وقت نماز بخواند و در هر روز
 در وقت نماز بخواند و در هر روز
 در وقت نماز بخواند و در هر روز

در هر روز
 در هر روز
 در هر روز

ازین

از دینی و دنیای باید که روز بعد از ادا
 عصر هم بر مصیبت شسته باشد و بگوید یا اله یا رحمن
 یا رحیم تا عند الغروب بوده هر سجده بنهد و بگوید
 یا ربی یا ربی تا آن زمان که بانک نماز شام گویند
 سه از سجده بردارد و هر حاجتی که از خدای تعالی
 بخواهد دعا کند و دعا او مستجاب گردد فصل دوم
 در معنی منکر کردن جن و ارواح در شب چهارم
 ماه درون خانه خالی که کسی مطلع نشود و آدمی را
 نزدیک او نباشد در آید و از آنکست سوخته شده
 دایره کشد مقداری که خود بفریخت بنشیند و بوقت
 کشیدن دایره سه مرتبه چهار قل و آیه الکرسی بخواند و
 کار دو یا تیغ برهنه بر پهلو خود بنهد و خود را از نفلت کام
 کند و سه بار سوره یا شین و آیه الکرسی و چهار قل
 بخواند و بر خود مد هزار کرت این دعا بخواند بر چهار

چهارشنبه

47

بلغ

۹۹
 به اول سپید نشود و مانند که نرسد و دل قوی دارد که
 هیچ نتواند کرد و یکی شود با و شیر و باد و دلو و هیچ
 خوبی نکند چون شکر و آب است یا دشا می سپید شود
 از دایره هیچ وجه بیرون نیاید و چون باد شاه ساید
 سخن بگوید بعد خود سخن کند و عهد کند که هر وقت
 که لطمه بیاید و بر من و بر دوست من دوست باشد
 و بر دشمن من دشمن باشد و هر چه بگویم بکنند سو کنند
 بخدا و رسول خدا و بکلمه مغرب بدهد و هر چه خواهد
 لطلبند این باد شاه اجابت کند و چند جن بگفت
 او مستحق کند تا در خلا و ملا حاضر باشند غمیت احضار
 انیت غمیت احضار انیت لبم الله الرحمن الرحیم
 کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج
 سهولاً کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج کتج
 لا تعجل ببار و عمل خود نما و دیگر احضار جن نیندند

منه

کتج کتج
 کتج کتج
 کتج کتج

مرغ سیاه یک رنگ و بسمل کند و از خون او رسیان
 خام تر کند و رسیان مذکور در نول مرغ سیاه شود
 و یکی بز بکند و میان دایره بدارد و از دست راست
 منقار او بگیرد و خط بکشد و رسیان و منقار درون
 دایره بدارد و بر چو می فطت تمام کند و سوره بس
 و چهار قل و آیه الکرسی و شبی و سه آیت و این دو
 غمیت بخواند انیت لبم الله الرحمن الرحیم لبم الله
 هل شان الرحمن ابرشان الرحیم حیت شان غمیت دوم
 او ام امر نام که کلا که ارحا ترجی او ام مطهیت
 سوا ما و این غمیت هزار و هفتصد عمل دارد و باقی
 جمهور حکما اما خاصه عمل او برای می فطت راست آید
 بر خود دارد و عود و عنبر و صندل بسوزد و هزار مرتبه
 این غمیت بخواند و از هو لپا نرسد و دل قوی دارد

دو تن از این می فطت

و بهر حال از دایره بیرون نیاید که زمان صعب دارد
 و چون شاه پریان بیاید و بر تو سلام کند جواب
 یا لواضع بگویی و در غمیت خواندن مشغول باش
 تا او خود بگوید که چه میخواهی و ما را بچه جهت رنج
 داشتی بگوید چنان خواهیم که چند جن مسخر من کرد
 تا در سفر و خطر و خلا و ملا ملازم من باشد و هر چه بایم
 بکنند آن شاه اجابت کند و چند جنی بروی مسخر کرده
 و بایشان عهد و سوگند ماکند که تا او زنده باشد
 و مسخر او باشد غمیت انیت علیکم یا یکتا نوشتن الملک
 العرب و العجم و بختی الوعر الوبک و بختی الوبر الهموس
 انخوک و بختی اساج الملک انیک بختی کهور اکهور
 فرود را عجل یا یکتا نوشتن اگر کسی خواهد که جن را
 مسخر کند باید که یک چهل روز حیوانات نخورد و غمیت

کے نکوید

کے نکوید و غیر حق در دل بکنند و هیچ وقت نماز
 فرضیه قضا کنند و چون شر الیط مذکور بجا آوره باشد
 چهارشنبه و پنجشنبه روزه دارد و شب خود در مسجد
 جامع و با در مقام خالی که پاک باشد برو و گدازد
 خود دایره کند و در وقت کشیدن چهار قل و آینه الکرکی
 بخواند و بر خود می قسط کند و در درون دایره بنشیند
 عود و عنبر و صندل بسوزد و صد بار سوره جن بخواند هنوز
 چهل بار بخواند باشد باید که دل قوی دارد و نرسد
 که ایشان هیچ نتوانند کرد چون با دشا چنان خود
 بیاید و سلام گوید جواب اسلام یا لواضع و اگر ام
 بگوید و در خواندن مشغول باشد چون با دشا بگوید
 که چه میخواهی و ما را بهر چه رنج میداری بگوید که
 چنان خواهیم که چند جنی مسخر من کرد ایله نام اقرمان

بردار باشند آن بادشاه اجابت کند و سو کند نزد
رسول و بلائیکه مقرر کند بعد از آن اجازت دهند
که باز گردانند و بجای خویش روید و آن جناب بخدمت
او مسخر باشند و هر چه بخواهند ببرند و هر جا که گویند
بروند و آن کاری که فرمایند بکنند و الله اعلم بالصواب
احضار دعای ششم اگر کسی خواهد که احضار دعای ششم
کند چهل روز حیوانات نخورد و خود را پاک دارد
و شرايطی که مقرر است بجای آرد و چهارشنبه و پنجشنبه
روزه دارد و شب جمع در جای خالی زود و دایره
و در دایره خود بنشیند و بر خود محافظت کند و بخورد
و در صد بار این دعای ششم بخواند و از هر کس سر
دایات بادشاهی پیدا آید چون بادشاه بخواهد
و سلام گوید علیک یا تو اضع کیوی و بخواندن دعای

سودمند

مشغول باشی چون بادشاه گوید ای صاحب دعوت
مطلوب چه داری و چه میخواهی چنان خواهیم که چند
نفر اهل جن مسخر من گردانند تا در خدمت من باشند
و مرا فرمان بر داری کند آن بادشاه اجابت کند
و چندی از لیل جن بدو مسخر گرداند که در خلا و ملا
با و باشد و اطاعت او کند و دعای ششم است
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا شمس يا شمس يا شمس يا شمس يا شمس
مواشطلون اللهم يا ذوالنورین تو و سموتون اللهم
یا از غشطلوا از غش از غشیط اخلا فون اللهم ختم
از حیم از حیمون اللهم یا حنینوا منسور انفس دار
ازش دار علیون اللهم یا ایهما شرا هیا دونی ایهما
احیا و ثون اللهم یا و همشاه یلیون مصطرون اللهم
یا نور از غش از غشیش لغشون اللهم یا اشر الهم

اسماعا اشماعون اللهم يا ملكوتنا يا ملحقا ملعون اللهم
 يا علام اربدار عابر لئون اللهم يا مشيخ مسخيت مشا
 منيلا مون بين الكاف والنون انما امره لولا
 اراد شيان ليقول له كن فيكون فسبحان الذي
 بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون اسالك
 بحق منته الاسما ان تشهد علي عليها اني بآب
 العالمين وصلي الله علي محمد واله واجمعين يا زعيم
 در علمهاي مرواريد و مرجان و رنگ کردن و رنگ
 بلور و عقده زاله و عمل کافور و عملها رو بگردین باب
 چند فصل است فصل اول در معنی حل و عقد مروارید
 عمل بسیارند بعون الله تعالی مروارید ریزه آن
 مقدار که خواهند منقأ کنند و منقأ کردن او باین طریق
 است که بیارند مروارید ریزه و بزرگ که در پوشیدن
 و استعماله کردن و غیر آن بی آب و بی رنگ شده

بنا

باشد هر مقدار که باشد و در کرباس کرده کتد و در
 میان دلیده نخود یا ماش اندازند و در دیگی کرده
 و پاره آب انداخته با نشی نرم بپزند چنانکه دلیده
 پخته گردد و در ظرفی بریزد تا نیم سرد شود بعد
 این مروارید را بیرون آرد و یکشنبه روز در شب
 بر ک راسن که او را حبت گویند بدارد و بدست
 بمالد و بشوید سبده بزنج سفید شب رنگند و صبح سبده
 کنند و این مروارید را در میان این بزنج مرده کرده
 انداخته بهر دو کف دست بمالد و هر زمان این آب
 بزنج بشوید زردی و بخار است و بزرگی مروارید
 هم بر او همچنان شود که امروز پیدا شده باشد از
 صدف بیرون آورده اند یا کیزه و منقأ گهو
 پس مروارید ریزه را چو گویند و باب بشویند و در سلاب

اگینه با ایند بسد و با شیره ترنج و زمرجه که آس کنند
 و هفت روز پها پهاوند هفتم روز غلوه سازند و در
 میان لیمون نجبه بند و هفت روز در میان کروی
 شالی بند بعد برون آرد در سلابه اگینه تا نشوند
 تا بخار است و مغز آن جمله رود و سفید و صاف و براق
 گردد و در روز در میان شیره ترنج در سلابه مگذرد
 بدارند تا حاصل باگینه گردد و قدری سرشش ماهی کنند
 مروارید بسیند و مقدار نخود کالبد بلور سازند و
 غلوه کنند و کالبد بلور است بپارند بلور آتشین
 که در وی آفتاب آتش از وی جدا گردد و کالبدی کنند
 فروه بالا و چون مروارید درون کالبد بنهند و کالبد
 بر هم بند چنانکه بنشیند که هیچ فرجه ظاهر نگردد و بعد
 در جله متور شده بایه آهن بر آفتاب بدارند و بسیار از این

در اگینه

راست کنند و پوزیک کنند و این کالبد بلور در درون وی
 بنهند تا بست و یکروز از نقش آفتاب و خاصیت سنگ
 بلور لغمان خدای قناری غلوه مروارید عقد شده باشد
 مروارید خوش آب استاند و سفید کنند و یک هفته هر روز
 در کاسه شفاف کرده با شیره ترنج که حبت سفید نگرداند
 تا سلطان و براق گردد و چنانکه جوهری و انافرق نتواند
 گردد و از جمله عملها مروارید حکا این عمل را بسیند ایند
 نوع دیگر اگر مرواریدی که بد رنگ و زرد شده باشد
 و خواهند که باگینه کنند چنانکه آب در و سفید و روشن
 گردد و بگردارد و چمنر کنند و یکدانه مروارید در میان
 خمیر نهند و بالا مروارید کافور نهند و غلوه کنند بعد
 همه مروارید را هم برین نوع در خمیر غلوه سازند جدا
 جدا بعد بگردار و غن زرد با دوت و برابر او سر که نما

کز نیک ترش باشد برابر در دیک کند و کفک را بهین
 میس که قلعه کج کرده باشد چون جوشش کید نگاهند
 و آتش را نیک ترم کنند تا غلوهها خشک شود و بعد
 فرود آید سرد شود و بیرون آید و در کار شهر باشد
 باندازند و بدست بالند نو و پاکیزه و بر آق کفو
 کوباک از صدف امروز بیرون بدر آمده است
 زنگ کردن یا قوت و لولو اگر کسی بزرگ سل
 زنگ کند بکند در شکر و رومی خوب میسید کند
 و از اول بگذرانند و با خون تری حل کنند چنانکه تیره و
 غلیظ کفک بعد در یا قوت طلا کنند و در آتش
 تا خشک شود و بعد بشوید پاکیزه و بر آق کرد و در
 بهتر از اول کرد و فصل دوم در مویج راست کردن
 مرصین علی که هیچ جوهری فرق نتواند کرد بسیارند

در
 در
 در

در
 در

تراشه عالج و با صدف در آب اشجار و لاهنگ کهنه
 نیم سیر اشجار نیم سیر انار لاهنگ هر دو را خوب
 لب بند و شش سیر آب بکشد و این اشجار و لاهنگ
 مسیده کرده با در میان آب اندازد و یک تا روز بماند
 تا آب صاف گردد و بعد به تراشه عالج را که
 شبانه روز در میان این آب اندازد تا خوب نرم گردد
 بعد در سلاب بید و در تخار کند و آب بر آید بد
 تا سورش اشجار و لاهنگ و بخارات تمام در روی
 آب کید و کفک آب را بر داند و آب دیگر نیم سیر
 نوع بشوید تا پاک و صاف گردد و بعد از آن در سلاب
 اگینه اندازد و چهار حصه او شکر و رومی بیامزد و
 سخی کند و از آب کاره روی حل کنند و بیامزد و سخی
 کند تا همه ملغم گردد و در بیجاها را بار یک که جا کاسه میسند

دو دو کند و نیک محکم بر سازند و نار این با لیمون میانه
 در آرند تا شستن حاجت نباشد و در جای هندی که
 مدخل باد نباشد تا بیت یکروز بعد سهج با کار دوازده
 کرده دور کند مقدار بسته بر بر کاله پاکیزه کند و آن
 نار این از میانه بیرون کند مژه سازد و در ریشه کند
 پس عملها را پاکیزه کرد و فصل در ساختن زرد کرد
 و خوب و لعل حقه از و راست کند و چنان بکنند از
 سنگ بلور که آید از باشد در و حقه کند سه پوش
 حقه هم از چوب سازند یکروز شیره بر یک بکند
 بدیند و یکروز کاره برک خنابند و در جامه بر کوه
 حقه در طایفی نکاه دارند همچنین شستن ماه متواتر
 باید کرد و اگر از منقل حقه بر نشود از بالا دور
 کند شیره و یکروز بدین بعد از کشتن مدت یکشها
 در لقمه

طه صفات حاجت نماند



در لقمه

از حقه بیرون آرند و با آب بشویند همچو زرد را
 کرد و جوهری در آن فرو می توانند کرد و در سینه حقه
 نکاهند و بوقت حاجت مرصع و غیر آن نکاهند
 نقلت از طب اشکندریه فصل در مویع عقد
 شراله بگیرد سگ لبان در جامه بکنند و بدست کشند و
 لعاب او بگیرد و در جامه نار یک مسفته تر کند و
 خشک سازد و همچنین سبب و یکروز با او نه بدیند
 و شیره باد همین که بزرگ و پنجه و سیاه شده باشد
 خشک کرده آن جامه را نکاهند و وقتی که زلاله
 رفت درین جامه کرد و آورند به بخت و بالا را
 از آنکس ماشی تمیره کرده بگیرند و در حال در میان
 روغن کتان با ماهی هر کدام که باشد در رنگ
 کند و بچو شانزده حقه این جامه زلاله گرفته در آن درون

روغن در دیک اندازند و آتش کنند چند آنکه خمیره
سوخته شود و وسایه شود و لغیرمان خدای لغی را زاله
لبته کرد و از دیک بیرون آرد خمیره سوخته و
جامه نیم سوخته دور کند در سنج و آید اری بی
شده باشد در گوشواره و موضع هر کسی که داند
کار بندد و در باب عقد زاله شیخ سالار حرمی
در رساله خود گفته است رباعی گویند که زاله و
آنو ماشن هم کرد و در چند غلوه سازند و در هم
در دهن گمان اگر بچوشاند زود دری کرد و
خلاصه این بار دو حجم فصل در معنی عمل زعفران
بپزند کل معصومیک سیر و زعفران تازه دانی
و یا کلاب و یا یارب بند و درین کل معصوم
هفت بار آب بدهند و در سایه خشک کند و یکدلیک

زعفران

زعفران دیگر یا کنند و بدست قدری بالند
هم زعفران اصلی کرد و چنانکه هیچ آفریده وقت
نواند کرد در لوی و رنگ ریختن در دیک بهیچ
زعفران خالص باشد ساختن آفتون بگردوست
خشکاش و تخم او دور کند آن مقدار که تواند بود
چهار حصه پوست آب اندازد و بچوشاند تا نصف بر طرف
شود بعد فرود آورده زیر کرده گذرانند و آب
صافی او بگیرد و بار این آب در دیک لخته نیک
بچوشاند تا خواب بقوام رسد بعد فرود آرد
تا سرد شود از آن غلوهها سازد با قرضها که با او
و در کار بندد و نقلت از عین انجلیات فصل در
میغ عدسک بگیرند خشک با یعنی موزه خوب
مسیده کنند و از حجامه سفید بگذرانند و اگر نیم سیر

مشک باشد یک تول انگشت که خوب سوخته باشد
 بگرد و با کلاب بهم بید تا سیاه گردد و بعد
 توله مشک خالص داده بید و کلاب بهم دراز کند
 و در پوست کوزن یا نافه خالی بر کند و پوست کاله هم
 پوشند و در سایه خشک کنند همی نافه اصلی پاکتیره آید
 و در لوبی و منز بهیج کسی فرق نتوان کرد فصل در مرغ
 عمل روغن زرد بیا رند یکمن روغن کبجد و یکمن جبرش کاد
 یا کوسفتند هر کدام که باشد هر دو را بگو شانند تا جبرش
 که اخته بار روغن بکذات گردد و فرود آرد و بجا سالانند
 و لکاهه دارند تا شیر کرم شود و بعد با شیر خوات تبسته
 اندازد و کفچه زنند تا همه بکذات شود و در وقت
 بگو شانند چون مسکه بگو شش آید و صاف شدن
 بگرد شملیت بریان کرده و سوده و برک زرد جو به و شانه

شاه لوبی

بر روی اندازند تا خوش لوبی و صاف گردد و
 کفها فرو نشیند بعد فرود آرد و با لایند روغن
 ستور یعنی زرد دانه دار و پاکتیره کرد و نوع حمل
 روغن ستور حضرت شیخ سالار رحمت الله علیه
 در رساله خود گفته است قطعه به هم شک روغن
 کبجد در کنار آن تو بر سر الش . باز باینه کج راه
 بهم . تا چون مشک گردد و دلکش . گرد بیک کبی
 و هر یک خوش . روغن دانه دار کفو خوش . دیگر
 علمات آورده شد در طب ابراهیم شاه طلب کنند
 باب دوازدهم در معنی سفر اوقات سعادت
 و اختیارات و حجت و قصد و غسل کردن و مجامع
 بریدن و پوشیدن درین باب هیچ فصل فصل اول
 در معنی اختیارات اوقات سعادت و نخی چنین آورده اند

که روزی امیرالمومنین با روضه رشید تحت شش
 روی سموی وزیر کرد و گفت بجهت ما کتابی از اوقاف
 و ساعات و اختیارات ایام بساز که ما از روی
 آن کتاب عمل کنیم پس وزیر گفت مرا چهار ساله
 مهلت بده امیر او را مهلت داده وزیر قاصدا
 آنرا با طرافت عالم فرستاد تا هر کسی حکیمان و منجمان
 باشند همه را حاضر گردانند و بگویند تا کتابها بنجوم
 بسیارند چون حکیمان را با کتابها حاضر گردانند
 از میان کتابها این کتاب را تصنیف کردند اختیارات
 ایام نام نهادند و نزد خلیفه بردند این کتاب بسیار
 خوش کرد و یکساعت از خود جدا نگرفت و هر کاری که
 کردی از روی این کتاب کردی که درین کتاب روئی
 بسیار است اگر کسی خواهد که کاری کند درین کتاب

نظر کند

نظر کند و اگر ساعت سعادت آن کار کند
 و اگر نحس است نکند و کل کافه مومنین و مومنات
 بدین حکم کار کند آسامی نام هفته ششمس یکشنبه
 قمر و دوشنبه مریخ شنبه عطارد چهارشنبه
 مشتري پنجشنبه زهره جمعه زحل شنبه و در روز
 یکشنبه اول نیم باس شمس راست و یکشنبه زهره
 و یک و نیم باس عطارد راست و دو باس قمر راست
 و دو نیم باس زحل راست و سه باس مشتري راست
 و سه و نیم باس مریخ راست و چهارم باس شمس راست
 و در شب یکشنبه اول نیم باس عطارد راست یکساعت
 قمر راست یکنیم باس زحل راست دو باس
 مشتري راست دو نیم باس مریخ راست سه باس
 باس شمس راست سه و نیم باس زهره راست

نظایر میگویند هر چه با این از شب زود بگذرد ۱۵ دقیقه
 در روز برکت است ۱۵ دقیقه در هر وقت سوار است
 میگویند فرزند است

چهارم باس عطارد در است روز دوشنبه
اول نیم باس قمر در است یک باس زحل در است
یک و نیم باس مشتری در است دو باس مریخ در است
دو نیم باس زحل در است سه نیم باس زهره در است
و نیم باس عطارد در است چهارم باس قمر در است
و شب دوشنبه اول نیم باس مشتری در است
یک باس مریخ در است یک نیم باس شمس در است دو باس زهره
در است دو نیم باس عطارد در است سه باس مشتری
در است سه و نیم باس زحل در است چهارم باس
مشتری در است روز دوشنبه اول نیم باس
مریخ در است یک باس شمس در است یک و نیم باس
زهره در است دو باس عطارد در است دو نیم باس
قمر در است سه باس زحل در است سه و نیم باس

گنزی

مشتری در است چهارم باس مریخ در است در
شب سه شنبه اول نیم باس زهره در است
یک باس عطارد در است و یک نیم باس قمر در است
دو باس زحل در است دو نیم باس مشتری در است
سه باس مریخ در است سه و نیم شمس در است چهارم
باس زهره در است روز چهارشنبه اول نیم باس
عطارد در است یک باس قمر در است یک و نیم باس
زحل در است دو باس مشتری در است دو نیم باس
مریخ در است سه باس شمس در است سه و نیم باس
زهره در است چهارم باس عطارد در است در شب
چهارشنبه اول نیم باس زحل در است یک باس مشتری
در است یک و نیم باس مریخ در است دو باس شمس
در است دو نیم باس زهره در است سه باس عطارد در است

سه و نهم پاسبان قمر راست چهارم پاسبان زحل راست
روز پنجم شنبه اول روز نهم پاسبان مشتری راست
یک پاسبان مریخ راست یک نهم پاسبان شمس راست
دو پاسبان زهره راست دو نهم پاسبان عطارد راست
سه نهم پاسبان قمر راست سه و نهم پاسبان زحل راست
چهارم پاسبان مشتری راست در شب شنبه اول نهم پاسبان
شمس راست یک پاسبان زهره راست یک و نهم پاسبان
عطارد راست دو پاسبان قمر راست دو نهم پاسبان
زحل راست سه پاسبان مشتری راست سه و نهم پاسبان
مریخ راست چهارم پاسبان شمس راست روز آدینه
اول نهم پاسبان زهره راست یک پاسبان عطارد راست
نهم پاسبان قمر راست دو پاسبان زحل راست دو نهم پاسبان
مشتری راست سه پاسبان مریخ راست سه و نهم پاسبان

قمر راست

شمس راست و چهار نهم پاسبان زهره راست و سه نهم پاسبان
~~عطارد~~ اول نهم پاسبان قمر راست یک پاسبان
زحل راست یک نهم پاسبان مشتری راست دو پاسبان مریخ
راست دو نهم پاسبان شمس راست و سه نهم پاسبان زهره راست
سه و نهم پاسبان عطارد راست چهارم پاسبان زحل راست
در شب شنبه اول نهم پاسبان مریخ راست یک پاسبان
شمس راست و یک و نهم پاسبان زهره راست دو پاسبان
عطارد راست دو نهم پاسبان قمر راست سه پاسبان
زحل راست سه و نهم پاسبان مشتری راست چهارم پاسبان
مریخ راست چون ساعت شمس در حد نیک است
همه کارها خاصه سفر کردن جانب مشرق ملکوت و
تجارت کردن و عقد و نکاح و طلب شغل و عمل و
دیدار ملوک و سلاطین نیکوست و آغاز کارها

زحل
سه ساعت
در روز شنبه
اول ساعت
دو ساعت
سه ساعت
چهار ساعت
پنج ساعت
شش ساعت
هفت ساعت
هشت ساعت
نهم ساعت
ده ساعت
یازده ساعت
دوازده ساعت

بزرگ و نیازی عمارت کردن نیکوست و حرام نوب
 پوشیدن و بریدن و آب سبب خوردن و شکر کردن و انبار
 کردن وزن خوراک و نخانه آوردن نیکست و
 اگر اندرین ساعت فرزند تولد شود مبارک بود و
 دراز عمر و خداوند دولت و صاحب دانش و
 خوب روی و برادر و پدر مهربان باشد و نیک روی
 شود و کارها بزرگ کند و اگر شمار شود و رفعت
 یابد و اگر اندرین ساعت بنده بگیرد و بخیل باز آید
 و هر کاری که کند مبارک بود چون ساعت نهم
 رسد نیکست خاصه سفر کردن جانب جنوب نیکست
 و جانب شمال و مغرب میانه است تجارت کردن
 و عقد و نگاه و خرید و فروخت و طلب شغل و عمل
 دیدار ملوک و سلاطین نیکوست و انعام نیازی

و عمارت

و عمارت و جامه نوب پوشیدن و بریدن و وزن خوردن
 و خانه آوردن و شکر کردن همه نیکوست و اندرین
 ساعت فرزند تولد شود مبارک بود و دراز عمر و
 سفید پوست باشد عالم و دانا باشد خوب روی
 و صاحب دولت و با مادر و پدر مهربان باشد و اگر
 درین روز برده بگیرد و نوب یابد چون ساعت
 بمرنج رسد نیکست مرهمه کارها را از برانگه ساعت
 نیکست هیچ کاری نباید کرد و جای نباید رفت
 و اگر درین روز فرزند متولد شود شمار کون باشد
 و بخوبی و ظالم خلق آزار باشد و رنگ او
 سرخ بود و مال مردمان بگیرد و اگر شمار شود هم
 باشد و اگر درین ساعت برده بگیرد و باز نماند
 و هر کاری که نیکو نباشد چون ساعت نوب نوب

رسد از همه کارها برهنه ماند اما واجب کردن و دارو
 خوردن و کردن نیکیت و اگر درین ساعت فرزند
 تولد شود ساعتی و برادر و سایر هره نمود با عزیزی بسیار
 و محبت بسیار کند و نمود رنگ باشد و اگر درین
 ساعت برده بگریزد و نباید و هر کاری که کند محمود باشد
 چون ساعت عیشتی رسد نیک است مرهم کارهای
 بزرگ مثل بایع و بوستان و اسباب و کید خدای ساقی
 و خواستن و نجانه آوردن و جامه پوشیدن و بریدن
 نیکوست و اگر درین ساعت فرزند متولد شود مبارک است
 و دراز عمر و خوب روی و منجم بود و سبزه رنگ باشد و بر
 مادر و پدر مهربان باشد و اگر درین ساعت برده بگریزد
 زود بیاید چون ساعت برحل رسد از همه کارهای برهنه
 باید کرد و زیر آنکه ساعت نیک است و اگر درین ساعت فرزند
 متولد شود دراز عمر باشد و سیاه رنگ باشد و اگر درین ساعت
 بنده بگریزد و نباید و عزیزی بسیار کند فصل دوم
 در مفسح حیوانت فرمودن و ناخن چسبیدن هر که

نیک است

نیکیت مرهم کارها را در خاصه منفرد کردن و تجارت
 کردن و عقد و نگاه و خرید و فروخت و طلب و
 شدت کردن نیکیت و بنای عمارت و باغ و
 بوستان و نهال نشاندن نیکیت و جامه نو بریدن
 و پوشیدن و زنی خواستن و نجانه آوردن نیکوست
 و اگر درین ساعت فرزند متولد شود مبارک بی بود
 و دراز عمر و خوب روی و منجم بود و سبزه رنگ باشد و بر
 مادر و پدر مهربان باشد و اگر درین ساعت برده بگریزد
 زود بیاید چون ساعت برحل رسد از همه کارهای برهنه
 باید کرد و زیر آنکه ساعت نیک است و اگر درین ساعت فرزند
 متولد شود دراز عمر باشد و سیاه رنگ باشد و اگر درین ساعت
 بنده بگریزد و نباید و عزیزی بسیار کند فصل دوم
 در مفسح حیوانت فرمودن و ناخن چسبیدن هر که

روز یکشنبه ناخن چسبند و سهولت ناک کرد و بگویند
 و هر که روز دوشنبه ناخن چسبند نمک شود و ناک گردد
 هر که روز شنبه ناخن چسبند تحت لب آید هر که روز
 چهارشنبه ناخن چسبند کله بدو بسته در هر دو جهان
 تونگر گردد هر که روز پنجشنبه ناخن چسبند کار بدو بسته
 گردد و نمک شود هر که روز آدینه ناخن چسبند در هر
 دو جهان تونگر گردد و هر آدرسد و عمر و جاه او نیکو گردد
 در باب اختیارات هفته که کدام روز خجسته و کدام
 روز سعادت روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
 که گفتار رسول صلی الله علیه و آله وسلم برسد که روز
 شنبه چهار روز است گفت روز شنبه خجسته است و
 روز در دنیا و اندوه ممکن است گفت یا رسول الله
 روز یکشنبه چگونه است گفت روز دوشنبه

روز

روز خواب است از برای سفر کردن و بازگشت
 کردن نیک است زیرا آنکه شعیب بن یحیی صلی الله علیه و آله
 و علیه السلام درین روز سفر کرد و گفت یا رسول الله
 روز شنبه چگونه است فرمود که روز خوب است
 زیرا آنکه درین روز قایل مرابیل را بکشت و کشتن
 میان خلق اوست نهاد گفت یا رسول الله روز چهارشنبه
 چگونه است فرمودند که روز چهارشنبه روز خجسته است
 زیرا آنکه درین روز فرعون علیه اللعنه نوح شد و فرود
 علیه اللعنه هلاک شد اما دار و خوردن نیک است گفت یا
 رسول الله روز پنجشنبه چه روز است فرمودند درین روز
 حاجات روا شود زیرا آنکه حضرت ابراهیم خلیل الله
 صلوات الله علیه و آله و سلم درین روز فرود
 عیسی که خان رفت و حاجت وی روا شد گفت یا
 رسول الله روز جمعه روز است فرموده اند روز

نیکیست مریه کار ما را خاصه زنی خواستی و نکاح
 کردن نیست زیرا آنکه حوا را با دم داده اند و هم درین روز
 نکاح کردند و رسول صلی الله علیه و آله درین روز
 مریه را نکاح کردند و این سنت فصل سوم
 در معنی اختیارات غسل کردن هر که روز یکشنبه غسل
 کند نیکی بود و بیمار و اندوه گین شود هر که روز دوشنبه
 غسل کند همالون و خسته باشد و اقبال روی روی
 نماید هر که روز سه شنبه غسل کند شکر آرزو ساری
 رسد روز و زانو بهتر شود و هر که روز چهارشنبه غسل
 کند نیکی بود و خواسته باید فراوان بر دشمنی فرود گردد
 هر که روز پنجشنبه غسل کند غمزد و مکره باشد و میان
 خلق و بر اخوت فراوان باشد هر که روز جمعه غسل کند
 سنتی آورده باشد و همه خلق روی مهربان کردند
 و همه رحمت از روی دور شود هر که روز شنبه غسل کند

التم

التمه اورا نقصان کرد و فصل چهارم در معنی اختیارات
 جامه بپوشیدن حکما چنین گفته اند هر که روز یکشنبه جامه
 بپوشد نامبارک بود و او را غم و اندوه رسد هر که
 روز دوشنبه جامه بپوشد مبارک بود تا آن جامه روی
 باشد هیچ غمی بدو نرسد و هر روز چیزی بپاید که بدان
 شادمان شود هر که روز سه شنبه جامه بپوشد نیکی
 و آن جامه را دزد برد یا کم شود هر که روز چهارشنبه
 جامه بپوشد و فرخنده و میمون و مبارک بود تا آن
 جامه روی باشد و براد دولت و اقبال و شادی
 رسد هر که روز پنجشنبه جامه بپوشد فرخنده بود فصل
 و علم و جاه زیادت شود هر که روز آدینه جامه بپوشد
 از غمهای بیرون آید و چون آن جامه بر خود بپوشد
 دولت و اقبال بر روی آید هر که روز شنبه جامه
 بپوشد چون آن جامه بپوشد و سوسه ناک شود و نیکی

و یک این نامها برز کوار بر شرابه آب نارسیده
 بنویسد و در چهار گوشه خانه و یا گشت خود هم
 بر طریق اول فرود برک و ذاله ایمن گردد
 و نامها برز کوار انیت یا فوسا یا سلوسا یا سلوسا یا
 جموسا یا ایما شرا یا ایما جی که مخصوص خمصی علاج
 دفع پشه و کبک بگردن کبک و آزار خشک کرده
 لکهار و در مقامی که پشه باشد قدری از آن بر
 آتش نهند و دو دکنه دفع گردد از جهت سلاطین و الکابر
 تلخه کرک را بر ستونها طلا کند از پشه و کبک ایمن باشد
 دفع شیخ سالار رحمت الله علیه در رساله خود گفته است
 رباعی هر چوب که از برت بیاید حسنه و زان خوب
 بکن دایره سه بسته به نشین در آن دایره ایمن باشد
 هرگز نرود پشه درون ریشه بسیارند چون درخت
 که برت زده باشد شاخه‌ای که سوخته بود باره بگرد

باب سیزدهم در منع دفع برف و ذاله و طبع و موش
 و کرم و جانوران و حله کزندگان گردان و خانه او
 و گشت او نکر و ندان شکل را بر دو شرابه آب نارسیده
 بنویسد و در چهار گوشه خانه و یا گشت خود
 این هر دو شرابه بر هم برده فرود جی سخی و قی یا
 اورا و گشت او را در خانه او را حله آنها لکهار
 و جهت دفع بواید بنویسد و در گردن کودک میند
 باومای دفع شود و آید خشک گردد با براده تبار
 شکل برز کوار است

۱۸	۲۲	۱	۱۰۱۲	۱۴۲۲	۱۸	۲۲	۱	۱۰	۱۴
۲۴	۳۱	۷	۱۱۱۸	۱۴۲۲	۲۴	۳۱	۷	۱۱	۱۴
۵۱۶	۹۷	۱۳۳	۱۴۲۲	۵۱۶	۵	۹	۱۳	۱۷	۲۱
۶۲۲	۱۵	۱۹	۲۳	۳۱۱	۱۵	۱	۱۳	۲۴	۳۰
۳۱۲	۱۴	۲۵	۳۶	۸۱۷	۶	۱۵	۱۹	۲۳	۲۷
					۲۲	۸	۱۹	۲۴	۳۱
					۱۷	۱۶	۲۵	۲۸	۳۴
					۳	۱۴	۲۴	۲۸	۳۴

جمع وفاق اعداد فوق جدول
 جمع وفاق اعداد تحت جدول
 جمع این جدول معیوب است
 بیا هر را واضح نوشتیم تا با شما باشد

با خود بخوابد و در محلی که نشسته باشد ازین
 دایره کشد و مقداری که خواند بجزه و رون دایره
 برود و نشسته و زورون دایره نتواند رفت و نتواند
 گزید و بگردن آشته بر در خانه بندد و هیچ نشسته
 لنگ در آن خانه نرود باب چهاردهم در موشها
 کردن دزد که دزدی کرده باشد با نواع حکمت حکم
 مقدم هر یکی تجربه کرده انواع دیگر گفته بر هر حکم
 گوید اگر کسی را چیزی کم شده باشد و نداند که چه
 گرفته است بگیرد نمک سنگ و اول تساره که در آسمان
 در آید چشم بدو دارد و سوره بسی بخواند و بر نمک بد
 و در کاسه نو کرده بالا و سر بایه معلق بدارد تا نظر
 تسارات بدو افتد شب بخیزد و وضو کند و دو
 رکعت نماز بکند و در رکعت اول فاتحه و در آخر بخواند
 و در رکعت دوم سوره و العصر بخواند چون سلام دهد

بیکبار

یکبار و بیکر سوره بسی بخواند و در نمک مذکور برود
 و بعد از ادای نماز فجر یکبار و بیکر بخواند و بر نمک
 بدند و بعد از ادای نماز عصر هر که کمان دارد و
 او را بخوراند و باوقد ری آب خوردن دهد نیم
 ساعت نکند نشسته باشد که انگس را آورد شکم کرد
 و بقیه را کرد و ما چیزی که گرفته باشد نهد از در شکم
 خلاص نشود مجرب است دیگر بیار و زمان تنگ است
 کرت این آیه بخواند و بر نان بدند و در نظر بسیار
 بدارد و بعد از نماز فجر سبت و یکبار و بیکر بخواند و بر
 کف که کمان باشد خوردن دهد و خود این آیه
 بخواند و کسی که دزد باشد در حال صلی بگیرد و خانگی
 کام و زمان او خشک شود و تحفص دزد همان باشد
 انیت لبم السد الرحمن الرحیم فلو لا اذاعت الخلق
 و استم چند بطرون دیگر جلال حکیم گوید اگر کسی سه

بخبری کم شده باشد برک آن که در دار و نامهار
 این آن جدا بنویسد و بالا هر نام این آیت بنویسد
 و در موم کبر و بالای او خمیر بگرد و در پشت بر آب
 اندازد همه غلوهها در زیر آب بماند و کسی که در ذی
 کرده باشد نام بر بالای آب بماند آن غلوه نشکند
 و زیاید که نام کیت همون و زده باشد آیت است
 یا مقلب القلوب و الاالهاریحی ایاک نعبد و ایاک نستعین
 دیگر بار در شب نشسته آرد و می کند و صد بار این
 آیت بخواند بر آرد و مد و لکها در دو شب نشسته دیگر
 صد بار دیگر بخواند و لع از ادای نماز فرجه صد بار دیگر
 بخواند و بر آرد و بید و بر هر که طمان باشد مقدار سه
 مسفال بر کف دست ایشان بدهد و بگوید که بالعاف
 خمیر کند کسی که در ذی باشد از دهن او لغت بیرون
 نیاید و آن آرد هرگز خمیر نتواند کرد و بوقت آرد

آوردن

تا آوردن این آیت بخواند انیت صم بکم عمر و لا یحرم
 حیونی بقی هذا السما و هذا الارض عمل عمل در او عمل
 سنا حکیم گوید این عمریت مشک و زعفران بپزند
 با طهارت بخشد و زرد را در خواب بسند و شناسد
 عمریت انیت بسم الله الرحمن الرحیم مالک لوم الدن
 ایاک نعبد و ایاک نستعین یا ایاک نعبد و ایاک نستعین
 لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظیم و دیگر بار این
 حکیم گوید اگر کسی خبری کم شده باشد در حال در وقت
 کم شدن هزار بار این کلمات بگوید و در چهار جانب
 بعد از تفحص کند امید که یافته شود کلمات انیت بسم
 الرحمن الرحیم دیگر محمد ذکر یا حکیم گوید بار چهار مرتبه
 بیگام آهنگی و سونفار بر سونفار بند و دو کس را بگوید
 که سر و پایشانید و بگرد و برک آن که طمان دارو

بگوید تا دست درون تیر نهند و خود با طهارت بشکند
 و سوره با سمن بخواند و ده آیت بخواند باشد
 که تیر بکند و بگرد و بپزند آرد و از آن نان تیزند بی نمک
 بعد از این آیت کرد و بر گردن آن بنویسد و برک آن که
 گمان داشته باشد لکان نان خوردن دهد کسی که
 دزدی کرده باشد حلق او بکند که نان را نتواند خورد
 موجب آیت انیت افراطیون ان یومنونکم و
 قد کان فرتی منهم لیسبون کلام اللہ ثم تافون من بعد
 ما نقلوه و هم لعلمون از حکیم فارس آورده اند
 که هر که اجزری کم شود بگرد قدری برنج در آب کشیده
 باب ترکند و در نظر ستارات همد تا بامداد شود و در
 ک آن که گمان باشد همه را حاضر کند بعد از آن هفت
 بار این کلمات را بر سر آن بخواند و بعد عیده لکان نفر است

تا خورد

و تف بیرون اندازد و کسی که دزدی کرده باشد و هین
 او بر آرد کرد و آب از دهنش بیرون نیاید اما باید
 که نه از آب عمل درست آید موجب است کلمات انیت
 بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله علی جمیع قدرته و
 الحمد لله کلما بلغ بغیرت سلطانه للبارق عمل عمل البتة
 حلق او خشک شود لا شک فیہ عبد اللہ هلال بصری
 رحمة اللہ علیه روايت میکند از کعب الاحبار رقی اللہ عنه
 اگر کسی را اجزری کم شده باشد و در طلبشاید و لیسون
 که کسی گرفته است بیار و خروس و سه روز سه دانه
 بدهد بعد بر کسی که گمان داشته باشد حاضر کند
 و در آب شنبلیله در کاغذ مهره زده بنویسد و در گردن
 خروس بندد و فر او را ذکر کند الی حیث و علی شنبلیله
 که دزد را پیدا کرد آن خروس را در زیر پند نهان
 بدارد و عیده لکان کسی بگوید تا دست بالا سپند

بجودی که دزد دست برسد بزند خردی سبک لطفی
 کرد که دزد بیهوش است و در حال شمع در باب دهم
 نوشته شد اینی احتیاج نیست و الله اعلم بالصواب
 باب یازدهم در حجاب شدن یعنی غایب شدن
 از نظر خلق و در یافتن و فائز و حکما بندگان
 انواع را الوپ ابن خوانند و درین باب دو
 فصل است فصل اول در معنی الوپ ابن سازند
 پنج بدنه یعنی پلاس سفید و اک سفید و کتر سفید ^{بسیارند}
 و در ترغوط لاکند و پسته سازند و باروغن زرد و یا ماو کاو
 شب کشینه در کاسه سر آدمی دوده بگرد و در سر
 دان کرده لکا هار و بوقت حاجت در هر دو چشم کشند
 از نظر خلق غایب گرد و چنانکه کسی او را بیند نوعد
 بگرد و روغن بینه دانه چهار جز و دود روغن انگوره

سماق

پنج جز و در منازل بکند از که یعنی جای که هند و را
 بسوزند در کاجل سیاه کند و پسته از بینه اک سازند
 و در کاسه سر کرده سیاه دوده لبتانند و در چشم کشند
 از نظر خلق غایب گردد و صفت کل حکمت بگرد و کلی
 که کلال از و کوزه می کشند نمی کله پوست شالی نیم خام
 و نیم بریان کرده و اندک موی زرد برک لکر و انگشت
 سنجیده و سنی بریده یعنی کتب که در سیمان می سازند و لته
 کهنه پاره پاره کرده درین کله اندازد و مخلوط کرده
 تا سه روز لکا هار و تا کند شود و بعد در سندان آهنی
 مانده نیک بگوید تا هیچ اثر نشود و غیره می نماید
 این کل را کل حکمت گویند و راست کردن کل حکمت
 برین نوع است نوع دیگر در شکم کبوتر سیاه بکشد و
 در سهرمه اندازند و در کل حکمت کبوتر و در یک کبوتر

یعنی هندوی کم اصل یا زن کم اصل مرده باشد و او را
 بسوزند این کبوتر کل حکمت گرفته را در اندرون او
 اندازند تا بسوزد و از شکم او سمرمه برود و میده
 کند و در سمرمه دان نگاه دارد و در چشم هر که کند در
 نظر خلق غایب گردد و نوعدیکر بگرد زرب حبه و
 نقره شش حبه و مس خراطین دو از ده حبه این هر
 سه را جدا جدا ورق نیک کرده نگاه دارد و وقتی
 که ماده گاو کوساله مرده از شکم بیرون اندازد چون
 در زمین افتد چسبید که فرو در زمین باشد بگرد و
 خشک کند عجده در ورق زرب بگرد و بالار او برگ
 نقره و بالار نقره برگ مس خراطین بگرد چون بگرد
 در زمین بگرد در زمان از نظر مردمان غایب شود
 این نوع الوپ انجن را یکی از حکما دهند از چه کرده است

بده نگاه نش اظلاج افتاب
 از هزاران جا بگرد

برنج نغم

یعنی نظم کرده این است بیت یمن همیشه چهی بار باره
 ناک ایک کهوره بهن مالکالدجن مکه یا من موی
 حورث نوعدیکر بیارد کرد سیاه بگزنگ روز یکشنبه
 بکش و کاسه سر او بکشند و در میان مغز او کل تازه
 اندازد و عجده بگذارد تخم کدوی که تخم او تلخ باشد
 در آن کل نهند و در زمین فرو برد و چهار طرف او
 کل اندازد و خون آدمی سه روز یا هفت روز بدهد
 و اگر خون به تمام مسید شود خوب تر باشد و اگر نه با
 خون آب آمیزد و در وی ریزد و چون نهال بر آید
 و بار گیرد بگذارد که تا بار همه در درخت خشک گردد
 عجد از آن گذرد و آبش کاف و همه تخم را یکی جمع کند
 و یکان تخم در دندان بگرد و در وی خود را در آید
 نگاه کند و اگر خود را در آید نه سبب آن تخمها را

جمع کند و در رشته دخترک نارسیده که باز کونه رشته
 باشد روی کشیده نگاهدارد و در زمان حاجت
 در بازو بندد هر کجا که برود او را هیچ کسی نمیدانند
 معتقدند و چون که در کوه خشک شده و در کوه چشیده
 است آنرا بگرد و در میان لغین بدوزد و در پای
 کند و بر روی آب برود چنانچه در خشکی و هیچ قدم
 او نرشد و اگر تخم همین کدوی تنج بکارند و آب
 دهند در حال روید و شاخ و برگ کند و بار ببرد و اگر
 در همین کدو که تخم و معتقد را بیرون آورده است
 ششبار روغن بپزند آن بر کند و صرف سازند و
 باز صراحت کند و بر شود تا آن تمام رسد نقلیت
 از طب اسکندری نوع دیگر بگوید که سیاه روز
 یکشنبه بوقت بر آمدن افق بکشد و هر دو چشم او
 ببرد.

او بگرد و در زمین نمناک در هر دو چشم او دو تخم
 بپزد و بخرهند و کور کند و خون آدم بپزد تا بپزد
 و تخم او خسته و خشک کرد و دو همه تخمهای یکی جمع
 کند و روز یکشنبه بنشیند و کرد خود دایره کند
 و آینه بدست چپ بگیرد و لیکن لیکن تخم در
 دمان اندازند و روی خود را هر بار در آینه بیند
 هر تخم که بدین کند و خود را زبانه آن تخم را در
 زبانه نقره بگیرد و در بازوی خود بکارند و در وقت
 حاجت در روغن کبیر و غایب شود و در نظر هیچ آورده
 ظاهر نکند و نوع دیگر بگوید چشم راست شکر گز
 را که چشم راست شکر بزرگ که خفاش
 خوانند و چشم کفایت چشم گریه سیاه آب چهار
 چشمهای راست در روز یکشنبه که ماه در

عقرب باشد در شراب به هم حل کرده بلبته سازند و یا
روغن انگوزه یعنی انگوزه یعنی هیک فرود کاسه
سک سیاه و مالاکا کاسه کریمه سیاه داده دوده ستانند
و در چشم هر که کشد از نظر مردم غایب گردد و نویدگر
اگر کسی چشم لوم با چشم کریمه سیاه بکشد در روغن
مادکا و سیاه بچوشاند و آن روغن در چشم کشد
آنرا که نه شبیه نویدگر اگر کسی چشم زانغ سیاه
و چشم کوئل یکجا بید و لطلقی سرمه در چشم کشد
بچکس آنرا نه بیند نویدگر بیارند موش و شتر را
و نزدیک دل تشکافد و سنگ سرمه در میان او بند
و کور کند هشتم روز بیرون آرند سه روز با شیره
هر هر سپد که او را افتاد است گویند باند و در
سرمه در آن نگاهدارد و بوقت در چشم هر که کشد

کجا اوله

که او را نه بیند و از نظر خلقان حجاب کرد و نویدگر
بکری و دیده آهوی بره و دیده کریمه سیاه و در پوست
خرد بوز و در بازو بند و هیک او را نه بیند نویدگر
بکر و پیه ماکیان سیاه و پیه بز و پیه کریمه سیاه
همه را یکی بگذارند و با سرمه لب بید و در چشم هر که
کشد از نظر خلقان حجاب کرد و فصل دوم در بیان
وفای بکر و روغن پسته دانه یکسخت و در روغن انگوزه
یکسخت و در روز یکبار که یعنی جای که هند را می نمودند
خواه زن باشد یا مرد بکاسه سر آدمی دوده ستانند
و در چشم کودکی و انا و فراهم باشد و هیچ کزنده
او را نگزنده باشد و در آتش نسوخته و از عبت آنها
او همه اعضاء او خالی باشد چون سرمه بکشد
همه نهانهای روی زمین بروی کشف گردد و نویدگر
بکر و پیه آدمی سیاه و پیه لوم و پیه امبی پاستی

اندازد و بگذارد و قدر شهید زمین با وی بار کند
 و در چشم نازاد بگذرد نهایی زمین بروی مگاشفت
 کرد و نوبه بگرد و چشم لوم و در چشم سر کت و دو
 چشم کوریاک نول زرد دارد و آن را شش
 چشم یکی کند در شعر بهرام سینی کرده پسته سازد
 و باشد زمین دوده بند و در شعر ابها حیرت باز
 کوزه در چاه کولال دوده بگرد و لکا هدر و بوقت
 حاجت بچشم نازاد بگذرد و فاین زمین بروی کتف
 کرد و از قول جو کاتین دل بگرد شغال شکر کینه
 لکا هدر و بوقت بر آمدن آفتاب هر دو چشم
 اولبتانند چپ و راست را فرق کند خشک کرده
 جدا جدا الباید و از رسیمان نیلوفروفتید کرده
 در و بند و در کاسه آدمی فرود و بالاداده جدا
 جدا و اولبتانند و در چشم نازادی زخم و از

نوزاد



همه عیب بری باشد دوده چشم راست
 در چپ کتف دوده چشم چپ در چشم راست
 و نهنگان برک بر بند و با جامه هم جمله و فاینها
 روی زمین روی کتف کرد و نوبه بگرد
 شیر ماده سگ سبزه که بهیج جای او سفید نباشد
 بزبان خراسانی ما بگویند جغزات میند و
 از وی مسکه لبستاند و ز روغن بگرد و از شاخ
 نیلوفرو که رک در ووشا شکل می باشد لبستاند
 و از روغن سفید سازند و آن روغن بهم این نشود
 چنانچه بگرد و پیغمبر و زرد و در کاسه آدمی دوده
 لبستاند و چون در چشم کودک نارسیده فهم ستمبل
 کتف جمله و فاین زمین را و شیاطین و روحانما
 نرا معاینه بنشیند تا این دوده در چشم او باشد

نوع دیگر میوه زراعت بسیار و همه او هر یکجا بکند اردو
 روغن صاف او بگرد بوزن او برایشه زنی
 بسیار و در حقه سرون کا و میش لکا هار وقت
 حاجت از آن دریش تا ز ادور میان دو ابروی
 او بکند یعنی خط بکشد اگر سموی بالا کشد هر چه
 در هو ا باشد هم بند و اگر سموی فرود کشد هر چه
 در زمین است بروی ظاهر کرد و مجرب و آزموده
 نقلت از طب عین الحیات باب شانزدهم
 در طلسمات و عجایب از هر نوع بقول حکما
 پیشین اگر خواهی که دو صورت کنی بر شکل آدمی
 که یکی از آن چهره بکشد و یکی بار افروخته و شکل
 است دو صورت لب زد و هر یکی بر نو شاور
 سوخته کند و از آن و از آن دیگر پر از گوگرد کند

سود

سوده و چون خواهند که چهره بر جای باشد
 تا افروخته شود پس آن صورت که در زمان
 او گوگرد دست بالا را او بدارد تا چون بدان کله
 لفته چهره افروخته شود خاصیت این هر دو این
 ادویه چنین شده است بقدرت اللد لقی
 نوع دیگر اگر کسی خواهد که برفقه مرغ را بر هو کند
 برفقه را سوراج خور کند و سفیدی و زردی او
 تمام بیرون آرد و قدری سیاه در آن اندازد
 و دو سوراج او را بکشد و با مصطکی محکم کند
 و در آفتاب بخورزند چون نیک گرم شود هوا
 بر شود و از چشم ناپیدا کرد و کوی هو را
 بخورد که مجرب است نوع دیگر اگر کسی خواهد
 که برفقه مرغ بی آتش ببرد بگردا همک لب

نارسیده و در سبب اندازد و تخم در اندرون لاله
 بنهد و قدری آب اندازد و بی آتش بجوشاند و در
 ظرف آهک نوحه بگرداند اگر کسی خواهد که بیضها مرغ
 را بی آنکه مالکین بر او نشیند توجه بیرون آرد و دارد
 بیضه مرغ را و چالکاهی سازد که زیر وی خانی
 باشد چنانکه آتش تواند کرد و سر کنی آتشک را
 بگیرد و میسده کند و در بالای زمین بریزد و بیضها مرغ
 را بدین منوال بپزد در میان بار و ۵۵۵۵



بعده در زیر زمین مذکور با همسگی آتش نرم چنان
 کند که نقش آتش بر آن بیضهای رسد چنانکه تپاه
 نشود و در هر فصلی که باشد باندازه گرمی و سردی
 هوای آتش کند که زیادت نقصان میکند پس

بگویند

چون بست و بگردد بگذرد و هر مریضه که در جنبش آید
 سردی بشکافد تا جوجه بیرون آید و لیسیده کمی با
 ماش بدهد و شب در خانه گرم اندازد و بعد از آن
 سه و چهار روز از زن بدهد تا بزرگ شوند و بعد
 اگر کسی خواهد که در مرغ یا کبوتر نقشها را غیر داشته
 باشد بگیرد و بیضه مرغ یا کبوتر بعده بیارد و با آرد
 نونشاد و حل کند و آب این مرغها را در هر نقشی که
 خواهد بکشد و در زیر مرغ یا کبوتر بپزد هم بر آن نقشی
 که کرده است صورت میندود و پدید آید نوحه بگرداند
 کسی خواهد که بیضه مرغ را چنان سازد که هر طریقی
 که بخلطانی لیسید بالشیند می باید که شکافی خوردی
 بکند و هر چه در میان وی باشد بیرون بکند بعد
 دو مسقال سیاه روی باید ریخت و قدری موم
 هم در زمانیکه سرنگون کرده باشی این عمل باید کرد

بعده برتغ آتش باید نهاد تا موم کدرخته شود
 و روی سیاه را فرو گیرد و سرد باید کرد و بوی
 و بر اهر طرفی که غلط است بر زمین باید دست لیس
 بالست و هیچ سویی دیگر فراز نکند و نوع دیگر اگر
 کسی خواهد که سر کوسفندی بریده بانگ کند و سر کوسفند
 بخته گرم و غوک در دمان وی اندارد و محکم کند که
 بیرون نیاید و این سر را بر خوانی بهند و سرهای
 گرم دیگر بر بالای وی بهند چون حرارت بر نوبت کرد
 فریاد کنند چنان دانند که سر بریده بانگ میکند
 نوع دیگر اگر کسی خواهد که بر کاغذ از آب چیزی بپزند
 که سیاه پدید آید بگرد آهک و زرا که بید و قدری
 آب بهند ارد و نیک ببالد و ازین آب هر چه بپزند
 خط سیاه نماید نوع دیگر اگر خواهی که خانه با حجره آن
 سیاه نماید بگرد و روغن بید بخیزد و در حجره آن اندارد

و نفوذ

ببفروزد و نیل سوخته در وی اندارد دیگر اگر تخم
 مرغ را از آب زاله هر صورتی که کند با هر چه بپزند
 و بگویند همان نقش در بیضه ظاهر کرد و دیگر اگر
 نوشادر را آب کرده کمی همراه ساخته بمطرب بند
 تا بخورد از آواز ماند و چیزی نتواند خواند اگر سگ را
 در فریاد نتواند دیگر اگر از مس حیران دان با سارند
 و از پوست مار فستید سازند و روغن بفت در وی
 اندازند و چهار حیران در چهار گوشه خانه بهند
 خانه پر از ماران نماید دیگر اگر لعا کفتار بر میل این
 باز بخرمایا بدست حلقه شود و اگر بر حوز بندی
 بیا بدست کشند دیگر اگر شلک آبی را بگیری
 و در جامه سنج به بچی و فستید سازی و در حجره آن
 نهانده ببفروزی هر که در آن خانه در آید برهنه شود و ناله

که خانه بر آست دیگر اگر روز یکشنبه چوب کبری و
 کروشش یعنی بر کلمه کلس زنی تا دم از و خجدا شود
 پس در آن وقت باید که برهنه شوی و جامه از خود
 دور کنی و پای کوفتن گیری و دست زنی که گزنی و
 اندام بجنایه تا الگه که آن دم از طیدن پاستند
 لعبه بگری و در جامه باریک بر پیچ مثل فستله
 و در چهارغ نیز و بیفروزی و هر که در آن خانه در لید
 چون آن چهارغ را بنید پای کوفتن کمر و اگر آن
 دم کروشش خشک کنی و با جویز مقابل و بر آتش نهی
 تا دو در آید در میان جمع عویان همه بر خیزند و
 پای کوفتن گیرند و از خنده هوشش شوند چون
 از روغن کا و بسنی ایشان چرب کنند هوشش
 باز آید و اول نسیخ خود هم از روغن کا و چرب کرده

دیگر اگر از روغن تخم انکور هر تخم که چرب کنند و بکارند
 در حال بر وید و کل کنند و بار بگرد دیگر اگر کوگر در زد
 سوده با سرکه با منرد و در شیشه اندازد در شب
 روشنای نماید دیگر اگر مردانیک در آب تر کنند
 و در روی کس مانند سیاه شود دیگر اگر زهره طلا و
 کس را خوردن دهند دیوانه گردد دیگر سنگی که
 سوی مسک اندازند اگر آن سنگ را بگردند و در
 خم شراب اندازند هر که از آن شراب بخورد در
 عمر بده افتد دیگر از خون آدمی از رگ یا حجت
 بستند یا مغز آهو مخلوط کنند و در جگر اندان
 آهنی کنند و بیفروزند هر که در آن مقام باشد
 با یکدیگر مثل آهو بیند دیگر اگر انگشت بر آهنی زد
 و از سباب پر کنند و در آفتاب بپزند زفتن گیرد

دیگر اگر نخواهند که طلا و سانی با کمیوتران دستگیرند
و گوگرد زرد را با کسدم یا جو کوشانه بعد خشک کنند
آنجا که همه وقت دانه می چسبند پسندارند چون بخورند
بهبوش شوند و بقیه لبس بگیرند و روغن زیت در
دمان همه کسند بهوش باز آید اگر از آب سیاه
بر کاغذ هر چه نویسد و پیش آتش دارند خط ساه
پدید آید دیگر اگر فسیله را از خون خمر کوشن بیالایند
و در جراحی نهند و بیفروزند هر زنی که این جراحی
ببیند بای کوفتن کیر دیگر اگر خمر مرده را در خانه
گور کنند در آنجا هیچ آدمی را نخواهد دید دیگر اگر
اگر نخواهند که خانه پر از گز دمان نماید هفت مایه ببرد
بار روغن زیت حل کرده و در جراحی اندان توانند
را نهد و بیفروزند همه خانه پر از گز دمان نماید دیگر

اگر

اگر از روغن زیت بیفروزند همه خانه بر آتش نماید
دیگر اگر دندان گز در پوست شتر بخورد
کردن اسب سبب دآن آسب از همه اسبان بدو
بگذرد دیگر اگر کسی که خواهد که مدتی بی آفتان
بگذراند باید که چند روز قیام کند پیش از آنکه این
عمل کند شیره گاو و گریخ در روز یکشنبه شمر زنج
به بزد و در آوندی کند یعنی دیگی و سه شش لقمه
مهر کند و در زیر آب گور کند تا بوقتی که مدت
نیت تمام شود بعد شمر زنج از آب بیرون آرد و
بخورد و در ذاب به بنشیند و تا مدت نیت گرسنه
دلش نشود دیگر اگر تخم بادنجانی در غسل و روغن
هفت روز برورد کند بعد از آن در سر کسی تماند
و خشک کند و در میان پته خود نشکافد و بماند

چون پسته بزرگ شود تخم بیرون آید و لکار زند باد
مقدار پسته بزرگ شود دیگر هر که دندان کرک با
خود دارد زمان همه روی بسته شود و هیچ روی
بیدی نتواند کرد و دیده غلیبواز همین خاصیت دارد
دیگر هر که دیده کموتر باشد خود دارد هیچ دشمنی روی
ظفر نیاید دیگر اگر دندان خیل آبی باشد خود دارد غمتر
و مکرم باشد دیگر اگر سه کین زانغ سیاه و زر نخر
ببالا آید و در حال بکشد دیگر در شیب که شود آتش
چون ستاره از آسمان جدا میشود از جای بجای
می پیوندند بیش از آنکه پیوندند در لته جامه بالسمان
که زند بس آن که را بر در خانه یا در کشتی یا در
چهار جانب کشت آن که را در چوبی یا در چوبی
بند چون کسی خواهد که در آن سخانه یا در آن کشت
در آید

فیل

در آید خواهد که چیزی بکشد و سبهار همچنان بسته
ماند بدان حالتی که باشد همچنان بماند آن قدر
کسی که باشد همچنان بسته باشد تا آن زمان که خضم
بباید و آنرا دور نکند دیگر اگر خواهد که خفته بیدار
نشود این آیت بخواند و بر خاک و مد و آن خاک
بروزند بیدار نشود بفرمان خدای تعالی انیت
و جارت سکت الموت بالحق ذلک ما کنت منه
تجد و بیکر این حرفها بنویسد و بر پهلوی خفته بنهد
بهرگز بیدار نشود بفرمان حق سبحانه
عشیره عشیره حیر حیر م فشری
ست آهو با کنزه ببولید در
نه خفته باشد بزند هر کاری
بند از گذشته و آنرا خبر دهد

آية انيت لبم الله الرحمن الرحيم رفيع الدرجات ذو العرش
 يلقي الروح من امره علي من يشا من عباده لتبشروا
 يوم التلاق يومهم بارزون لا يخفى علي الله منهم شيء
 لمن الملك اليوم لله الواحد القهار اليوم بجزى كل
 نفس بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب وتبين
 ارواح زهره كرية سياه وزهره وحشم كلاه سياه وزهره
 وحشم ما كيان سياه اين هم بايد و در سياه خشك
 و در حشم بربان را معانیه بنید و اگر
 خشك كند در آفتاب بايد و
 همه عجايبها بنید از ارواح
 كه بيم هلاك باشد ديگر تلخي
 هول بنید ديگر دیده
 چشم كند جمله روحها

پريانرا معانیه كند و اگر زهره كرية سياه وزهره
 ما كيان سياه وزهره كلاه سياه خشك كرده هم را
 يكجا حل كرده در حشم كشد عجايبها بنید اگر حشماي
 كرية سياه در سياه خشك كند و حل كرده در حشم كند
 عجايبها بنید و پريانرا معانیه بنید اگر زينه
 باشد كه او را فرزند غمرا باشد بگيرد خون كرية سياه
 در پنبه و شافه كند و بر خود بيدار و تا سه روز و
 چونی سه روز بگذرد مرد باوي نزديكي كند حتى
 سبزه و تعالیه او را فرزند روزي كند لفضل و كم
 خویشی اگر زينه را حمض لبته باشد پاره سركين
 كرية سياه در زير خود دو دو كند و اندام خود را از شمر
 بز سياه چرب كند در ساعت حمض او بگشاید اگر
 ميان دو كس جدایي خواهد پاره آب دمان كرية

سیاه بر جایه دو کس سیلابید در میان ایشان جدایی
نفتد تا عمر ایشان باشد اگر کتبه کریه سیاه بر روی
واندام خود مالد انگس از رنگ بگردد خندانکه
اورا کس نشناسد اگر زبان کریه سیاه در کفش و
نعلین بند جمله دوکانی از شیره و بلنگ و کرک و مار
بهر جانوری که باشد مسخر آن کس گردد و اگر خواهد
در صحرای او دو پریش شیره سوار شود برو بهیچ آفتی
اگر مغز کریه سیاه بر روی کودک بگذرد
بمالد سخن در آید جمله صلاح و نوبت و باز گوید اگر موی
در کفش بندد کریه سیاه در کفش بندد در دل خلق شیری نماید و جمله
دوست او گردد اگر کسی خواهد که در نظر دوستان
و خلقان غایب شود چنانچه او را هیچ کس نداند
قدرت خدای تعالی و انگس همه مخلوقات

بهر

عمدت
بموراد کف خود
رو بگردد
سحر اطعمه او کند
در آن که او را
کنده ده سال
را از بگردد
کم اطعمه او کند
غایب او کند
غایب او کند
بهر جانوری که
در صحرای او
اگر مغز کریه
بمالد سخن
در کفش بندد
دوست او گردد
و خلقان غایب
قدرت خدای

به سینه بگریه سیاه و نوج کردن است بار این
افسون بخواند افسون انبیت بدمنار کن گریه
بعده سر کره را تیر و دوانه بیدار بخیر بار و
بکدانه در چشم راست و بکدانه در چشم چپ او
بهند و در زیرین مناک کور کند و هفت روز
خون آدمی دهد و بعد از آن آب دهد تا نهال بر آید
و شمه بجهت گردد و آن تخمها که حیف باشد بکدانه
و آنچه لیکانه باشد آنرا بگیرد و نگاهداری هر وقت
که خواهد در دمان خود گیرد و هر کجا که خواهد برود
کسی او را نداند قدرت خدای تعالی روایت
دیگر تخم بیدار بخیر در چشم راست کریه بندد و در
زین کند و خون آدمی دهد تا آن درخت بار بگیرد
و در زیر آن درخت بنشیند و آینه بدست گیرد و

در کوزه ای
یا انگشتر
یا کتبه
یا سحر
یا افسون
یا کور کند
یا هفت روز
یا نهال بر آید
یا تخمها
یا آنچه لیکانه
یا کجا که خواهد
یا نداند قدرت
یا در چشم
یا درخت بار
یا آینه بدست
یا روز در آورده

عین

بکان دانه در دهن کبیر و در آینه نگاه کنند هرگاه
که خود را نه بیند آن دانه نگاه دارد و در آنهای
دیگر کار نباید اگر از پوست کربسیاه کلاهی ساف
و بر سر خود بندد و در وقت فرو شدن آفتاب
بصحرای بیرون رود و بطرف ستوران چیراگاه
که فرو شدن آفتاب بخانه خود باز می آید برایشان
باشند و بپسند که بر سر شاخ کاو و یا کاو همیشه
دیویش نشسته باشد چون آن در نظر در آید همه
دیوان را ببیند و آن جمله مطیع وی شوند و فرمان
بردار او گردند بقدرت خدا عزوجل و ستوری که
هم بر آید عقب هم بر آید مقدم و دیوان بر سر او نشسته
باشند جامه او بستانند چون عاجز شود و غم کند
که از بهر وی تخف آرند و خود را بد و نماید و کاری

نخستین

سخت که باشد بفرماید بکشد و در تحت فرمان او
باشد لغایت از طب قمری نوسد بیکر که آسان تر خواهد
بگیرد و کربسیاه و سه روز کرسنه دارد بعد از
سه روز روغن زرد کاو یا کالمش بد و خوراند
بعده پانسی وی در هوا کند و پیش دهان وی
طایفه بنفشه روغن که خورده باشد باز اندازد
بعده آن روغن را در جگر خندان سینه بسوزد و
دو بر تخته مسین بگیرد و آن دووه را بشیر زیند
که فرزند زینده اول بار آورده باشد لیس شود و در
سر و چوب آهنی طلا کند و در چشم کشد و هر کجا
خواهد برود که او را نه بیند و او را ملائمت بیند
موجب است اگر خواهی که خفته در سخت آری باره
خاک از آنجا که کربسیاه خفته و یا نشسته باشد بگیرد

و بر خفته باشد و هر چه در دل دارد جمله باز گوید
 و آنچه بر سینه از آن جواب گوید اگر خون کرمه سیاه
 در بینی چکاند اگر عمر لهد ساسک سد موی سفید
 نکرو و اگر پس کرمه با سینه غوک بر دست نالد و
 در آتش کتند هر کتند نشوز و آتش سرد کرد و
 اگر دمنب کرمه سیاه را لبوز و آن خاکستر مار و عن
 در سر مالد هر کرمه موی سفید نکرو و اگر چه عمر او
 صد ساله بر آید نفلت از طب قمری الغرض است
 را گویند اگر سبب است لبوز و تا خاکستر شود
 بعد میده کرده باشد شافه ساز و هر زنی که در آید
 و زحمت سینه بر خود کیم و در حاله باره بند اگر چه
 بچه در شکم او مرده باشد بیرون آید اگر دندان
 اسب بر گووک سبند و دندان با ساینه بر آید و

نخ

نخ نه سبب اگر دندان اسب بر کس سبند که در خواب
 بهوده میگویند و خرداک میکشد بر طرف شود
 البخل استمر را گویند اگر عرق استمر است تا نزد و در
 پسته شافه ساز و و عورت بر خود چند دفعه برداو
 هر کتند بار بگردا اگر رسم استمر در خانه دو دکتند
 جمله موشان از آن خانه بگریزد و روست دیگر اگر
 سم بای چپ استمر بگرد و در خانه دو دکتند موشان
 و با بپزند و پیچ موشی در آن خانه سینه بد مویست
 انجار و راز کوشش را گویند اگر سر کین در از در حایم کوشش
 اندازی و بشپلی و از آن آب در بینی ریزی رفتن
 خون با سبند اگر سر کین خشک خمر لبوزی و با
 سر که تر کرده در هر دو جانب سینه طلا گشتی از
 خون با سبند اگر سر کین تر خمر لبوزی و آب آن

بر کبری باب انار تر میشی یا مزی و کی را که صرع
 داشته باشد بخوراند از وی دفع شود اگر پوست
 خرابه بر صاحب صرع بندی بر طرف شود اگر
 نسبت او حلقه انگشته ی سازند و مصروع در آنکشت
 کند صرع بزودی برود اگر شیر ماده خمر گرم کرده
 مضمضه کند در دندان بر طرف شود اگر رحم یا
 امعاء بیرون آمده باشد شیر خمر گرم کرده بخورد
 بجای خود باز آید اگر کسی را زهر قاتل داده
 باشد شیر خمر بخورد زهر را دفع گرداند حصار گوش
 کور خردا گویند اگر مغز کور خمر با آب پیزد و هر که
 بر بسته بول میکند او را بخوراند کمتر کردن بر
 طرف شود اگر رسم کور خمر انگشته ی سازد و بتواند
 با مصروع در آنکشت خود کند نیکو شود و اگر رسم

اورا

و چون خشک شود بید و مقدار فلفل کرد و غلظت کند کرد
 در عین سرما در دهن گیرد سرما دفع شود و حموی کز لای
 در عهد آنکه از شراب اندک مست شود بگرد
 کل چیز آنکه که ترفتید جدا می شود و در دفع شراب
 اندازد و بخماند و بید بخورد و در حال مست
 شود در عمل آنکه هر چند شراب بخورد مست نشوند
 یکتا رموی از دهن گرفت و بقول هر مس حکم کنیا
 رموی از دهن خمرس بگیرند و بران این است بخوانند
 لا اصبون مونی عنهما ولا ینفون و آن رموی را در سی
 گوش را است محکم کند و چند آنکه خواهد شراب بخورد
 مست نکرود دیگر دفع لوی شراب وودانه جو بخاید
 و فرو برند لوی نباید دیگر در دفع بل مستی به خمر گوش
 بروی مالند به مستی نکند در عمل محبت هر که خواهد

که او را دوست دارند و بی او صبر نتوانند کرد
تخمیص از برای خود که غیر او زن او محکمی دیگر
را نخواهد بگردموی که در وقت برشته کردن
می ماند آن موی بسازد و لبوزد و خاکستر او
بر ذکر طلک کند و جاع کند زن دیوانه او کرد و
بجز سخن او سخن کسی دیگر نشود دیگر تلک گویند
و تلخه مالکین یکی کند و در قصبه مالده با زن جاع کند
آن زن عاشق و شقیه او شود و دیگر بگردش
قطره خون گربه یا منی خود یا منی دو یا شیری بهم
هر که خوردن دهد دوست او شوند و بی صبر نتوانند
کرد دیگر خون بدهد یا منی خود یکی کند هر که بدهد
و طعام همان ساعت دوست شود و بی او صبر نتواند
کرد و زناختن هر دو دوست و پایی خود را گرفته لبوزد

و آن

و آن خاکستر را با شیرینی هر که بدهد دوست
در عمل زن فاخته اگر خواهد که زن فاخته طراز
فعل خود باز آید و از او بر طرف شود حکم چنین
گفته اند که بگرد که بگیرد پاره گفتار و خنک کند
و میده کرده در طعام بدهد چنانکه او نداند این
فعل بد با ماند و دشمن کرد و کرد زناختن کرد و دیگر
اگر زهره گفت رد و درم در طعام با در آب با زن بدکاره
بدهد تا بخورد شهوت فجور از وی برود و بعد از این
زنا را دشمن دیگر اگر سموره قصص موبد و در
پوست آهو یا کهنه بر زن بدکاره بند و شهوت
فجور از وی برود و زنا را دشمن دارد و عمل در آن
زن صالح و فاسق اگر خواهد که بداند که زن بدکاره است
یا خانیه بگیرد دندان کرک و در روغن زیت اندازند

در بیان عمل فاخته از زن
بدکاره وضع کردن

اد کرد

چون خواهد که جمیع کند قضیت را بدان دندان روغن
 طلا کند و جمیع کند و بخشد آن زن تمام ماجر او خود
 بگوید دیگر اگر دل لوم در کف دست حب زن
 بهند او در خواب هر چه کرده باشد از خیر و شر همه
 را بگوید و او را هیچ خبر نباشد دیگر اگر زبان شوک
 در باره جامه کتان سفید بچسند و در سینه زن بهند
 که او در خواب باشد هر چه در غیب کرده باشد
 همه بگوید در عمل شراب خواره که شراب دشمن دارد
 بکند و در دم سر کینی شکر خشک میده کند و در
 شراب کرده بخورد شراب خواره شراب را دشمن دارد
 دیگر شراب نخورد دیگر اگر زهره زان را در جنزی
 کرده شراب بدهند که از شراب یک ساعت منم نمایند
 کرد چنانکه بداند او شراب را دشمن گیرد و کرد او
 نگردد اگر سوره مومن را بنویسد در شب بر

جامه

در این کتاب
 از حضرت امام رضا علیه السلام
 نقل شده است

از حضرت امام رضا علیه السلام
 نقل شده است

جامه سفید و بر جامه شراب خواره بندد شراب را
 دشمن گیرد دیگر اگر خواهی که کسی هر چه کرده باشد
 پیش تو معلوم شود چنانکه از خیر و شر با تو بگوید
 و او را هیچ خبر نباشد اسما بنویسد و در زیر بالین
 او بندد هر چه در عمر خود کرده باشد همه بگوید و او را
 هیچ خبر نباشد اسما را نیست یا مثلش نه یا متجربان
 یا طهون یا شفیقون یا مالینوس یا دعینوس یا مشرونیان
 مسکن یا معینان یا متفقون یا شعابارث یا سلیم
 یا مستلیم یا سادیت و صلی الله علیه و آله اجمعین
 اگر کسی خواهد که مانده نشود و در پیاده رفتن چنین
 نامها را نوشته پیش خود بندد هر چند که راه رود
 مانده نشود دیگر اگر خواهی که گدوست و لا از یکدیگر
 جدا گردانند همه نامها را با آب بشوید و بخورند و

و نان بخته بدید تا بخورد از هم جدا کردند و اگر خواهد
 که خواب کسی را بندد آن مقدار روزی که خواهد
 بگیرند کاغذ بریده دراز دید آن کاغذ بنویسند این
 آیت را بنام هر دو فریق آیت خذوه فقلوه بم الحکم
 صلوه ثم فی سلسله زر سها سبعون در اعافا سلکوه
 و این آیت را تا پایان کاغذ بنویسند پس الکا کزین
 آن مقدار شکر خواهد خواب بسته شود عمل غایت شدن
 اگر تخم کدو ریحایی لکارند و آنرا بدله آب خون آدمی
 دهند تا هفت روز اگر بیشتر میسر شود بهتر بود و
 بعد از آن بدین تا بزرگ شود و بار گیرد و بده
 بنکند که اول کدو کدو گرفته است آنرا نشانه کند
 تا بزرگ و بخته شود بعد از بریده خشک کنند و
 سرش ببرند و همه تخمها را در بیرون آرند و آینه
 در رویت گیرد و لیکن تخم در زمان اندازند و روی

لکودرینه

در آینه نظر کنند و اگر تخمی که در زمان گرفته است
 در روی خود را در آینه نمی بیند آن تخم بگیرد و
 هر جایی که خاطر خواهد بود و اگر آن کدو را و
 لکارند و هر گاه که خواهد در روین کدو در صراحی
 سازد و از هر تخمی که آن صراحی برکتند از شراب و
 غیره تا در آن خم شراب باشد از کدو کم نشود و آن
 تخمها رو بگرداگر لکارند و آنرا دهند در حاله سر وید و
 بار گیرد همان است دیگر اگر کف در بایستت مال
 و پیش جراحی گیرد و روشهای جراحی برود دیگر اگر بینه
 ماهی را بگیرند و با کل بیاغند و لکارند و چون
 سرمانگیزد این کل را در طشت آب اندازند و بخت
 بماند ماهیان خورد و بیدار شود بومان خدا تعالی
 دیگر اگر پوست کرک طبل سازند و آنرا بنوازند از آواز

او هر کسی که دف و واهل و واهل باشد همه پاره پاره شود
 در منیع بسته شدن مرد و زن اگر خواهد که زن و مرد
 در وقت جماع چون سگان بسته شوند و در روز یکشنبه
 چون دو سگ بسته شده باشد در وقت جفت شدن
 یکدیگر در لبان از سر سگ زنی پیکان نام سگ ماده ^{بماند} نهد
 هر دو جانب را که زنده و در خانه هر که نهد چون در آن
 خانه جماع کنند هیچ سگ بسته بماند اگر خواهد که آن
 مرد و زن گشاده شوند از هم آن ریشمان را از خانه
 بیرون آرند که ده شوند دیگر اگر خواهد که کوسفند را
 سگ نماید بگردن تخم لیس نفع کند و در کار سگ ساه
 لکه زنده آب دهند تا نجسه شود و بعد از پوست او ریشمان
 سازند و آن ریشمان را در گردن کوسفند بندند و در نظر خلق
 سیاه سگ نماید و اگر این ریشمان دور کنند کوسفند نماید

دو

دیگر اگر تخمی که باشد بکارند در زمین و روشن تخم انکوزه بالا
 اندازند در حال برود و کل کنند و بار بگیرد بفرمان خدا
 عز و جل در عمل آنکه مانده نشوند در راه زفتی چون غلبه از
 برفیه نهاده باشد در برفیه او سه و نیم درم زتی نفع سیاه
 نماید از دو برابر برفیه بدارند و در شبانه او کوشتند
 تا غلبه از برفیه نشسته باشد چون بچکان بروی لرد
 آن برفیه که در آن سیاه انداخته بگیرد و لشکر آن
 سیاه چون سگی شده باشد آنرا اهل منزل کونکر گویند
 و این کونکر را در دهن گیرد و صد فرسنگ اگر خواهد روزی
 سه روز او را هیچ ماند که نبود دیگر اگر سفره ابروی کند
 نتواند دوید اگر سفره چهار با سگ چیر کند نتواند
 تا بکند کرد و اگر طوقی در گردن هر دو سگ بستند
 با یک نتواند کرد دیگر اگر زبان سگ را در میان بوی

سیاه سگ
 زریق

خود بدار و پوشید هیچ سگی روی بانگ نتواند کرد عمل
 ریختن کلان بگردن شاخ پنج با سبب است صاحب اک که
 یکی ازین هر که دم که براده کلاله اندازند جمله کوزه و غیره
 باطل شود ریختن چرم اگر سر کن شوک را در تغار
 چرم اندازند هم چرم کنند شود ریختن روغن کرکند
 سگستان و در جوار روغن کراندازند روغن نشود و دیگر
 بگردن حمله دورک که سر کن غلوه کرده سیامی برود و آنرا
 میده کرده غلوه سازد و در پیش کاوی که در جوار می رود
 باندازند کرد تا آن غلوه بر بندار و ریختن طبخ اگر
 خواهد که طبخ را بر ریختن بگردن و مردار سنگ در تنور افکند
 نان هم کند شود و بوی بد آید دیگر اگر باره از زیر
 در و یک افکند گوشت نه بر در ریختن بدان آب که
 فغاسی قعاع را تر میکند انگوزه را در آن آب کالند و حل
 کند

ع

بدان آب قعاع را کتد منجمار همه کتاده شود و شربت
 بر روی ریختن باغبان باره کو کرد در جامه کوزه کنند
 و در سر جوی آب در کوزه سهند تا آب بر روی بگذرد
 هر کجا که برسد سبزی باطل شود و دیگر اگر زرنج و انجیر
 در کوزه سبند و در جوی آب سبند این آب هر کجا که
 برسد باغ خشک کرد و دیگر کو کرد و در جامه کوزه در
 جامه کوزه کرده در جوی آب سبند این آب هر جایی
 که برسد هم سبزیها خشک شود ریختن مطرب بنگ
 اگر نوشتار در در شتر آب یا در نان با در آب کرده هر کجا
 بخورد آنند آواز او بر طرف شود و دیگر اگر خواهد که گنجی
 شکسته یا غیره بر او حل کند چنانکه دیگر جدا نشود و بگرد
 آهنگ خشک با ب سفیدی بیضه حل کند و برین آب
 وصل کند محکم شود چنانکه باز جدا نشود اگر خواهد
 که بگردن نوشته پیدا آید بگردن موم را و در روغن

در این سبزی
 چینی شکسته

کچھ بکارتند و ہرچہ با و نقش کنند و تہ روز کند آریند
 و بعدہ لبر کہ ترش نشویند نوشته پیدا آید چنانکہ
 اگر ہزار بار نشویند زود اگر خواهد کہ در غلہ گرم نفع
 اگر در جہاہ یا طرف غلہ انکوزہ دو دکنہ باد کاہ
 انکوزہ دو دکنہ و در میان غلہ ہند در غلہ گرم نفع
 و اگر انکوزہ در چوب طلا کنند چوب را گرم بخورد دیگر
 اگر کایت الکرسسی در سفالہ آب ناز سیدہ بنویسد و در
 میان غلہ ہند در غلہ گرم نفع و برکت شود بوندہ کر از
 برای فقیر بکیرد روز چہار شنبہ گوشے کہ دو دم داشته
 باشد و آنرا بکشد و دو دم او را لگا ہد او دو دانگہ
 سازد از طلا یکی از برای دست راست و یکی از برای
 دست چپ و این عمر میت بنویسد و در میان انگشتری
 نهد بسیار عجب و عوینہ سید دست راست انیت
 بسم اللہ الرحمن الرحیم صبر بر ہر کہ این انگشتری باشد



ورق این صغیر در حق
 ورق بعد از این
 صغیر واقع شدہ

از ہمدان

دیوانہ شود در عمل الشسستی بکریند بے عیون
 پیدہ باخہ یکی کردہ قدری در کف پای او دست
 طلا کردہ اگر آہن گرم در دست کردہ نشوز و دیگر
 اگر کلی سنج را در دو دو کردہ دارند سفید نماید
 در نظر و باز نشویند سنج دیگر اگر روز یکشنبہ
 ماری آبی را بکیند و در سبہ خشک کنند و مبدہ
 کردہ در جامہ کرہ کنند ہر وقت درون آب بود
 آن کرہ در دہن کیرد او را ہیج ضرر نکند و دم
 گرفتہ نشود و دیگر اگر تخم ابانک یک مشت بخورد
 سیردہ روز کر سنہ تواند بود در عمل رفتن بالا
 آب دو نعلین از چوب بلہ زرد و آنرا بار در
 ارجی پر کند باز سر پوشش آن چوب بلہ زرد و
 چون در پاکشند بالا آب تواند رفت دیگر از
 درون شکنہ ننگ سنگہا بیرون می آید اگر آن

نکته را در دهن گیر و در دریا رود هیچ ضرر
 نکند دیگر بگرد روز یکشنبه چشمها را با آب و
 چشمهای باخته و تلخه بنک هم را حبه سازند
 و در ورق زرد گیرند بعد در ورق نقوه گیرند و
 بعد در ورق مسی گیرند و در دهن کنند و در
 آب برود هیچ ضرر نکند دیگر جانوران ای مسخر
 او گردد و کیفیت باز گویند دیگر استخوان حیدر استخوان
 بوم در خون طارسی سموده و آمیخته کند و غنوله
 سازند هم در ورق زرد نقره و مس چنانکه مذکور
 شد بکند و در دهن گیرند چنان شود که چهار صد
 فرسنگ تواند دیگر اگر مغز ساق کرک را در هر دو
 کف طلا کند همین حکم دارد در موی لسته شدن مرد
 بازن در وقت جماع اگر خواهد که زنی و مرد هر طریق
 سک لسته بنماند بگرد پوست مار که آتر آهنگ وی

کلی ببرد

کبچلی گوشت درست که جای ناقص نباشد و نمک خورد
 بگردند و این پوست مار در دهن او بکند و دهن او
 بدوزند و لگله دارند چون بخوابند که مرد و زنی در
 جماع لسته مانند بوقتی که مرد زنی جماع کند بر در خانه
 ایشان بیاورند هر دو لسته بماند تا آن پوست که
 طلسم ساخته اند دور کنند تا نشود در موی کپسین
 عورت ناپدید شود بگردند سوسمار جنگلی هفت روز
 کرسند دارند بعد گوشت بخورند و سر کنی او بگردند
 و لگله دارند بوقت حاجت قدری در دست نگه کنند
 بوی خط کشند و هر عورتی را که بنماند و مشت بندند
 وزیر بغل کند او در نظر آن عورت لیسان او ناپدید
 گردد و اگر مشت بکشید و دست بشوید لیسان ظاهر
 آید مجرب و از سموده است و الله اعلم بالصواب
 هفتاد و ششم در علاج درد سرد و نیم سر و ز کام و زله

وسوس و افزونی و دراز شدن موی و در پیش
و بر آمدن موی در علاج درد سر زخمه وقت
بآب حل کرده بر سینه بریزند و در شاکی شود دیگر
اگر کسی را درد سر باشد گشته خشک را با کلاب
حل کرده بخورد در دفع شود دیگر بینی بجز
و نازنجیل بآب حل کرده بر پیشانی طلاکت نیکو
شود دیگر کلونج چند در آتش اندازند تا گرم شود
بعده تغار بر آب پیش خود دهند و بالا خود لغانی
پوشد و لیکن کلونج در تغار آب سینه از دما گرمی
آن در سر است کند در درد سر و در شقیقه نیکو
شود دیگر سر موش پوشیده شد بر سماز بندد
و بر سر بندد در درد سر و در شقیقه دفع کرد دیگر
اگر بسیار درد کند بجز را در سر که ترکند که برآمده
شود تا سه روز بهار بخورد نیکو شود دیگر اگر کسی را

بینی

مردم

سر فروسله بود شراب بخورد دفع شود دیگر هر که را
زکام و سرفه باشد ریم و رحمت و مسقال بهار
بخورد نیکو شود علاج زکام سوره الهکم الکاتر
بر صداع و شقیقه بخواند و بدد دفع کرد دیگر
سریشانی را نیک گرم کند چنانکه خوی کند دفع
شود مجرب است دیگر وقت خفتن بر کال نبات
در دهن کند و بخشد نیکو شود دیگر اگر جوز لوله بخورد
زکام دفع شود دیگر از برای دفع زکام در وقت
خفتن دو دو کاغذ در بینی بگذرد دیگر زنجیل در دهن
گیرد زکام بر طرف شود دیگر چون زکام آغاز شود
تا سه روز چهارده پیل کرد و در دست فرود برود
بآب شیر گرم بر طرف شود علاج زکامی که در ماند
باشد و نزله رسیده باشد بگرد آرد کند سوره الکاتر
آب سوس و ده مسقال چغنی نش آرد امیده کند

از کال نبات
در وقت خفتن

تمام آب حل کرده با لایه و باک سوم بگویند
 تا بقیه آن آب بعبه و بویسقال نبات و کهنه
 زعفران و زردی اندازند و مثل جراح بکند تا
 بخته شود و فرود آید و شکر گرم بخورد صحت یابد
 مجرب است علاج سوسن مفضل گردید و در عقران
 دو جنه و باک لسانند و زعفران کهنه سیاه و دوازده جنه
 یکی کرده بزنند و آن روغن را با لایه و در سر بمانند
 هر سوسنی که محکم شده باشد فرود ریزد و علاج بر آمدن
 و افزونی و درازی موی بگرد آب به کمره یعنی زهر چهل روز
 آب در کند و مقدار آب روغن کمی کند و بگویند
 چنانکه آب هم بر طرف شود و روغن بماند و در شسته کند
 و هر شبی در سر مالند چنانکه چرب شود و در اندک روز
 موی بر آید و دراز و سیاه شود دیگر مکی را بگرد و در روغن
 بگویند و آن روغن در سر اندازد موی بر آید و دراز و

سیاه

سیاه شود دیگر بگرد خون شکر خشک کنند و لایه
 و بر سر مالند موی بسیار آید و دراز شود دیگر
 بگرد خون شکر خشک کنند و لایه و بر سر مالند
 موی بسیار بر آید و دراز شود دیگر بگرد و زرافه سیاه
 را و بسوزند و باروغن زرد کاهوی با مژده هر موی که
 موی رفته باشد طلا کند روزی بر آید و نیک دراز شود
 دیگر موشی که خورد بگرد و او را در آب بزنند چنانکه
 تمام آب شود بعبه این آب در روغن اندازند و بزنند
 چنانکه تمام آب بر طرف شود بعبه ازین روغن جای
 که موی نباشد مالند موی بر آید چنان شسته ام از او
 معجزه که اگر بر کف دست اشتر این روغن مالند موی بر آید
 علاج ریزیدن موی بگرد اشتر روزی پنج و اهلک در ساله
 ترکند و بر موی مالند همه بگرد دیگر اگر موی زیادند
 که در مژه بر آمده باشد بسیار و بوجه یعنی شکر که در

صعبر

آب
 که در چشمها و وسیع آنها می باشد با سرکه هم در شیشه
 کند و چهل روز زیر سرکه کنی آب کند بعد بذر آرد و
 همچو مسکه شده باشد و آن مویرا از آنجا برکنند و این
 مرهم آنجا ببالند بیخ او را بسوزد و دیگر برین بیدر
 بیضه مورچه را باروغن کبچد بالند و در آفتاب بدارند
 و از هر جای که موی برکنند آنجا طلا کنند و دیگر برینا دیگر
 زرنج و شکک گرفته با سرکه حل کنند و در جای که موی باشد
 طلا کنند موی بریزد و اگر بعد از آن از روغن تخم معصف
 بر آنجا بالند و دیگر موی برینا بد علاج بر طرف کردن
 موی که دیگر برینا بد شکک آسی و در شکک بالند
 و در آفتاب خشک کنند و پاکیزند و اول مویرا دور کنند
 بعد در آن موضع بالند هرگز برینا بد دیگر اگر خون خرس
 در چشم کشند که در روی موی زیاد نیست باشد برکنند شود
 و برینا بد نوع دیگر بکوزهره کا و یا سفیده بیضه مرغ سازد

و از هر

و از هر جای که موی برکنند باشد چنانکه از سرخ برکنند
 شود آنجا بالند تا سه روز دیگر برینا بد نوع دیگر از هر موی
 که موی برکنند باشد زهره کلنگ در آن موضع بالند
 و دیگر موی برینا بد نوع دیگر خون شب یک را بر روی و
 خایه کودک که بالغ نشده باشد بالند موی برینا بد
 هر چند کلان شود با آب شتر دم در دیوانگی و مانع
 و دوران سر و بهوشی اگر شود اخیال باشد ناس
 شکر کوسفند و روغن ماد کا و بدهند و اندام بر روغن کا و
 و شکر حیرت بکنند و مدام ناس سر و زنجیل و عسل بدهند
 نافع آید و زحمات سودا دهن آید اگر صفر اخیال باشد
 ناس روغن پاچه و روغن کدو و شکر عورت بدهند
 شفا یابد علاج دفع دیوانگی زنجیل وقت و شکر
 کوسفند یکجا کنند و دیوانه را دهند دیوانگی بود
 دیگر اگر یک هفته دیوانه را گوشت کوزن خوردن دهند

بج

نمک شود دیگر در سنگه ان خم و سسکی باشد مانند نور
و یا برنگ آسمان کون این سنگ هر گردن دیوانه نشیند
نمک شود دیگر بکیر و نمیش گزوم و ناخن محکی مساه و ناخن
یاخته هم را در جرم استند بدوزند و برگردن دیوانه نشیند
نمک شود ببت نوزدهم در علاج خون بینی بکیر
کافور و آب حل کرده در بینی چکاند خون بالستند
دیگر اگر کاغذ بسوزند و به پیچند در بینی ریزند خون
بالستند دیگر سرکین کا و خشک سوخته و خاکشش
در بینی و منند خون بالستند دیگر خون بینی که بهیج
دارد و نالستد بکیر و آرد و ماش تا آب اناله کند و طارک
سه طلا کند خون این اناله در سه خشک شود خون بینی
بالستد دیگر سرکین کا و کرم در پش نه طلا کند خون بالستند
باب بیستم در علاج چشم و مردمه آنکه رگنی از ارکان حکمت
والتس منافع چشم است زیرا آنکه حکم او را ریس الاعضا

برگردن

در بخته

گویند

گویند او همه با اعضا موطله و مهمل می مانند از نبی است
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را بلفظ کریم یاد
فرمود و گفت من احب کریمانه فلا یکتی العصر و در ملائمت
الکتی لیسار جا وصیت کرده لقوله علیه الصلوات
والتلام من الکتی لوم عاشورالم تر مدعیانه ابداء علاج
رید پیچ کید باب سووه در چشم کشند در حال درد
ساکنی شود اگر ناروان در چشم کشند در چشم ساکن
شود اگر انکور شفا بشیند و آب در چشم کشند آب از
وی برود و درد ساکن شود اگر بر کار سر مردم که سفید
شده باشد شیره عورت در وی سازند و لب بند تا همجو
حلاب شود و در چشم کشند در و نیکو شود علاج موی
زیاد و آنکه در چشم باشد اول موی زیاد در از آنکه
چشم بر کند بجهه خون بدهد با دیوجه آبی خشک شده
در چشم کشند دیگر زوید موجب است دیگر اول موی

کریمانه

زیادتی را بر کند بعد خون همد در چشم کشند دیگر زود
 و آب دویدن را با ز دارد علاج کل چشم بگردن شاخ
 گوزن با شیره عورت بسازند و در چشم کشند کل چشم
 قدیم و جدید برود دیگر شیر زن که تخت که لوله
 آورده باشد بانبات بیامزد و در ۳ روز در چشم
 کشند سفیدی که نه را که در چشم باشد ببرد دیگر سر کینی
 خطه که روزی که باشد با غسل آینه در چشم کشند
 کل که نه دفع شود مجرب است دیگر اگر کسی را کل در چشم
 باشد بگردن کفک دریا بار و غن سینه دانه حل کند و در
 چشم کشند کل بر طرف شود دیگر هر که چشم درو کند
 آب کشنده ۳ قطره در چشم کند و در روز شود دیگر اگر
 کسی را از چشم آب رود سر ممر را با کف دریا در چشم
 کشند نیک شود از برای شب کوری بگردن سر کینی کشند
 و با آب باران حل کند و در چشم کشند بر طرف شود دیگر

بگردن

بگردن مکی را و در لته بندند و در گردن او ز بند درو
 چشم بندند دیگر بگردن زهره رو باه در چشم کشند شب
 کویرا بر طرف کند دیگر هر که چشم درو کند بنفشه را
 با کلاب بگوید و در چشم کشند در دو اما سی را دفع
 کند دیگر هر که لاله را بسیار بند چشم را روشی کند
 دیگر هر که پودینه بسیار خورد چشم را روشی گرداند دیگر
 هر که خون خروس در چشم کشند که در وی موی زیاد
 باشد بر کنده شود بر نیاید دیگر خون موش همین حکم
 دارد دیگر لول کودک و ز عنوان و نبات هم حل
 کرده در چشم کشند سکو شود و کل قدیم و جدید دفع
 شود علاج دفع پرده چشم فرغل خوب مسیده کرده
 و از جامه گذرانیده در چشم بر کند نیکو شود دیگر شیر زن
 که تخت پسز آید باشد بانبات حل کرده مداوم در
 چشم کشند و بالا چشم لته بندند و روز در چشم بر

کشند برده دفع شود دیگر بیکرند سرگشتن باز و اینکین حل
 کرده در چشم کشند روشن شود دیگر بیکرند زهره کسی
 با کینین حل کرده بمیل در چشم کشند روشنای زیادت
 شود علاج نارنجی چشم بکند صندله و جوز بویه نایباید
 و در چشم کند نارنجی دفع شود دیگر بیکرند بیاض سنج
 و آب اولستانه و با عمل خالص حل کرده بمیل در چشم
 کشند نارنجی چشم را دفع گرداند دیگر بول بوزنه در
 چشم کشند نارنجی چشم را بمیرد علاج ریش چشم بکند
 زهره خودش با عمل بالند و در روز اول و دوم
 و سیم تا بیستم نارنجی چشم را دفع کند علاج سفیدی
 کل چشم بکند و خون زغنی که زراع سبزه کلان باشد با شیره
 زن که تخت بچه آورده باشد یا میزد و در چشم کشند
 شب کوری و سفید را دفع کند علاج شت کوری بکند
 بکس آن مقدار که خواهد و چند دانه فلفل گرد و شیر

کورت

از مردمان نترسد و اگر خواهند که گروگند انگشتری
 دست راست را گروگند باز بماند اگر دست
 را گروگند انگشتری دست راست هم ایجا ببرد
 و این طرفه عمل است از حکیم سلیمان بن یونس بکند
 و در عموک بزرگ که نول او دراز باشد زنجور
 تر بود و ماده بزرگ تر و بر بالا رانشان خط
 سفید بود و در وقتی که هر دو صحبت شوند دو یک
 نوبندی بیار و عبده در دهن عموک بزرگ مهند
 و یک مهر در دهن ماده مهند و هر دو مهر را نشانی
 کند عبده در میان سه راه روز یکشنبه در زیر پتی
 فرود برود و در یکشنبه دوم آن دیگها بیرون آرد
 و آن مهر دو مهر بیرون آرد و مهری که در دهن عموک
 تر بوده باشد هر گوی که بدهند باز آید بر آن مهر
 دوم از برای راه رفتن اگر کسی بای نارک باشد

در عموک

و در راه رفتن نتواند بگیرد و پیش زان و پیه شمال هر دو
 را یکی کند و در کف پای ماله پای او در زدن کند و اوله
 نشود و جهت یافتن و فانی بگیرد و شمال استند همشها
 او در شب بکشد و بار و زو وقت بر آمدن او است
 چو راست را نشانه کند و خشک کند و بسیار
 و از زربان نیل و غیره سفید کند و چشم هموده
 بیالاید و بچرخان دان آهن بند و بروغن مادکاو
 چو راست علاحده لبوز و دوده هر یکی جدا
 جدا استند نگاه دوده در چشم چپ آدمی که یک
 بلوغ رسیده باشد بعد از گذشتن یکس سال بکشد
 و بالار چشم هفت بر یک سیله بند و پس هم فانی
 بروی کشف کرد و دیوانه کردن آدمی بگیرد منقر
 سرخ و در میان شراب بدهند بهوش نشود و دیگر
 ریخ گوش خور که یکروزه که را با شراب خوردن آید

دولانه نمود

عورت در بهار مس بالند تا همی مرهم شود و بعد
 نماز شام در چشم شب کور کنند نیکو شود و دیگر بکنند
 زهره خروش و زهره ماهی هر کدام که در چشم کنند
 نیکو شود و شب کور اذق کنند دیگر بسیار و فلفل کرد
 و فلفل در ازوز نخل و زرد چوب هم رسیده کنند و
 از خانه سفینه بگذرانند و با شیر عورت چه مقدار باش
 سازند و در سایه خشک کند و در چشم که ناخنه باشد
 نیم یا غلوه بار و غن مادکاو حل کنند و در چشم کنند و
 چند روز مداومت نمایند ناخنه دفع کرد و دیگر اگر
 موی بلکهار تخمه باشد دار و زرد کور با کیمز مادکاو و نارنج
 در چشم کشد سرخی کنار ما چشم برود موی بر آید دیگر
 اگر شب کور باشد همین دار و مد کور با کیمز کوسمفند حل
 کرده در چشم کشند شب کوری دفع شود و بعد که
 داروی نانبهای و روشنای چشم بگیرد و شیر مادکاو آن

در علاج چشم که خراب است
 در علاج چشم که خراب است

حبه

مقدار که خواهد بود در یک انداخته بچوشاند تا نصف
 بماند بعد از این شیر را در سبوی نون اندازند و یک مار
 سیاه تازه و هفت گزوم در شیر اندازد و دهن سبوی
 محکم با کسر بوش بکند و بماند تا یک ماه بعد سبوی بکشد
 و هر استخوانی که در شیر باشد بیرون اندازند پس
 شیر را اجزای آن بنهند و از او مسکه بگیرند بعد
 یک خروس بیاورند و پای او بنهند و دو حبه
 نیل خروس را بخوراند تا شکم او براند و پاک شود
 و الگه روز دیگر این مسکه با آرد همراه کرده غلوه
 سازند و خروس را بخوراند و هر چنان که بعد از
 خوردن مسکه اندازد بگیرند و در خفه اندازند
 نگاهدارند هر که از این بچاله در چشم کند چشم او هوش
 گرگس روشن گردد و هر علیتی که در چشم باشد از
 تاریکی و نابینایی هم دفع شود بسیار فایده مانده است

بزرگ

تجربه کرده شده است دیگر بگرد پیله مار ساه و در
 چرخاندانی بجز وزو و دوده بگیرد و از آن دوده
 چون مرمره در چشم کشد تاریکی و نابینایی و آب
 رفتن و چهره که چشم را دفع گرداند ابرص شیاو صفت
 اسفنداج از زروت کینه کشا کشته امون
 هم را کوفته بشیر عورت با سفید مرغ نیش سازند
 و نگاهدارند بوقت حاجت بشیر عورت با آب حل
 کرده در چشم کشند هر دردی که باشد برود صفت
 در وقت حاجت کتکین در دانه زروت بدر بشیر عورت
 نرم سوده بانبات مصری کوفته در چشم باشند در
 رافروشاند خفیف شیاو ابرص اسفنداج حوز کشته
 نیم حبه و امون عشره جزو شیاو ساخته بوقت حاجت
 عمل نماید در و را صفر بگیرد و درم زعفران و سنبل
 یکدرم و صبر یکدرم و مرود یکدرم هم را نرم کوفته در

چشم باشد شفاف احمر بکنند سادج عدسی قه
 قرنی کنیزان نخاس سوخته که با اسفیداج تبه
 سحرقت خون سیاوشان زعفران این را سوده
 شراب یا کلاب یا آب شفاف سازند دفع ناخنه
 که غلظت و دریا نده شده باشد علاج او بر دارند
 اگر مانع باشد که نتواند برداشتن علاج او بروی
 بگیرند بگیرند سادج و قلماسیم و نک بندی
 و پوره ارمینی و زنگار و در فلفل از هر یک گرم
 فلفل و کف در با از هر یک دو درم صبر و سنبل
 و فلفل از هر یک نیم مسقال زنجبیل و امله ربع درم
 زعفران ربع مسقال نوت در ربع درم هم ادویه
 نرم کوفته سازند بوقت حاجت لکار برند ناخنه
 را و جمیع غلظتها چشم را سود و ارد شاف اسود
 بگیرند اسفیداج افاقا سنبل زعفران هم را

بگیرند اسفیداج افاقا سنبل زعفران هم را

نرم کوفته

نرم کوفته باشد سازند در محل حاجت چشم
 کشند نافع آید انش الله تعالی باب برکت و بکنم
 در علاج گوش و این چند نوع می باشد یکی آنکه از
 گرمی باشد علامت او گرمی روی و سرد اندک
 در سرد و راحت یافتن از هوای سرد و علاج او
 روغن بنفشه با دوام و نیلوفر و کدو و ازین شیر گرم
 کرده در گوش چکانند به شود دیگر سستی درم سرکه
 و ده درم روغن کله بهم بچکانند تا سرکه بر طرف
 شود و روغن باند ازین روغن و دو سه قطره
 شیر گرم در گوش چکانند به شود و اگر دردی عظیم
 باشد شفاف ابیض یا فیونی حل کرده چکانند به شود
 و شیر عورت چکانند نیز فایده دارد علاج چربی
 دهن و اگر دهنی بچه کان بخته باشد بگیرند زیره سفید
 مقدار یک درم طفل را با آب حل کرده بخوراند و شود

علاج چشم چکانند

دیگر بگردان و وزاک و دار فلفل و پوست انار
و هبله هم را بر امید کرده در آب بپوشاند چنانکه
آب بماند صاف کند و هر روز و هر زمان مضغه
کند بچکنی دهن به شود و بیخ دندان می کشد
و در انبساط موجب است دیگر بگردان سنگ
باشیر کوسفند سیاه حل کند و در بینی جگاند هر دربی
که باشد نیکو شود علاج بوی دهن بگردان سیاه
تافله عود مصطکی زعفران مشک گل سرخ
صد که هم را امید کرده باب سرد جها سازد
بوقت حاجت او خفتن تک حبه از آن در دهن کند
و خسته بوی دهن بکلی دفع کرد و علاج زبانی که
در روی وی مثل خشنی نشد و امید که باشد بگردان
زنجبیل و فلفل دراز و فلفل کرد و زرد چوبه از هم
یکی بگیرد و در سفاله بریان کند و امید سازد و بعد

نیچاند

نکته درم

نکته درم آهک همه در اباب حل کرده تا است
روز در روی زبانی طلا کند و لذ صباح تا بیکاه
بدار و نیکو شود دیگر بگردان زنجبیل خشک بیخ درم
در دهن انداخته و شیره او فروزد نیکو شود
علاج حلق و اولدی که گرفته باشد بگردان گوزه
باب حل کرده بخورد حلق و اولدی صاف شود و بعد
بگردان کند و نبات میده کرده باشیر ماد کاو بخورد و
گرفتگی آواز را ببرد و چشم را روشن کرد و اندو
علاج ناسور و خنجر یعنی فلفله بگردان شاخ و سبب
و کفش کهنه بسوزد و میده کند بعد بگردان روغن کند
و در و یک اندازد چونی بچوشن آید بعد بگردان شام
را بر کس و در روغن چوشن آمد اندازد و این هر سه
خاکستری میده نیز در و یک اندازد چونی شام
ا بر من سوخته شود و در یک فرو در و روغن
گفهدار و تا یک هفته هر روز در موضعی ناسور

کمر سرد

علاج گرفتگی سید و آواز

فلفله

ماده

و دختر طلا کند اگر با سینه رسیده و نخته شده باشد
 گردد موجب است دیگر بر موی خنجر این شکل بنویسد
 نیکو شود محراب است انیت لیس ^{تحت} ^{الوجه} علاج
 غر غر خطو و غیره خون وقت غروب ^{را} ^{فان} ^{شروع} ^{کالمه}
 بر آب کند و کار در بولاد بگیرد و این دعا هفت بار
 بخواند و در خواندن بر آب بدمد و کار در در آب
 بر غیر مالیده بکهنه ای چنان کند لغویان حدای ^{لی} ^{بر} ^{طرف}
 شود و دعا انیت بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ذب
 هذا الرج من السحاب التور و بقرت الله تعالی و من کل
 وارد داخل او جلد و لحم حتی سلمان بن داود بر همک
 یا ارحم الراحمین اگر کسی را غمنا آید در کلوسه اشود
 این دعا را بنویسد بر پیشانی که دختر رسیده دو هفته باشد
 در دعا سببه نباشد در کلوسه و لغویان خدا تعالی
 نیکو شود انیت بسم الله الرحمن الرحیم ^{سراج}
 شمسی شامی ^{ملا} ^{یا} ^{حلم} ^{یا} ^{علیم} ^{اللهم} ^{یا} ^{کافی}
 ۶۵۹۸ ۶۵۹۹ ۶۶۰۰
 فی

بختی محمد البری صلی الله علیه و آله و سلم علاج بوی بعل
 بگرد مردار سنگ و آهک بر آب حل کرده بکلاب در
 بعل طلا کند تا بکهنه بوی بعل دفع شود نوع دیگر
 مشک و صندل سفید هر دو را آمیخته کرده آرد
 چو شانه زده درم ^{دوم} ^{دوم} هم را بکلاب حل کرده تا دو هفته
 در روز مالده بوی بعل بر طرف شود نوع دیگر بگیرد
 مردار سنگ و یا سرکه کهنه حل کرده در بعل طلا کند
 بوی بعل بر طرف شود نوع دیگر تخم اسپند با خون
 آشته حل کرده در بعل کند بعد چند روز بوی بعل دفع
 شود نوع دیگر بگیرد زردی و مردار سنگ بکلاب حل کرده
 در بعل طلا کند دفع شود نوع دیگر اگر بوی بعل قوی باشد
 چنانکه ظاهر شود کوسه ببل کند و در حال شکم
 چاک کند و خمیر برهنه شود و زوده کیم را در بوی بعل
 گرفته در جای گرم بپوشد چنانکه با و برسد تا بپزد

باس روز باب گرم نشود بعد ضل مالده و
 لغویان خداستقار کلی و شوی با است دوم
 در علاج دفع و مل و خشکی جبراحت اگر کسی بیخاله
 کیوتر و سرکین داشته گت یکی حل کرده و گرم کرده
 بر دمل بندد در حاله خسته بشود و بطرف قد و ریم برود
 نوعدید مرحم و مل جهت بختن جبراحت موجب است و
 بکیرد روغن کنجد و موم سفید موم سفید را در روغن
 بگذارد بعد بکیرد ^{دوم} درم مردار سنگ میده کرده
 در روغن مذکور اندازد و دست بزندان تا مرهم شود و بعد
 در دمل طلا کند لغایت نیک است نوعدید هر جبراحتی
 را که دهن بسته کرد و اگر خواهد که سر او بکیرد و زرد شود
 و بسوزد هم و زنی خاکستر آهک کند و در روغن تلخ
 بکیرد و قدری از آن در دهن جبراحت مالده و عیال
 بالذوین جبراحت کثاده گردد نوعدید بکیرد جهت خشکی

لا اله الا الله

علاج در کوشش
 علاج در کوشش

جبراحت که هیچ دارو وقت نشود بکیرد قدری نخل و
 قدری کل سرنج یکی کرده باب حل کرده چهارم
 روز یا پنج روز طلا کند نیکو بشود و دیگر بر کنبوتر
 یا فاخته لبوز و و خاکستر را بکیرد و بار و غش کند
 مرهم کند و بر لاش مالده بشود و دیگر زخم و جبراحت
 که هیچ چیز نیکو نشود شام ابرص را در میان روغن
 تلخ بریان کند تا لبوز و بعد روغن صفت کند و
 در موضعی جبراحت طلا کند به شود و دیگر سنگ جبراحت
 را با آب لب بند اگر آب او سفید باشد بعد آن
 سنگ را با کار دینتر آشد و در جبراحت بر کند بزودی
 نیک شود و دیگر تخم سپید که را لب بند و در جبراحت بر کند
 بزودی نیک شود و موجب است در کوشش که از سردی باشد
 علاج او بخیر مای گرم در کوشش حکمانند مثل سداب و
 آب پیاز و آب سیر و آب بالون و غیره و از روغنها

علاج در کوشش
 علاج در کوشش

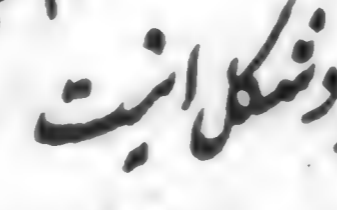
۱

کرم مثل کل و روغن زیت و روغن بادام تلخ در کوشش
 چکانند در کوشش که از باد غلیظ باشد علامت او است
 که گرانیزه در کوشش باید و آواز ما در سر علاج روغن
 ترب در کوشش چکانند بر طرف شود ساختن روغن
 ترب بکیر و آب ترب سه مشقال یا هفت مشقال
 روغن زیت اگر روغن زیت نباشد در آن روغن
 کجاست و باد مسقال روغن کل یا آب ترب چکانند
 تا آب بر طرف شود و روغن شیره کرم چهار قطره
 در کوشش چکانند در دفع شود اگر در کوشش که از
 سر ما باشد علامت او است که با بوسه و کوشش
 رسد و در خیزد علاج شراب خوردن فایده دارد
 و روغن کل و اندک افیون یا شیره حل کرده در کوشش
 چکانند در ویرود در کوشش که از بلغم باشد علامت
 او گرانیزه و در واندک باشد و از چیزهای کرم کثرت
 بانی

یافتن علاج روغن فرقیون و باروغن شبست در کوشش
 چکانند سوود دارد علاج کرمی کوشش که از تری و باد یا بکیر
 مقدار عدس انگوزه در شیره عورت حل کرده در کوشش
 چکانند هر روز سوود دارد دیگر سر کین است یا در کوشش
 ناز آب اول شب بکیر و در کوشش چکانند در کوشش
 و کرمی که نه برود دیگر آب سیر بکیر و باز هر که سقند
 بر اینها میزد و بچوشاند و در کوشش چکانند کرمی کوشش
 برود دیگر سر کین نکس یا شیره عورت حل کرده در کوشش
 چکانند در و کرمی بر طرف شود علاج ریم کوشش
 بکیر و عمل صاف چهار قطره در کوشش چکانند برود دیگر
 اگر سموره فاخته را در ظرفی با در کاغذی بنویسد و
 در روغن بنویسد و در کوشش چکانند در کوشش
 برود و دیگر در نکند علاج در کوشش که کهنل گویند
 این دغار بنویسد صحت باید اگر هر دو طرف آگاس کرده

باشد هر دو طرف نبولید و اگر یکی نب باشد در هر
 دو طرف نبولید اگر یکی نب باشد در یک طرف
 نبولید نیکو شود و عا انیت اره که گرسوات بلاد
 منی طلبت روس ساملک علیک ریمیم حتی استغنی بهطایا
 اللدیا اللدیا کریم یا رحیم دیگر ترکیبی سیاه بایستاید
 و بر کهنل طلا کنند و فو کت کت کرد و مجرب است حکما تجربه
 کرده اند باب بیست و نهم در علاج درد دندان و حکم
 شدن بیخ دندان علاج اگر از گرمی باشد بیکر و سرکه
 و کلاب در دمانی و اگر کت کن نماید اندک کافور
 با کلاب و سرکه و عوت کا و زمان و آب لسان
 السحل که در و برک خیار و کزماز و چوشانیده باشد
 با سرکه در دمانی گیرند فایده دارد و اگر روغن کل در
 دمانی گیرند فایده دارد و اگر در وی قوی باشد افون
 در دندان گیرند فایده دارد و سرکه و نمک بهم آمیخته

در دمانی

در دمانی گیرند فایده دارد و دیگر این شکل بر کاغذی
 نبولید و بر دیوار بپند و در یک حلقه میخ آهن بزنند
 در دمانی شود و اگر در دمانی نشو میخ دیگر در حلقه
 دوم بزنند و اگر نه در سیم و چهارم بزنند البته در دمانی
 ساکن شود و شکل انیت  دیگر
 که با او اف در دندان است هیچ چیز بهتر از این نیست دیگر
 دندان کودک که تخت بفتید آن دندان را در نقره
 کید و اگر زنی بر خود لکا هار و تا آن دندان بر آن باشد
 حل نکرد و اگر مرد با خود دارد در دندان او را نشود
 و در چشم مردمان غیر نری باشد دیگر شاتلک کا و را
 سوخته و با سرکه حل کرده بر دندان طلا کنند در روغن
 شود دیگر زرد چوبه بر دندان بگرد و در روغن شود
 است دیگر بیخ دندان بگرد و مصطکی مسیده کند تا لسان
 و روغن ضم کرده حلوا بزد و قرصها سازد و هر شب

باسمعلوی
 ۴۲
 علاج درد دندان
 شکر
 پیراکیس
 سون مانگی
 بر چهار در را یکجا کرده و کتند
 و بخته مثل صند بر دندان بگذارند
 بعد از آن یک پاره پاره کنند
 سخا یا بدانتا و الله اعلم

قرص در دندان گیرد آهسته بگذارد و گنج دندان
 محکم شود و آب رفتن و ما را بر طرف کند دیگر هر روز
 دندان نیک نشوید بیخ دندان محکم شود با ^{حساب} ^م
 در علاج ماسور و بواسیر علامت در مقعد و خارش
 و خلیدن مقعد و چکیدن خون و زردی زنگ لشته
 قرص قرض شکم و گاه براند و گاه قرض کند و در وقت
 حاجت آواز آید علاج بواسیر بگرد مسکه کاو و
 کبی سیاه را امیده کرده با مسکه مذکور چهار ماهفت
 هفته بخورد و به شود دیگر تلخ کاو نازه و شکر کرده
 پنج روز چهار بخورد بکلی دفع کرد و هر عملی که باشد
 فوائده دیگر مازو و کل و برگ هر دو تخم کل هم برابر
 کوفته در یک گاسه آب جوشاننده در وی چند بار بشیند
 بواسیر دفع شود دیگر بگرد کردن بسیار در روغن
 زیت یا روغن کبی اندازند و در شیشه کند و چهل روز

در انداز

در افتاب بدارند بعد از این روغن در مقعد طلا کنند
 ناسور دفع کرد و موجب است دیگر ز ^{بهر} ^{ماه} ^{بهر} ^{مقعد} ^{لیند}
 بواسیر بود دیگر از پیه غوک مقعد چرب کند بر طرف
 شود و اگر استخوان ماهی دو دکنه همین حکم دارد و اگر
 انگشت دست چپ را با روغن و نمک شک آلوده
 کند و در مقعد مالند و در یک هفته نیکو شود و دیگر مگر کین
 کاو میش خنک را بسوزند و آن خاکستر را در زمان
 قضا حاجت بجای آب در مقعد مالند در سه روز
 نیکو شود و دیگر دفع بواسیر فلفل کرد و فلفل دراز
 سهها که یعنی شکر شکر ^{در ۹} ^{در ۹} همه را امیده کرده بعد از
 قضا حاجت بر مقعد مالند تا یک هفته بواسیر از میان
 بر طرف شود دیگر بگرد مقل ارضیق و سند روس و
 پوست مار را این هر سه دارد کوفته غلوه کند مقدار
 نخود یک غلوه ز بر مقعد دو دکنه بواسیر دفع شود

ارلاق

علاج ناسور بکیر داستخوان آدمی میده کرده مثل
 او صبر بکیر کشد و بر ناسور طلا کند به شود دیگر استخوان
 سر مرده لبوزند و آن خاکستر ناسور باشد بر طرف
 شود دیگر زبان سک و باز زبان کره خشک کرده و
 میده کرده بر ناسور باشد چند روز مد او متناهد
 ناسور بکیر دفع شود ^{۱۲۱} بابت بیستم در علاج قضیب
 خایه بکیر و بلیله باب سوده بر قضیب طلا
 کند و میده که قضیب برود محبت دیگر کار مردم
 و بیخ کنده و فضل مثل ضله باب ساید و بر قضیب طلا
 کند و میده که قضیب بر طرف شود علاج ^{۱۲۱} اما خصیصه
 مرده سنگ را با ناسور و در حایه طلا کند آماس را و
 نشاند ^{۱۲۱} بابت بیست و ششم در علاج باد صرع بکیر تلخه
 سعال و بلیله کرد و روی اندازند و در و کوش و کوش
 بیا و بزند چون خشک شود و لکها دارند چون صرع بکیر

علاج ناسور بکیر
 داستخوان آدمی
 میده کرده مثل
 او صبر بکیر کشد
 و بر ناسور طلا کند
 به شود دیگر استخوان
 سر مرده لبوزند
 و آن خاکستر ناسور
 باشد بر طرف
 شود دیگر زبان سک
 و باز زبان کره خشک
 کرده و میده کرده
 بر ناسور باشد
 چند روز مد او متناهد
 ناسور بکیر دفع
 شود ^{۱۲۱} بابت بیستم
 در علاج قضیب
 خایه بکیر و بلیله
 باب سوده بر قضیب
 طلا کند و میده که
 قضیب برود محبت
 دیگر کار مردم و بیخ
 کنده و فضل مثل
 ضله باب ساید و بر
 قضیب طلا کند و میده
 که قضیب بر طرف
 شود علاج ^{۱۲۱} اما
 خصیصه مرده سنگ
 را با ناسور و در حایه
 طلا کند آماس را و
 نشاند ^{۱۲۱} بابت
 بیست و ششم در
 علاج باد صرع
 بکیر تلخه سعال
 و بلیله کرد و روی
 اندازند و در و کوش
 و کوش بیا و بزند
 چون خشک شود و
 لکها دارند چون
 صرع بکیر

دبخت

چهار بلیله میده کرده به بیخ در مرد و سوراخ بینی او
 بدست دفع شود و دیگر بکیر کور موش و در شکم
 او بلیله کرده بندازند و بالند تا خشک شود و بعد
 از شکم او بستانند و سه چهار بلیله را میده کرده
 در بینی او فرسند نیکو شود و دیگر اگر بکفته کبیر را
 بکیرتد و در بینی او چکانند نیکو شود و دیگر بکیرتد کافور
 و باب کدوی تلخ حل کرده در بینی او چکانند صرع
 بر طرف شود دیگر از قول امام جعفر صادق ^{۱۲۱} و چهار در شهر زیادت
 رضی الله عنه سوره حمسق را بتولید و بشویند و تا سه روز
 آب را در بینی صاحب صرع ریزند بر طرف شود تا بدو در
 دیگر اگر صاحب صرع را جگر کبک خوردن دهند
 نیکو شود و دیگر اگر یک جبهه زهره ماهی در بینی
 صاحب صرع چکانند و در شود باب ساید بر صرع
 در علاج باد خورده و ریش علاج آن موضعی که

فصل در علاج
 قضیب و خصیصه اول
 در علاج باد خورده
 و ریش علاج آن موضعی که
 در علاج باد خورده
 و ریش علاج آن موضعی که
 در علاج باد خورده
 و ریش علاج آن موضعی که

کلاک

موی بریزد کلاک زنند و بخراشد تا ثاب مرون
 و یک بعد یک با لند تا زرد آب مرون آید
 بعد یک دیگر رنگ شک و اشخی روزد چوبه و آنک
 همه را خوب مسیده کرده و در آن موضع ناسه
 روز طلا کند رختن موی سر و ریش دفع شود دیگر
 در موضع باد خوره بیا زعفران مالند چنانکه خون
 بر آید چند روز چنان کند به شود دیگر سر کنسک
 سفید باب حل کرده مالند چنانکه او نداند به شود
 دیگر بگرند روغن از هر دانه که تلخ باشد و با سیر
 حل کرده بر موضع باد خوره طلا کند تا روز خشک
 شود بعد با کمز آدمی نشویند چنانکه خون مرون
 آید بعد یک دیگر پیچ درم انگشت سوخته و زرنج زلف
 درم مسیده کرده در سر که حل کرده در موضع باد خوره
 طلا کند تا روز باد خوره بر طرف شود دیگر آب کباب

اموی

111

که موی رنجته باشد اول بگر با پس آب نارسیده و
 در شب مالند تا نیک سرخ شود و بعد بروغن گل
 چرب کند تا در دماکن شود و پیچ شش کرت
 همچنان مالند باد خوره دفع شود دیگر زرد چوبه را
 لبوزند و با سرکه هندی یعنی سرکه نیک ترش بود او انبساط
 حل کند اول موضعی باد خوره را خوب بجا مده در شب
 مالند تا خون بر آید بعد در موضع باد خوره طلا
 کند تا سه چهار کرت چنان کند باد خوره دفع
 گردد و موی بر آید لقلیت رونق آید شبایت
 باب سبت هشتم در علاج رشته بگردنکار
 سه حبه و بافتد بهنهار بخورد تا زمانیکه نیکو شود
 دیگر بگرید نمک باروغن زرد حل کند و در موضع رشته
 بندد و در دو آکاس را فروشاند کرد بر گرد رشته

جماع خزان شود که در وقت
 نمک شکر میمال کند و در وقت
 روغن باد خوره
 سرشاهی موم سفید
 کتدای زرد کتان که در آن تیره
 گذار کند نیم شب
 بگردن بگردنکار
 نیم ماه بکشد
 مرهم کند

این اسما برین شکل نوبله اسما
 اینت و بکیر همین شکل را از تیاره
 کاغذ نوبله و هر روز لکان باره
 بشوید و بخورد صحت یابد دیگر چون نشسته اشود بر موضع
 رشته این نوبله نوبله دفع شود این شکل مجرب است
 بابت بنیم در علاج متهزده نوع خدام
 و برص بکیر و هلیله و بلبله و املا هم را امیده کرده و خنثیه
 شفت و چهار درم دار چینی شازده درم امیده کرده
 حله را یکی کرده حبه ساز و در نهان این حبه بخورند این حله
 انواع خدام و برص را دفع کند و گرم شکم و ناسور و لواسیر
 و اما س هم را دفع کند دفع کرد خارش بکیر نذر زرد بوبه
 و تک سنگ و زرنیخ زرد هم را برابر امیده کرده با کیز
 مادکا و یا کوسفند حل سازند و در اندام طلا کند کرو
 خارش و دمیده را هم برود دیگر لغت از رساله جوز

لولعه فو لعه
 صلحه فو لعه

لولعه	فولعه
صلحه	فولعه

بکیر بکیر کین نوز و امیده کرده در روغنی تازه بوشاند
 و در اندام طلا کند هم عمر او را کرد و خارش و ذنل
 و غیره نشود و بکیر بکیر و بیضه مرغ و آب سفید ازونی
 بریزد و در میان زرده بیضه سه درم کور و مسوده
 باندازند و بر آتش همدما بچخته شود و لعیده در روغن
 زرد کا و اندازد و مرهم سازد و در اندام مالند و نماز دیگر
 اندام بشویند که دفع شود بابت سنی ام در سنجکی
 آتش و دواع آن اگر همان زمان سوخته باشد و نازد
 بود آدمی را کالک زنند و خون او بکیرند و در سنجکی مالند
 در حله بچخته شود و بر نیم کند دیگر روغن کبچ کش کنده
 با دونه حل ساخته در سنجکی طلا کند نیکو شود و دیگر بیه
 غوک یا باخه در سنجکی آتش طلا کند نیکو شود و در حال
 در بیمار آمد و سنجکی دفع کرد و دیگر طباشیر با بشیر
 کوسفند حل ساخته در سنجکی آتش طلا کند نافع باشد

۱۱۲
 علاج برص
 یک درم تخم اطر ملال
 و ربع درم عاقر قرقط
 بید و با غسل لعوق کند
 و یک ساعت با دو ساعت در
 اقیاب نشیند خندان عرق
 کند همان زمان ابله زرد و آید
 از آن روان شود که موضع برص
 بزرگ اصلی کرد اندام طلا کند
 بعضی تنها و بعضی با کالک
 عاقر قرقط استعمال نمایند
 شربت بکیرم زیاده نه

دیگر اگر سوزشکی ریش یا جراحت شده باشد بروغن
 کتان چرب کند بعد برک انار خشک باند و بر
 سوزشکی باشد یک هفته چنان کند ریش جراحت
 دفع کرد و علاج دفع سوزشکی که سفید شده باشد
 بگرد و بلبله و بلبله و آمله همه را بر آب بند و آنرا طلا
 کند تا یک هفته بزنگ اصلی باز آید دیگر اگر از سوزشکی
 آتش داغ سفید شده باشد بگیرد بلبله و در بالار
 آهن بمالد و در داغ سوزشکی چند روز بمالد بزنگ
 اصلی باز آید باب سی و دوم در علاج زخم تیر و تیغ
 و غیره بگیرد و بر داغ و تیغ و آن خاکستر جراحی
 باشد و به بندند شکو شود دیگر استخوان شکو نشود
 و بر جراحت ریزند فرام آید دیگر سفال مسوده یا روغن
 کاه و میش میسازند بر زخم بند ناف آید دیگر اگر کسی را مار
 گزیده باشد یا مکانی جای مانده باشد بگرد و خمر کوشی

و اندرون

و اندرون وی نشکافند و گرم در موضع برکان مانده
 با مار گزیده مکان بیرون آید تا مار گزیده صحت
 یابد دیگر قند را بر زخمی که میزند شکو شود اگر
 زخم را دهنی بسته باشد بکشاید و دریم برود اگر چه
 درینسه باشد دیگر نقلت از رساله عجوزه در منافق
 و آن هر که تبار فاخته بخواند و بر خود و مد از تیغ و تیغ
 نیزه اینی باشد دیگر چهار قل و آینه الکرسی شمار
 بخواند و بر خود و مد در جنگ از جمیع زخمها اینی باشد
 و در رسوره فتح همین حکم است باب سی و سوم در علاج
 دفع زهر مار گزوم اگر کسی را مار گزیده باشد و حال
 آن موضعی را کالک نزنند آب منی و یا خون آدمی
 آنجا بمالند زهر کار نکند دیگر اگر تکفیر مقدار دو حبه مار
 گزیده را خورونی دهند صحت یابد و زهر مار کار نکند
 دیگر از رساله عجوز نقلت که هر که اگر گزوم بگذرد بر نه بر

خمر سوار شود و اگر در گوش خمر بکشد که مراکز دم گرفته بینی
 حکم دارد دیگر نمک آب بر کزیده که گزوم یا مانند زهر
 دفع شود دیگر معوذتین بخوانند و در آب بید و
 بیدهند تا بخورد و شفا یابد دیگر بگردگور کوراموشی و نیم لوله
 پیلید در آن دروین او بکشد تا در شکم او رود و بعد
 او را تا یک حبه در مورخی دو و در خانه با و نرند تا خشک
 شود و بعد بکزند و مسده کرده لکا هارند تا بوقت
 حاجت بر بینی مار کزیده ^{کو گفته} و پیچ تا نکه لکند تا دارو
 در دماغ مار کزیده رو و صحت یابد و زهر بر طرف شود دیگر
 بکزند شیر خام و روغن کاه و هم بیا مینند و بیدهند تا
 بخورد و صحت یابد حکما هندی از اکثر خورده خوانند و دیگر
 بکزند تلخ آدمی و سه مسقال پیلید که در دروین دارند و
 در خانه او بخت لکا هارند تا یک خنده بر و بکزند و بعد

الکلا

و اگر کسی را مار کزیده باشد هفت پیلید مسده کرده در پی
 او بیدند تا دارو بدماغ او برود زهر هاشا کرد و و نمک شود
 و حکما هندی این ادویه را کمتر بزرگ خوانند دیگر اگر کسی
 را زهر داده باشند بویونیه را بکوبد با شکر آب بخورد
 زهر کاز کند دیگر بکزند تلخ سوسمار که مردم هندی او
 را کوه می نامند و سه مسقال پیلید که در دروین دارند
 و در این بسته در دو و در خانه تا چهل روز او بخت بدارند
 بعد بوجابت چند دانه پیلید که کور را خوب مسده
 کرده در بینی او لکند تا بدماغ او رود و زهر دفع
 گردد و دیگر بکزند تلخ طایوس و خشک کرده لکا هارند
 بوقت حاجت مار کزیده را در چشم کشند زهر فرو
 آرد و خوشایر کرد و دیگر اگر کسی را مار کزیده باشد
 بکیر و سر کین بوز و بز آن موضع طلا کنند زهر را دفع
 گرداند دیگر بدانکه قانون زهر ناست خواه مار کزیده

که

بران

1

باشد و خواه زهر داده باشند بکنند روغن کاو و شیره
 آب بنم کرم همه را مخلوط کرده بخوراند تا قی کند که بسیار
 فایده مند است دیگر شیر تازه دهند تا قی کند که زهر
 با شیر برود و دیگر مسکه و شیره تازه دهند تا قی آرد و دیگر
 بگردیل کرده مسکه کند و بار روغن بدهند زهر درود
 و بسیار شفقت کند دیگر بگرد گوشت بز سیاه و دو دانگ
 که از میان لشت که بیلوی او استخوان باشد هم می دلاز
 خشک کند و نگاهدارد چون کسی را مارگزیده باشد باز زهر
 داده باشند پاره از آن همچنان خشک و خام بخورد
 زهر هیچ کار نکند و این از اسرار علمای بزرگ است
 دیگر اگر کسی خواهد که ماران و کزمان در خانه او جای نگیرد
 شکر یک درون خانه کور کند ماران و کزمان نگیرند
 و هرگز نیابند و بگرد عیار مارگزیده هفت بار برود
 بخواند و در روی مارگزیده فرو برد و زهر فرو داند است

در علاج کزمان

دلفنی

لم تفت نمی تفت نمی کفت دیگر اگر کسی را مارگزیده باشد
 بگرد قدح چوبین و این و عیار بنویسد و پاره آب اندازد
 و بخماند و مارگزیده را خوردن دهد شفا یابد لقمان
 خدا تعالی اگر مارگزیده دور باشد و نتواند آمد آنکسی
 که خبر آورده است بنویسد او را بخوراند مارگزیده صحت
 یابد و عیار بزرگوار است

باب بیست و نهم در علاج دیو

دیو پیری و کفتار اگر کسی است
 دیو و پیری رسیده باشد
 بگرد تلخه ماد کاو و نمک سنگ
 و پیل دلاز و پیل گرد و عمل

س	ع	ر	د
س	و	ر	ط
ح	ی	ی	لا
ا	ح	ی	اب

همه را یکجا سوده لعبل و از مهر حل ساخته در چشم کشند
 دیو و پیری و کفتار را دفع گرداند از موده است دیگر
 فقیه بجهت دیو و پیری بگرد جامه نو با کیزه که چو تار باشد

در علاج کزمان 115

و بر و بنوب و در پیش بنی آسب زده دو و کت این
 کلمات بنوب الا اطلع الاحمروع له اعلی علوم الدوی
 فاطرف ماساری کسلا ی در و نفسی فاحرف و یک
 هر که را دیو بگرد و بهیج نوع را نمانند هر دو شهرک
 انگس را محکم بگرد و گرفته باشد دیو خودتک آید و
 انگس را نمانند این نوع بسیار تجربه شده است
 دیگر اگر کسی را آسب دیو و پری رسیده باشد این
 دعا معظّم بخواند و برود و در حال تنگ شود اسناد
 این دعا بسیار است اما مختصر کردیم انیت لبم الله
 الرحمن الرحیم اللهم یا وایم الابد الابد الموص العود
 اللهم واهلک الجراد والعمل والصفادع والدم
 آیات مفصلات برحمتک یا ارحم الراحمین لبم الله
 الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات اللدائمان کلها
 عن کل عین لامنه و من شتر کل شیطان نامت و من است

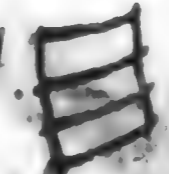
المخلص

والله اعلم

والهامة لبم الله الرحمن الرحیم لبم الله ارفک و
 الله لبفیک و من کل سور یو ذکک و من کل و اربطک
 و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمت اللطوف منین و
 لا یزید الطالبین الا حسار اوان یکاد الیدین کفوا
 لبس لقونک بالصبار هم ما سمعوا الذکر و یقولون انه لم یزل
 و ما هو الذکر للعالمین نقلت از طب سنجی دعاء
 دفع شر دیوان و پریان که تیم الفاریر شاه پریان
 آموخته بود انیت لبم الله الرحمن الرحیم یا دلیل
 المتجربین یا غیبات المستعینین یا مجیب دعوات المظفرین
 و یا الله العالمین تجی اناک نعبد و اناک نستعین
 دیگر دفع دیو و پری و کفتار بنوب و در کردن
 مصروع بند و سجده بشوید و آب او را بخوراند
 نیکو کرد لبم الله الرحمن الرحیم فوس فوس سلام

المتجربین

و یا الله

ه ۹۱۱۱  ا ا ا و دیکر اگر کسی را
 آفت دیو و پری رسیده باشد این دعا و معجزه در دست
 کاغذ بنویسد و دست فقیه در بینی مصروع بکشد بکان بکان
 و دو کند نیکو شود اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
 طاسوما لبسم الله جاسوما لبسم الله خدا مومنا و دیگر
 اگر کسی را آفت دیو و پری رسیده باشد این نامها
 را بر دو پاره کاغذ یا کرباس بنویسد و در بینی مصروع
 دو کند نیکو شود و نامها اینست ایلیس لعین
 فرعون لعین نال لعین شده اول لعین مژود لعین
 دیگر این چهل غمیت در دو پاره کاغذ بنویسد
 و در بینی مصروع دو کند دیو و پری و ارواح خبیثه
 هر جا که باشد فریاد و زاری کنند و بیرون نیکو شود
 غمیت اینست علیقا ملیقا و انت تعلم ما فی قلوبهم علیقا
 نقلت از طب قمری باب سی و چهارم در علاج
 کذبی

گرفتن حمل و دانستن او روایت صحیح است از سلیمان
 پیغمبر صلوات الله علی نبیا و علیه السلام که دختر بزرگی
 داشت و بشوهر داده بود و چهل ساله برآمده بود
 و او را هیچ فرزندی نمی شد و حضرت سلیمان صلوات
 الله علی نبیا و علیه السلام ازین سبب غناک می بود تا
 روزی بفرمود که جمله دیوان و پریان را جمع کنید
 پس همه را جمع کردند بعد سلیمان علی نبیا و علیه
 السلام پرسید که سبب چیست که بعضی زنان را فرزندی
 نمی شود و بهتر بریان بر باری خواست و گفت شش
 علت در زنان می باشد که از سبب او فرزندی نمی شود
 یکی از سبب علت باد هر زنی که در زهدان او باد باشد
 نشانی باد آن باشد که چون مرد با وصحت کند او را
 اندک درد کمر شود علاج او آنست که بکیر زهره
 ماده کاو سیاه دو مسقال و زهره لطابی دو مسقال

هر دو را بهم بیاورد و در سینه هند و شافه بر خود دارد
 بار گیرد و دوم هر زنی را که در زهدان او زروی
 باشد نشان او آنست که چون مرد با او صحبت کند
 ز نزال اندک درد بپوشد و عیال او آنست که بکند
 کند و و هلمه و بلیله و آمد و جمع برای این همه را
 مسیده کند و در زهره ماد کاو حل کند و در سینه
 کرده شافه سازد و بر خود بدارد و بعد با مرد
 صحبت کند لقمان خدای تعالی بار گیرد سیوم
 هر زنی که زهدان او باز کوزه باشد چون مرد با او
 صحبت کند او را اندک درد نیست کرد و علاج
 بگیرد زهره زانج آبی یا زهره بطا بر کرام که با بدو
 زهره کاو همیشه یا زهره کاو و قرقفل این را حل
 کرده در سینه هند و شافه زوده زن بر خود بدارد
 بعد با مرد صحبت کند بیشک بار گیرد و چهارم هر زنی

علامت او

را که در

علامت او

را که در زهدان او کوشنت زیادت شده باشد
 چون مرد با او صحبت کند آن زن را اندک درد
 نماند گیرد و آب مرد با مرد نماند و اگر افتد که
 آن نارسیده از روی برود بسبب آنکه بی مایه باشد
 علاج بگیرد زهره ماد کاو سیاه و زهره کنجک خانگی
 و زهره کرس آبی که از زمین او مایه بیرون می آید
 همه را یکی کرده بگیرد و در سینه شافه سازد و در شب
 بر خود بدارد و بعد با مرد صحبت کند بیشک بار گیرد
 پنجم آن هر زنی را که حیض سبته شود چون مرد با او
 صحبت کند ز نزال اندک درد سینه پیدا شود علاج
 او آنست که زهره کنجک خانگی و زهره سگ سیاه
 و زهره روباه همه را حل کرده در سینه بگیرد و شافه
 سازد و بر خود بدارد تا سه روز بعد با مرد صحبت کند

بارگیر و ششتم هر آن زنی که او را آفت دیوان
 و پریشان رسیده باشد علامت او آنست که چون
 مرد با او صحبت کند زن اندک ناخوش شود و دل
 او اندک بسوزد و در آرد یا میل نغمی کند و چون بعضی
 او را بیاید بعضی او تنگ نماید و مایل بستری نبود و
 علاج او آنست که انگبین کهنه با بول خویش آن
 زن بپا میزند و نیمه از آن بر تارک سر خنجه بندد نیمه
 دیگر لنگها دارد چون سر خود بپوشد بعد شش روز
 بول خود بان ای باقی مانده بار کند و بخورد بعد
 شب با مرد صحبت کند بفرمان خدای عزوجل بار گیرد
 علاج دیگر جو زوبیه و کرماز و وزجه بلور پوست انار
 آن هر یکی یک مسقال بگیرد و همه را بپا میزند و میسند و
 شافه سازد و بر خود بردارد و بار گیرد بفرمان خدای

عزوجل

عزوجل نوعدیکر حکما گفته اند اگر زن بکشد بزور
 آب نخورد بعد با حلال خود صحبت کند و در حال
 بار گیرد نوعدیکر بگیرد سر کین بازو یا شراب خل
 حل کند بعد با انگبین بپا میزند و زن عقیقه را بداند
 تا بخورد و مرد با او صحبت کند بار گیرد نوعدیکر
 بگیرد مغز ساق خمر و مغز کنجک خاکلی و دو چشم
 شب پرک و قدری سر کین مکس همه را جمع کرده و
 بپا میزند و از آن شافه سازد و هر شبی یک شافه
 بخورد بدارد و شب چهارم با حلال خود صحبت کند حال
 شود نوعدیکر بگیرد سر کین بازو و تلک و تلک و تلک
 و قدری مشک خالص همه را حل ساخته بر شافه کند و
 هر شبی یک شافه بر خود دارد و شب چهارم با مرد صحبت
 بار گیرد نوعدیکر امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده اند

خط بکشد با بکنت میانند و انکنت شهادت
 لعیده این تعویذ را بنویسد و آن زن را بدهد
 تا بر بازوی بندد امید اگر م خدا بی اختیار است
 که فرزند او بزید و عمر دراز یابد دعای اینست
 بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالواحد الصادق
 من شر کل طارق بسم الله شافی بسم الله کافی
 بسم الله الذی لا یطرح اسم شیء وهو السبع العظیم
 بسم الله یووبک و اللذی یفیک من کل دار یووبک
 و یزل من اللوائ ما هو شفا و رحمته للمومنین و لا
 یرد الاظالمین الا خسار اباب شیعی حیم در علاج
 تمام زن حمل عورت که بدردزه در مانده باشد
 علاج بگرد موی سر آدمی بسوزد و آن خاسته
 با کلاب حمل کرده بر سر زن طلا کند و در حال از

دردزه

دردزه خلاص شود دیگر این کلمات بنویسد و در شب
 عورت بندد در زمان بارهنگد اما چون بارهنگد
 بالفعل بکشد بدو اگر نه هر چه در شکم او باشد هم فرود
 افتد اینست بسم الله الرحمن الرحیم الشکور و المنکور
 لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظیم دیگر آسامی امی
 کف بنویسد و در آن چپ عورت بندد در حال
 بارهنگد دیگر موی آدم بسوزند و با نه که حل کند و
 بر سر عورت طلا کند در حال بارهنگد دیگر اگر عورت
 بدردزه در مانده باشد این شکل بنویسد و در آن

۲	۹	۴	ب	ط	ر	چپ او بندد و یفومان خدا بی نیاید بارهنگد و خلاص
۷	۵	۳	ر	ع	۲	
۶	۱	۸	د	ا	۲	

شود این شکل بسیار تجربه شده است دیگر این شکل
 بر سفاله آب نارسیده بنویسد و در ناف عورت که

که بدوزه در مانده باشد و در حال بار حمل نهد و

ب	ط	ر	ح
۴	و	ر	۵

خلاص شود

باب سی و ششم در علاج اسقاط و حمل و منع بکری و

پوست مار و عورت در زیر خود و دو کند حمل بقیه
دیگر بکری و پودینه و میده کتد و شافه سازد و عورت

بر خود بدارد و در حال حمل بقیه دیگر اگر زن فستق حرام
که کشته شده بیاید حمل بقیه دیگر اگر سر کن نخوان

باشم او همراه کرده زنی بخورد بقیه و اگر که
در شکم نداشته باشد هر که حامله نشود و اگر با خود

دارد هفتی حکم دارد و دیگر اگر زنی داشته بخورد هر که
حمل نگیرد و دیگر اگر کزوم زنده بگیرد و در جامه نهند

و در موم گیرند عصبه در نقره بگیرند وزن در گردن
خوبی و نیز و تا مدامی که این در گردن باشد بجا رود

بنا بر

بسیار تجربه کرده شده است باب سی و هفتم در

علاج افترونی شیره عورت که کم شده باشد بکری و
نک شک و زیره سفید و ولان بزرگ باد و غ

مادکاهیم بخورد و شیره بقیه اند و دیگر بکری و زیره سفید
و ارد برنج با شیره مادکاه و حریره کتد و هفت روز

همین بی طریقی پوسته بخورد و چندان شیر شود که
بچه را شیر براد تواند داد و دیگر هر که سوره بس

در کاغذ بنویسد و باب بشوید و زنی را که در لیسان
او شیر اندک باشد بدهد تا بخورد سه روز بشوید

چنان کند اگر چه شیر در لیسان او خشک شده باشد
بفرمان خدای تعالی جوی شیر از لیسان او روان

شود و دیگر هر که سوره حجره بفرمان بنویسد و باب
بشوید و زنی که شیر در لیسان او اندک باشد

بدند تا بخورد شیر در لیسان اول بسیار شود لقیقت
از طب عنین الحیات دیگر بگیرد مغز نینه دانه و میده
سازد و قدری قو قفل با نبات لب بد و با شیر مادکاو
هر بره بز دوزنی را که شیر کم شده باشد وقت
خفتن بد بد تا نبات مد و سه شب چنین کند و اگر تواند
با کله هفته چنان پر شیر شود که چهار گودک دیگر را
شیر مگرداند و او باب ششم در علاج
کرد آمدن و محکم شدن لیسان که گشت شده افلاک
باشد و دراز کردن و محکم کردن ذکر درین باب
دو فصل است فصل اول در مویج گرد آمدن و
محکم شدن لیسان بگیرد پوست انار و بساید و بر
آب انداخته بچو شاند بعد آه آب را بر روغن تلخ
بچو شاند تا آب بر طرف شود و روغن خالص ماند

و از آن

و از آن روغن هر روز شیر گرم بر لیسان مالد و لیسان را
محکم کند و بعد از چند روز لیسان سخت کرد و دیگر
بگرد و حیض اول و خفتری که بالغ می شود و این خون
را در لیسان خود در مدت هر روز دو بار مالد و
لیسان را بند و همان مقداری که هست بماند و زیاد
نشود هر چند که عورت پیر کرد و دیگر بگیرد پوست انار
و چهار سیر روغن تلخ و نیم من آب یکجا بچو شاند و
چنانکه سه سیر روغن بماند بسیار سینه و لکها را رو
بعده این روغن را شیر گرم کرده هر روز در لیسان
مالد و محکم کند و لیسان محکم کرد و اگر ازین روغن
هر روز بز و کر مالد سخت کرد و دیگر بگیرد مسکه
کاوش و کوته و آسکنده برابر هم را حل کرده
بر لیسان طلا گشت لیسان خورد شود و دیگر بگیرد مسکه

و شیراک یکی کرده نیک حل سازند و هر روز بر لبان
 طلا کنند اگر چه لبان عورت افتاده باشد البته
 شود و کرد و کرد و اگر اجکی بر روی افتاده باشد
 بر طرف کرد و فصل دوم در معنی دراز و سخت
 کردن ذکر و فایده او آنست که لطفه را در رحم تواند
 رساند و عورت را نیک خویش آید و در اغش گردد
 دیگر بگردید و شیر بر ذکر مالد قوی سخت کرد و دیگر
 بگردید خراطن یعنی آن گرم سرختر که در زمین نم در
 بهار بر آید و در آن می وی مقدار بیست و شش انگشت
 می باشد و او را خشک کنند و میسده کرده باروشن
 کنند حل کرده بر ذکر طلا کنند اول ذکر را باب گرم
 نیک بشوید تا سرخ شود و بعد این روغن صیاح
 و سبکاه بر ذکر طلا کنند و در هر طلا کردن ذکر را نیک

نویسند

بشوید اگر کهنه اینچنین کند ذکر سخت و دراز و سطر
 کرد و دیگر بگردید خایه خرگوش و در وقت جماع دیگر
 بند و تا آن در کمر باشد انزال نشود و مجرب و آزموده
 دیگر بگردید زهره گاو و پیاز ترکس و مویز و عاقر قریه
 حبه را بگوید و در زهره مد کوره حل سازد و بر ذکر
 طلا کنند چنان سخت کرد که تا در آب سرد ماند و روز
 نشاید محب است دیگر بگردید شیر گاو و میش و چند روز
 نهند تا کندید شود و هر روز ده بار بر ذکر طلا کنند
 و هر بار باب گرم نیک بشوید تا سرخ شود و بعد طلا
 کنند بسیار سخت و نزرک کرد و علاج سستی ذکر
 بگردید سیر و باروشن بچو شانند و بر ذکر مالد سستی
 برود و بر طرف شود اگر آب کدر را با غسل
 بچو شانند و بخورد شهوت بسیار قوی کرد و دیگر

علاج کرم
 علاج کرم

بکند و تخم کز میازده تخم مرغ نیم کت نماند تا بیاشاند
 نامدست یک هفته ~~بگذرد~~ بگذرد بکند در یک کاس تواند نزدیکی
 کرد و دیگر اگر تیره تیزک بازهره بزگویی بچوشاند و
 بر ذکر مالد قوی کرد و دیگر هر که بر شهوت قادر
 بنویسند و تخم ترب و یار و عنج بچوشاند و بز ذکر مالد
 و هم که در بسیار سخت و قوی کرد و دیگر هر که مغز
 کتختک بکند یا فرود و بز ذکر مالد کند تا یک هفته بسیار
 قوی کرد و دیگر هر که از سردی خون باید بکند
 تخم کتختک یا شک یا فرود و پنج روز چهار بخورد و خون باز
 آید و دیگر هر که تخم ترب و کتختک و پیل بچوشاند و
 چند رگه حل شود بر بام بهند تا ماه و ساره بروی اثر
 کند یک هفته نماند بخورد و اگر مردی بسته ده ساله باشد
 که بکشد بد و بد و تخم بکند نزدیکی کند و دیگر هر که را مالد بکند

زهره کاو بمالد سود دار و دیگر بکند و تخم سبزه و با
 روغن کل بریان و نماند تا بشکد بخورد و با ذی که
 در خایه باشد برود باب سسی^{۳۹} نیم در علاج زیاده
 شدن لذت در چهار و تنگ ساختن فرج و سستی
 عورت که مردی دیگر بروی قادر نشود یعنی نزدیکی
 نتواند کرد و کثرت دن مردی که بسته باشد در سبزه
 چهار فصل است فصل اول در رفع لذت چهار بکند
 خون کتختک خانگی و عدس را امید کند و با بی
 خون مدکور حل نمائید بز ذکر مالد و با زنی صحبت کند
 هر دو از ذوق بهوش شوند و دیگر بکند و مندل و طفل
 یا شراب حل کند و بز ذکر مالد لذت بسیار معاينه
 کند مجرب است و دیگر بکند و سر کنی که توترونک سبزه
 با عمل حل کند و بز ذکر مالد هر زنی که صحبت آن

زن از عشق او بیقرار و شه اردد و مثل کینه زکاو
 شود دیگر بگرد کباب و در رحنج و ز نخیل رورده
 و عمل هم را یکی کرده حل ساخته بزدر کماله و صحت
 کند و هر دور لذت بسیار حاصل شود و دیگر کرد
 در رحنج میسد کرده در زمان خود کند و در وقت
 جماع کردن قدری در ذکر ماله بوقت انزال لذت
 بسیار یابند و دیگر بگرد بهیچ کل سرج و بر ابرو و شکر
 هر دور را یکی حل ساخته بزدر کماله و بر هر زنی که
 صحت کند اگر چه زاهد باشد از عشق او صبر تواند
 کرد و اگر او را نیند دیوانه گردد و دیگر بگرد و نیکو کند
 خایه دار با نیکو ماکان سیاه حل ساخته بزدر کماله و طلا
 کند و بر هر زنی که صحت کند آن زن از عشق او
 همچون گردد و بی او آرام و قزلد بگرد و دیگر کند

اگر خود

در باطن جماع بر آنها غلبه اندر مغز طلا شوق است طرفین را
 اگر خواهد که مرد و زنی در صحبت لذت بی نهایت یابند
 چنانچه از غایت شوق هر دو بهوش شوند یکدیگر در ذکر
 و زنجیل و عاقر قرد و کباب جنسی و مشک و روغن کینه
 بر ابرو هم را میسد کرده و از جامه گذر از نمره یا عمل
 خمیر کرده بمقدار خود یکبار آن غلوه سازند و کلاه بدارند و
 در وقت جماع کردن این غلوه ملوکور یا بجل سازند و
 آب او را بزدر طلا کند و قدری هم در فرج زن برسانند
 و صحت کند هر دو بهوش شوند و لذت بسیار یابند چنانچه
 بجز او هیچ مردی دیگر را میل نکند نیک موجب دست دراز
 کند و نقل و ز عروال و در رحنجی هم بوزن برابر خوب
 بپزند و از جامه بگردانند و قدری مشک خالص سازند
 و با عمل هم بمقدار نیم درم غلوه سازند بوقت مباشرت
 یکی را در روغن بگرد و قدری از آن کباب و زدر کماله

جماع
 در باطن
 کینه

چندان لذت شود که هر دو هوش شوند و آن
زن با شوق و شغف او گردد و دختر او مردی دیگر
را نخواهد محبوبست دیگر بگردان چینی و گویا
وزنجیل لوزن بر ابر لب بد و از جامه بگذرانند
و با عمل مقدار نیم درم غلوه سازند بوقت مباشرت
یکی در دهن کنند و صاحب او در ذکر مالند و قدری
در فرج عورت برسانند چندان لذت یابند که بخود
شوند و در زهدان عورت گرمی حاصل آید و مرد
شوق غالب گردد که در مباشرت حریف شود و خوب
است دیگر بگردان کتک خانگی نه عدد بر مای ایشان
بر کند و بر در زینور خانه بیاورد باز بتوران برودش
بزنند نعبه در میان روغن لکها دارند بوقت مباشرت
قدری روغن مذکور در آلت و در اندام نهایی

لذت طلاق

عورت طلاق کند در انزال چند آن لذت یابند که
هر دو هوش شوند و آن زن شغف او گردد که
غیر او هیچکس را نخواهد محبوبست فصل دوم
در علاج تنگ ساختن فرج عورت که مثل دختر تنگ
در جماع لذت دهد بگردان استخوان و کافور خالص و کز
ماز و پوست بنبج ترنج و با پوست انار و نمک سبز
کنجک خانگی از هر یکی یک مسقال هم را خوب بید
و شافه سازد و بر خود دارد تا یک یا پس روز بعد
فرج خود را با آب گرم بشوید چون دختر بگردان دیگر
بگردان ماز و ماز و وزج بلور و نیل خالص هم را بید
و شافه سازد و زن بر خود برارد چون دختر چهارده
ساله شود دیگر بگردان شمشاد یا نی که اول بار آورده
باشد بعد بگردان نی تا اگر با پس بار یک مسفته و در

همان نحته با کرماسی بوشاند و در سایه بپزند تا
خشک شود تا ده مرتبه اینچنین کرده و در سایه
خشک کند بعد زن این شاقه بسازد و بر خود
دارد تا دو بایس بعد دور کند و آب گرم بشوید
چون دختر بکر گردد و دیگر بکر و منقره کدوی تلخ و تخم
او هر دو را نیک حل کند و زن در فرج خود طلا کند
تا خشک شود بعد دور کند باز همچنین کند تا سه
مرتبه چون دختر بکر گردد و دیگر بکر و زراک زر و
میده کرده از حجامه گذرانند در جوانی سینه سازد
و بر خود بگرداند و بایس دور کند و آب گرم بشوید
و بجامه پاک کند چون دختر گردد و دیگر بکر و کاله
زیج بلور درست زن بر خود دارد و بجامه پاک کند
چون دختر بکرده ساله گردد و دیگر بکر و شیر مادی که

اول

اول روز گره آورده باشد چنانکه آن گره شیر
نخورده باشد بانی شیر بگردم گوگرد میده کرده بعد
بار کند و در حجامه شاقه سازد و عورت بر خود دارد
تا دو بایس توقف کند بعد خود را با آب گرم
بشوید و بجامه پاک سفید فرج خود را پاک کند
بیمه از دختر ده ساله گردد و موجب است و دخول بشود
کرده شود و دیگر بکر و پوست انار و در آب انداخته
بوشاند بعد کرماسی گفته در روی اندازد و چندانی
بوشاند که نیک تیره گردد و این بار چه گفته نیک
کند بعد از یک بر آورده و در سایه خشک کند و از این
بار چه در فرج خود در آورد تا نیک است بدارد بعد
از و چون دختر گردد و دیگر بکر و پوست انار و بیخ نبله
نیک میده کرده و در حجامه گذرانند شاقه سازد و

لا اله الا الله

عورت بر خود بردارد و قدری در فرج طلا کند تا دو
پاس بدارد بعد از آن دور کند و خود را با آب بشوید
بعد مرد با وی نزدیکی کند مثل دختر ده ساله لذت
کند در عفت عزا که بخورد در وی فرج برود
و خوشبوی گردد دیگر بگرد علاج که باز و ونک مسده
کند و بار و غن زرد گادی و غسل خالص هم یار کند
تا سه هفته عورت بخورد و خوشبوی در فرج عورت
خوشبوی گردد و گرم و خشک و تنگ گردد و مرد را
بسیار لذت بود چنانکه مرد و زن عاشق یکدیگر
گردند و ساعتی بی هم نتوانند بود آنچه ارسطاطلس
از برای حرم ذوالقونین ساخته بود انیت بگرد
موجرکس و افنون و زرخوان و دارچینی و کبابه
و قزل و مشک و عافره و اجودین بفتح هر دو
جو این و مازو و کر مازو و لانی خورد بفتح ربه سیاه

ولان

ولان بزرگ بفتح زیره سفید و سیاه دانه و کهنه و
پیل کرد و پیل دراز و زنجیر این دارو با بوزنی برابر
هم را نیک مسده کند و بوزن هم آرد مسده برمان کند
بر و غن زرد و بوزن هم شکر سبز و یا شهید جلاب کند
چون بقوام آید در وی مد کوز در وی اندازد لویه
یک جوشی داده فرود آرند و در جای نوی اندازد
و لکان درند هر روز عورت بیکاه لکان سیاه بخورد
هر عورت زاهدان صاف و پاک و با قوت شود و
سروی زاهدان برود و گرم شود و بوی تپاه برود
و چون دختر بکر گردد و مرد را لذت بسیار شود
اگر هر دو بخورند عاشق و مجنون یکدیگر گردند و این
را لذت النما خوانند که این استخراجه حکیم ارسطاطلس
است نیک عجیب و لطیف است فصل سوم در مریخ

آنکه عورت را شهوت منقطع گردد و با هیچ مردی
 رغبت نکند بگرد بگردم کافور و نیم درم سها که نفع بسیار
 عورت را بدهند تا بخورد شهوت او کم شود و اگر
 چند کت چینی کند شهوت او منقطع شود با هیچ مردی
 مردی رغبت نکند و اگر مرد خورد او را هم شهوت
 نقصان گردد دیگر بگرد فقیب کا و سراج که خفگی باشد
 خشک کند و میده کرده نکند دارد و بر هر عورتی که
 بخورد شهوت او بکلی منقطع گردد و صابر شود دیگر
 اگر خواهی که مردی را ببندی که بزنی صحت نتواند کرد
 بگرد روده کوسفه سیاه و ننگ بشوید و بنقاد کرده
 بزند با طهارت و بر هر که هر هفت یا ماه یکبار کافور
 را بخورد و بر آن گره بدد چون هفتاد گره تمام شود
 آن روده گره زده را در زیر شک گران دهند آن مرد
 بسته شود و فتح شهوت عورت بگرد و هر چه بگرد

و با کت

و با کت خشک بسوزد آن خاک کمتر روز یکشنبه بر هر عورت
 که بدد تا بخورد و هیچ مردی بر او قادر نتواند شد دیگر
 ماد کاوی که یک شاخ او آب شده باشد و یکی افتاده
 هر دو سه شاخ را ببرد یکی خورد و یکی بزرگ تا سه شاخ
 آب شده و افتاده هر دو معلوم او شود چون خواهند
 که عورت را ببندد آن سرش خبی که افتاده است در
 سنگ بآب سلاب کرده بر قصب مالده و با عورت
 می محبت کند و قدری بدست خود مالده و از جانب
 شکم عورت فرود آورده بر اندام نهانی برسد آن
 عورت بسته گردد و هیچ مردی دیگر بر وی قادر نشود
 و اگر خواهد که بکشد آن سه شاخ آب شده را با آب سبزه
 بر قصب مالده و می محبت کند و قدری بر دست مالده
 و از اندام نهانی عورت بخوابد شکم ببرد آن عورت
 گشاده گردد و بعد بگرد این هشت حروف بر قصب

بنوبه و آغاز از جانب قضیب تا حشفه بنوبه و میسخت
 کند آن عورت بسته گردد چنانکه هیچ مردی دیگر روی
 قادر نکردد و اگر خواهد بکشد بدیهی عورت از جانب
 حشفه آغاز کند تا بر قضیب بنوبه و میسخت کند
 آن عورت کثرت دهد کردانست آنکه در هر دو
 دیگر بگرد و منفرط و پس دهر که را خوردن دهد خواه
 مرد باشد خواه زن در حال بسته گردد و اگر عورت
 باشد هیچ مردی رغبت نکند و شهوتش منقطع
 گردد و اگر مرد باشد بسته گردد که هیچ نوع بازن
 معاشرت نتواند کرد فصل چهارم در منع بستن
 عورت که مرد دیگر روی نزدیکی نتواند کرد و نوبه
 اگر نخواهد که عورتی را بر تنبیدی که مردی دیگر روی
 جماع نتواند کرد بگرد زهره مالکبان سیاه و پسته او
 کد اخته یکی کند و مرد بزرگتر خود مالده بر هر زنی

که در دنیا

که نزدیکی کند بجز آن هیچ مردی بر آن زن قادر نشود
 نوبه بیکر بگرد و روز یکشنبه در گوش و لیس کند و نوبه
 او بستند و بزرگتر طلا کند و بر هر زنی که صحت کند
 چون از آن شود عورت بسته گردد چنانکه هیچ مردی
 دیگر روی نزدیکی نتواند کرد و دیگر بگرد و نوبه
 که کبلی استاده باشد و یکی افتاده و هر دو شاخ را
 کف نه کند چنانکه تواند شست بعد هر دو شاخ را
 مقدار سه انگشت به ببرد و نکا بدارد و چون خواهد
 که عورت را به بند و بان صحت کند و بعد از جماع شامی
 که افتاده است در فرج عورت بزند چنانکه او نداند
 و چون دور شود چنان بسته شود که خود هیچ مردی
 دیگر روی قادر نتواند شد و چون خواهد که آن زن
 بکشد بد تا صحت نتواند کرد اول شامی که استاده
 است اول در فرج کند آهسته در جماع شود اگر

اینچنین نکند خود هم صحبت نتواند کرد باز اگر خواهد
 که آن عورت لسته بشود بعد از جماع باز سر شاخ
 افتاد در او فرج آن زن بزند لسته بشود که نا آید
 آن عورت لسته ماند دیگر بگردش شب بکشد خفتنی
 خورد یعنی شب یک که در خانه های می باشد و خود
 در مقام خالی برهنه شود و قدری بکشد در زمینی
 بماند بعد از این شب یک بر بالار او مال و بای
 چپ در حلق او دهند و زیر کند چنانکه خون او از
 دهن بیرون آید و کخته خون آلوده شود و بعد
 گوش چپ او را بریده بگیرد و هر دو را نگاه دارد
 و چون خواهد که عورت را بسند و قدری از آن
 بکشد بگیرد و با عجب خود یا آب ترکند و مال
 چنانکه خون و آب آمیخته کرد و آن خون آب را
 در زگر مال و در اندام نهانی عورت نیز رسانند

باید

و با وصحت کند چون دور شود آن عورت لسته
 کرد و و چون خواهد که آن عورت را بکشد بد آن گوش
 چپ که بریده نگاه داشته است بان زن بدهد
 و بگوید تا در زیر خود دو د کند و لسه که ترش اندام
 نهانی خود را بشوید در حال کت ده کرد و تنک
 مجرب است و از موده است نو عدد بگرد خاگر
 سیاه بریان کند و خشک کرده میده کند و در وقت
 مجامعت با غسل عمل ساخته در ذکر طلا کند و بر هر زنی
 که مجامعت کند آن زن لسته کرد که هیچ مردی
 با وی صحبت نتواند کرد و چون خواهد که بکشد بد
 زن را بگوید تا بدو ترش اندام نهانی و ظاهر
 خود را بشوید کتاده کرد و دیگر بگرد و سیاه کمان
 سیاه و مرد را تنک زد و سیاه فرد و زوز بکشد پیش از

طوبی آفتاب مقدار نخود کلان غلوه کند و لکاهه
 بونی خواهد که عورت را ببندد و در حال نیکم کنایه
 تسبیح کند و زهره او را استاند و بان غلوه حل
 کند و بر قضیب مالد و بان صحت کند فی الحال
 بسته کرد و در هیچکس بر وفا در نگرود و چون
 خواهد که رها کند آن عورت را بگوید تا اندام
 نهانی خود را با سر که بر کشی و در زینت بد کن
 کرد و نوبت بگرید و نوبت و در زینت بد کن
 و خون او در قضیب مالد بر عورت که بنا فرستد
 آن عورت بسته کرد و چنانچه هیچکس بر وفا در
 نکرود و اگر خواهد که بکشد عورت را بگوید که
 اندام نهانی خود را با سر که بر کشی نشوید کن ده
 کرد و مجرب است فصل چشم در منبع کن دن مردی

که برین

که بسته باشد بر خرد و وضو سازد و دور کعبت نماز
 نقل کند از دینیت کشا دن بعیده بر ران راست
 بنویسد که صیوصی و بر ران چپ بنویسد و بالهی از لانه
 و بالهی نزل و بر آن عورت نزدیکی کند کثاده
 کرد و قدرت نوبت بگرید و خروس را و سبیل
 کند و خون او با زعفران بیامیزد و این حرمت
 و آیت قران بر کاس بنویسد و نشوید و او را نه
 خوردن دهد در سعت بقومان خدای تعالی
 کن ده کرد و حروف و آیه آیت لا اله الا الله
 سعفص عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه
عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه عنه
 جار لغز الله و الفتح و فتحی البواب السماویا
 فتح السماویا کانت البوابا و تنزل من اللقمان ما هو

۳۳۲

سفاط و رحمت المومنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا
دلاجول و لا قوت الا بالله العلي العظيم و صلى الله على
خير خلقه محمد وآله و اجمعين نوبه بگر بگر و دل بدهد
را با فاسد هم بخورد سه روز بکن بد نوبه بگر بگر و
سه بفضیه مرغ اول روز یک بفضیه را بخوشاند و
پوست ازود و رکنند این آیت بنویسد و او را
خوردن دهد آیت است دعا آیت لبم الله الرحمن
الرحیم انما صنو کبیر الهم ولا یصلح الهم حرمین
آتی و اگر روز اول بکن بد فهو المراد و اگر نه بفضیه
خوشند و پوست او دور کنند و این آیت بنویسد
آیت است لبم الله الرحمن الرحیم قال یا مویس
ما جئتم به النسوان الله سطره ان الله لا یصلح
عمل المفسدین و اگر دوم بفضیه هم بکن بد استغویم را
: و نند

بخوشند و پوست او دور کنند و این آیت بنویسد
لبم الله الرحمن الرحیم حکم بکم عمی فهم لا یرجعون
خوردن دهد و قدرت باید بفرمان خدای تعالی
بکشاید نوبه بگر عمل کند و این آیت در ران راست
بنویسد که صوص و بر ران چپ بنویسد و بالحق
انزلناه و بالحق نزل و با عورت صحبت کند لغمان
خدای تعالی را مردی بسته کشده شود دیگر یک روز زمان
زبان سیاه و تلخ او سوده و بار و غش تاره بیا میرد
و بزدرک مال مردی بسته کشده شود و قدرت باید دیگر
بگرد غلبه از را خشک کند و لب بد و بر و غش با سمنی
بیا میرد و بزدرک مال مردی بسته کشده کرد و دو
می معیت قوت دهد نقلت از طب اسکندریه
باب چشم در مغز خدای که باه سفید و منی را

زیادت کند بکیر و بقیه مرغ ده عدد و نمز سر زین
 دو تنه این بقیه را شکسته در یک کوزه بار کند بعد
 بیت درم پیاز نیک ریزه کرده در وی بار کند و
 بعد بکیر و بیت درم آب تره و بیت درم آب کحل
 تر و اگر تر نباشد ز کحل خشک را جو شاییده آب آو
 بکیر کرده درم آب پودنه دشتی این هم یکی کرده
 باروغش بار کند و در دیک اندازد تا بخته شود
 بعد بکیرند قفل پنج درم و دار چینی سه درم و لیمای
 سه درم هم را امیده کرده در وقت فرود آوردن
 در دیک اندازند و بنان فطیر این ادویه را حلهای
 از برای حضرت سلیمان پیغم صلوات الله علی نب
 و علیه السلام ساخته اند بسیار محبوب است و آزموده
 است نوع دیگر بکیر و کینو تر بچه فربه که هنوز بر نیارده باشد
 آن مقدار که تواند بکیر کند و پاک کرده بنده بند

جد کند

جد کند و باروغش کاو بز و بعد بکیر و دو سه بار
 سفید ریزه کند دیگر بکیر و لیمای سرخ یا کج و نیم کینه
 کوفته هم را در دیک کند تا محو شود بعد بکیرند
 دار چینی و درم و خوالجان بکیرم و پهلای درم
 هم را امیده کرده در دیک اندازد و فرود آرد و
 بنان فطیر بخورد بسیار لطیف است و کراستی کند
 و منی بفریاند و کرده را قوی کند و گرم گرداند و چندانکه
 صحت تواند و تن را تقصایر نباشد و در اوقات دهر
 وقت ط آرد و دیگر بکیر و بیلد یک سیر و نیم من شیره
 با هم در دیک اندازد و بچوشاند تا هم شمر بر طرف شود
 بعد پهل بپزیند و در دیک خشک کند و امیده آرد
 و هم وزن پهل امیده به نبات بار کند و هر روز ششی
 شش درم بخورد تا بکهنه اگر صد زن داشته باشد که نیم

بر اوقات باه

خمشود تواند کرد محبت و از موده است نوعدیک
 بگردن منور کنی خاکلی و بزدر طلا کند قوی عظیم سدا
 شود نوعدیک بگردن منور است با غسل با مژده و در آتش
 بگردن و بزدر طلا کند قوی عظیم سدا شود و دیگر بگرد
 زهره زانغ و بزدر طلای کند قوی عظیم سدا شود و دیگر
 بگردن خمر نوره و با شکر یا بکهنه کوزد و قوی عظیم در
 ذکر پیدا شود چنانکه صفت نتواند کرد دیگر زهره مرغ
 با مردار شک حل کرده بزدر طلا کند در حال قیام شود
 از موده است بگردن منور دانه و بگوید و با انگشتر بزدر
 مال زود بر خیزد و نادیری بدارد دیگر بگردن انگوزه و
 با سفید سفید مرغ چند روز چهار کوزد اگر شهوت رفت باشد
 چون جوان چهارده ساله فوت باید دیگر بگردن تخم کدو
 تخم ترب میوه کرده با روغن کبچد چو نشاندند بزدر کمال دستی

را بر طلا کند

را بر طرف کند دیگر بگردن زهره کا و بعد بگردن پارس کن
 و عاقر قرقه و موزیم را بگوید و در زهره حل کرده بر
 ذکر طلا کند سخت گرداند چنانکه صفت نماید تا مادام
 که آب سرد بر روزند فرو نشاند دیگر بگردن کبچد کدو بین زردک
 و خار از میان او دور کند و ریزه کند بگردن و در من
 شیر و ده سیر روغن و این مجموع را در دیک انداخته
 بچو نشانداده سیر شیر ماند بعد بگردن خور بویه ارم
 و عاقر قرقه چهل درم و زعفران سه درم و افیون
 مصری دو درم و تخم خشخاش سبب درم و مصطکی
 ده درم و خوالجان ده درم همه را امید کرده در دیک
 اندازند و فرو آورده سرد کرده در ظرفی کرده بدارد
 و هر روز چهار کوزد و فوت صد مرد جوان ظاهر کرد و خوب
 و از موده است نوعدیک بگردن تخم کدو و مصطکی و عاقر قرقه
 ۱۰ درم ۵ درم ۱۰ درم

و قرفل و مرغوان و جوز توبه و افنون و قفل کرد
 دراز و مشک این همه را امیده کرده لکا هدار و بجه
 بگرد بکنن کلاب و بگو نشانند چنانکه ده سیر بماند در وی
 مذکور در وی اندازد بجه دو سیر عمل با وی بار کند
 و در شبته کرده لکا هدار و هر روز بهارده درم بخورد
 و قوت قیل مت در وی ظاهر شود و سردی مشابه را برود
 و گرم گرداند و کرده را قوت عظم دهد و دیگر بگردنایه
 پنج سیر حلاب ساخته بقوام آرد وانی داروهای مذکور
 در وی اندازد لاجنی و قفل نارودان عود
 ساوج هندی این همه را امیده کرده در حلاب که بقوام
 نیک رسیده باشد باندازد بجه فرود آورده در شبته
 گرفته لکا هدار و هر روز پنج درم بخورد چنان قوت میدهد شود
 که کشتی بیت عورت را خشنود تواند کرد و از ذکر او سلاب

و در شبته کرده
 لکا هدار و هر روز
 پنج درم بخورد

روان شود

کسی را سستی
 بسیار

روان شود و کرده را قوی کند و مغز سر را بر کند و دیگر اگر
 کسی را سستی ذکر است شده و در میان شرت نقصان
 رسیده این ادویه مذکور را جمع کند و هر روز آن مقدار
 که تواند بخورد بسیار نافع است ادویه مذکور است
 تخم کز و تخم ترب و تخم شلغم و تخم پیاز و زنجبیل و موسلی
 سیاه و قفل دراز و قرفل و عاقوره و خوالجان و کباب
 چنی و دار چینی و لباس و جوز توبه از هر یکی پنج درم
 و مغز پسته و مغز حلغوزه همه را امیده کند و شکر سه
 چند آن را در بقوام آرد وانی ادویه امیده کرده در وی
 اندازد و در جای گرفته لکا هدار و هر روز بخورد مقدار
 ده ماهی سفید فایده دهد وانی نوع حکما کفایت و
 دمنی آن کرده اند و دیگر سهر بازوی راست هدار
 بوقت جماع در جمعه نمید از غنی معیت مانده نشود و

همساک انزال باشد دیگر خصه خمر کوشی را سوراخ کند
 و در کمر بند و تا از کمر دور نکند آزال نشود و دیگر بگرد
 زنجیل و دار حنسی و خوالجین و حوز زوره و قرقفل و فلفل
 دراز و عود و صندل و هلمه زرد و بنبله و فلفل گرد
 و قاقله و مشک و زعفران از داروهای دیگر از هر
 یکی بیست درم همه را امیده کرده و چهار مقدار دارو
 از عمل خالص یکی کرده لکها را در و هر روز چهار پنج
 درم بخورند در بابه قوی عظیم دهد و رنگ روی را
 روشن گرداند و ز روی روی و اندام زرد کند و
 قویج و ناسور را دفع گرداند و برص و جزام را برطرف
 کند و حافظه زیادت شود و از ذکر سیلاب رولک
 شود و چنانکه اگر شی عورت باشد جمله را تخم کند
 دیگر بگرد قاقله و کند رو بزباز و فلفل دراز و زنجیل
 و سنبل

و سنبل از هر یکی بیست درم و روغن لبان هفت درم
 و غیره هفت درم همه را امیده کرده در روغن لبان
 بچوشانند و هم وزن دارو و شکر سفید آمیزند و با
 عمل معجون سازند هر روز چهار بار که درم بخورند قوت
 حافظه زیادت شود و بابه بیقراری و روی را روشن
 کند و فرج آرد و آب پشت و شهوت زیادت شود
 منافع این دارو بسیار است دیگر بگرد و روغن بنبله و زانه
 دو درم و سعده یک درم این هر دو را امیده کنند و
 بعد بگرد و قدری روغن کمان و گرم کنند و آن دارو
 مذکور در روی اندازند و بر ذکر مال جنان کرد که ده
 دختر بگرد الکارت زایل تواند کرد و نوع دیگر بگرد
 فلفل گرد و کوگرد زرد و هر دو را امیده کنند و در
 عمل انداخته چهار بخورد تا یک هفته کرده را قوی کند

حضرت بنبله دانه

و آب منی بفراید و چند آن جماع تواند کرد که بکافی
منی خون آید دیگر اگر بجهت زیادت شدن آب منی
بکبر و جمع سنبل باشکرت سه روز چهار بخورد آب منی
زیادت شود و بایه بفراید آورده اند که مهران
صلوات الله علی نبیا وعلیه السلام هشتم از آن است
و هر روز بضمیر مرغ چهار شامیدی و در هر صبح
یکدرم فلفل گرد و یکدرم زنجبیل و یکدرم دارچینی
و یکدرم تخم ترب همه را یکجا کرده و میده ساخته
در تخم مذکور بیداختی و بیا شامیدی و هر شبی باهلی
زن صحت کردی فصل دوم در غذای که منی
را زیادت کند و بایه بفراید حکما چنین آورده اند
گوشت گوسفند فربه گوشت بربه گوشت گاو ترنجبه
گوشت تاکیان خورد گوشت ماهی تازه گوشت کبک

کتاب
در طب
و غیره

در نزد

گوشت بط گوشت کنجک خانگی گوشت کلک گوشت
خروس سفید بریان بضمیر مرغ شکر گوسفند شکر ماد کاو
نان فطیر شقاقیل بیلین امکوزه کدر شلغم نودنه
نخود لوبیا عمل شکر سرخ روغن گاو و فندق و غیره
انگور سبب کشش حوا منقر تخم خر لوزه مشک عود
زغوان نارنگ بلبه مصلی تخم کوبیده تخم ترب تخم پیاز
سیاه دانه مانند آنها بولاد کشته الماس کشته مروارید
کشته این غذای منفرد است که جماع را قوت میدهد
هر یک را در غذای باز نموده شده است فصل سوم
در علاج الفاظ و امساک منی و ادویه لذت مردو
زن در علاج الفاظ و امساک بکبر و دارچینی و زغوان
و عاقرقره و خوالجان و مصلی از هر یکی ده درم هم
را نیک میده کرده و از کرباس گذرانده بود شکر سفید
سبزه درم و پیچاه درم با دام مغز شکر مذکور را

علاج
در علاج
و غیره

جلا ب ساخته با نش نرم بقوام آرد لعده این دارو
مای و بادام مغز معفش و ریزه کرده در وی اندازند
و لعده چند جوش داده فرود آرد لعده کخته سنگی را
چرب کند بریزد تا سرد شود و لسته کرد لعده
بکار وی بر کالها آن مقداری که خواهد بود و لکانه
دارد و هر روز درم بخورد و چهار و بالا آن شیر
گرم با نبات بخورد قوت بسیار دهد و الفاظ و امساک
آرد و طبع را خوشتر گرداند و از موده است دیگر
بگرد و بونه دشتی خشک میده کرده سنگی درم و خود
خالص و قرفل و تسباس و عاقوه و خواالتجان و
دار چینی و دانه الاهی از هر یکی هفت درم و شکر
منفرد و سب و بیجا ه درم و بادام مغز معفش کرده
و نیم سیر و شکر مذکور را جلا کرد و نیک بقوام آورده
لعده دار و مارا کوفته و بیخته و بادام مغز درست

در وی

بسیار از موده است دیگر
بگرد و بونه دشتی خشک میده کرده سنگی درم و خود
خالص و قرفل و تسباس و عاقوه و خواالتجان و
دار چینی و دانه الاهی از هر یکی هفت درم و شکر
منفرد و سب و بیجا ه درم و بادام مغز معفش کرده
و نیم سیر و شکر مذکور را جلا کرد و نیک بقوام آورده
لعده دار و مارا کوفته و بیخته و بادام مغز درست

در وی اندازند هم بر طریق مذکور در بالا سنگ کخته
کخته مار بر کرد و هر روز مقدار هفت درم بخورد
قوت میل مست باید و رنگ و روی سرخ گرداند و
نیک مجرب است نوع دیگر از برای سلاطین و ملوک
بگرد و مایه سفید بگرد و زعفران و دودرم و عاقوه
دودرم و خواالتجان دودرم و کباب چینی دودرم
و دار چینی دودرم هم دار و مارا کوفته و بیخته و
با عمل خالص مقدار خود غلوه کند بوقت حاجت
نیک غلوه بخورد الفاظ تمام آرد و باه منفرد
و شهوت غالب کرد و رنگ روی سرخ گرداند
و اگر صد زن داشته باشند هم را خشنود کند مجرب
و بسیار از موده است نوع دیگر بگرد و کباب و دار چینی
و خواالتجان و جوز بویه و قرفل و مشک خالص قرار
مشک بکنم درم و از اقینون بگردم و از دار و مارا دیگر

بسیار از موده است دیگر
بگرد و مایه سفید بگرد و زعفران و دودرم و عاقوه
دودرم و خواالتجان دودرم و کباب چینی دودرم
و دار چینی دودرم هم دار و مارا کوفته و بیخته و
با عمل خالص مقدار خود غلوه کند بوقت حاجت
نیک غلوه بخورد الفاظ تمام آرد و باه منفرد
و شهوت غالب کرد و رنگ روی سرخ گرداند
و اگر صد زن داشته باشند هم را خشنود کند مجرب
و بسیار از موده است نوع دیگر بگرد و کباب و دار چینی
و خواالتجان و جوز بویه و قرفل و مشک خالص قرار
مشک بکنم درم و از اقینون بگردم و از دار و مارا دیگر

بسیار از موده است دیگر
بگرد و مایه سفید بگرد و زعفران و دودرم و عاقوه
دودرم و خواالتجان دودرم و کباب چینی دودرم
و دار چینی دودرم هم دار و مارا کوفته و بیخته و
با عمل خالص مقدار خود غلوه کند بوقت حاجت
نیک غلوه بخورد الفاظ تمام آرد و باه منفرد
و شهوت غالب کرد و رنگ روی سرخ گرداند
و اگر صد زن داشته باشند هم را خشنود کند مجرب
و بسیار از موده است نوع دیگر بگرد و کباب و دار چینی
و خواالتجان و جوز بویه و قرفل و مشک خالص قرار
مشک بکنم درم و از اقینون بگردم و از دار و مارا دیگر

از یکی ده درم و شکر تری دو وزن از دار و ماهم را
 سیده کرده و پخته هر روز چهار درم بخورد و
 بی انگه او را عملی کرده شود باده بفراید و امساک
 انقطاع آرد و لذت در جمیع بسیار دهد لقا حکم
 که از برای بادشاه آن عهد فرموده است تخم
 کدر تخم کبک اجوان احمد و قرقط عا قرقه بزماز
 قاقله خود حمام هم را سیده کرده و پخته و دو درم آن
 از دار و شکر تری یا عسل خالص معجون ساخته در
 هر روز شش درم بخورد و بالا راوشه بخورد باده
 بفراید و شهوت غالب گردد و با سوره و بلغم
 و صفر او آب رقیق از دهن باز دارد و لقا حکم
 که هر یک سال این معجون بخورد تا جهل سال او
 هیچ طبع حاجت نگیرد و اگر صد کنک داشته باشد

در زردی
 یا در شسته

بمردم

بهم برسد محب و از موده است فصل چهارم امساک
 منی و لیس گنگه و کنگه زبان هندی است که در
 وقت صحت کردن بازن او را در دهن بر اندازند
 تا مادامی که او را در دهن دارد آب فرود
 می آید و هر چند که خواهد صحت میکند و چون او را
 از دهن بیرون اندازند آب منی فرود آید صحت
 راست کردن کنگه بکیر و بیضه غلیظ از در زمان که
 بیضهها نهاده باشد و سر او را خوردن کنگه و بکنند
 و سفیدی و زردی او بر آرد و بعد سه و نیم درم
 زیتنی بفتح سیاب باندازد و بیضه مرغ شکسته بر
 سر او بپزند و بی سفیدی همین بیضه نیک استوار
 کند و در میان بیضهها غلیظ از بند بعد در آستان او
 همیشه گوشت بپزند تا همیشه بر سر بیضهها نشسته باشد

باید که با شکر تری در آب باشد و شکر تری در آب باشد و شکر تری در آب باشد

پیوسته عطا الاصل

چون بجان بیرون آید آن بصره را از آشتیه او بر کرد
 و نشکند کتکه شده باشد چون در دهن اندازد و او را
 در روز وضعت کند او را هیچ مانده نباشد و انزال
 نشود چون از دهن بیرون آید انزال شود و حاجت
 این را حقیق اینچنین تجربه کرده اند و اگر خولعی که جای
 برود این کتکه را در دهن گیرد روزی قریب سیاه
 فرسنگ برود و مانده نشود و همچنین فرموده اند کتکه
 نوع دیگر بگردیده کنجک خاکی و از سر او قدری سراف
 کند و سه نیم درم سیاه در میان او اندازد و بعد
 دیگر یک بیضه دیگر کند و بالاسر او سر پوش کند و
 بالاسر او جامه به سجده بر آید مقدار هفت انگشت
 بعد بالاسر او بچرخد و مالش بگرداند بالاسر این جامه
 به برین طریقی تا هفت بار کند بعد بگرداند که این
 بابی

یا مایه و یکسره روغن تخم معصوم اگر بکشد نشود و روغن
 کتان و در کاسه مذکور اندازد و این قیده مذکور در
 وی ماند و در کبر اند تا تمام روغن لبوز و و جیران
 کشته شود بعد بیرون آید کتکه بسته باشد نوید
 بگیرد و راج سیاه یا یک یا مرغ و سه روز گرسنه داند
 تا تمام سیاه را بیرون اندازد و درونی او صاف شود
 بعد سه تا نیم درم سیاه در حلق او برود تا فرود برود
 و سه روز دیگر گرسنه داند چهارم روز برنج در شیر
 تر کرده او را خوردن دهند چون خورده باشد خواهد
 که پخیال کند اول همان کتکه بیرون افتد از دراج چون آن
 کتکه در دهن باشد انزال نشود نوع دیگر که زهره زان
 سیاه و در کرباسی بند و بر آن که بند هر چند که خواهد
 جماع تواند کرد دیگر اگر کسی زهره زان را در خانه بند

نوع غریب است که مقدارش در خانه

و در کمر بند و هر چند که صیقل کتد مانده نشود مجرب است
 دیگر بگردن پنهان و پسته کمی تر و نمک سنگ عمل برابر
 نیک میده کرده با غسل حل کرده بر ذکر طلا کند و
 می معیت کند زود انزال نشود و جنه ان لذت و
 ذوق دهد که هر دو بهوش شوند دیگر بگردن علی روی
 منگ و زنجیل در سلاب بند و مقدار نخ و غلوه
 وقت کند و در صحبت در دهن کرد و در اقوی کند و کثرت
 تمام آید و هر چند که خواهد صحبت کند مجرب است دیگر کرد
 زهره کاو بعد به باز نرسد و عاقر قره و مویز هم برابر
 نیک میده کرده در زهره مذکور حل کند و بر ذکر طلا کند
 ذکر را قوی گرداند و فرج و کثرت حاصل آید و لذت بسیار
 بیند فصل پنجم در ادویه لذت مباشرت مرد و زن
 بگردن خون خروس سفید و با غسل حل کرده شکر گرم کرده بر نرسد

طلا کند و مال

طلا کند و مال لذت بسیار حاصل آید از موده است
 دیگر بگردن زهره کوه سفید و در وقت می معیت بر
 ذکر مال لذت بسیار حاصل آید مجرب از موده است
 دیگر بگردن عاقر قره و مویز و غسل هم برابر
 میده کرده در غسل حل ساخته بر ذکر مال و زمانه
 ماند تا خشک شود بعد می معیت کند جنه ان لذت
 حاصل شود که بجز بکنند دیگر بگردن در حسی نو میده
 کرده لکاب اورد و در وقت می معیت در دهن گیرد و
 از ان لغاب بر ذکر مال و می معیت کند لذت بسیار
 دهد دیگر بگردن پنهان کمی تر و با نمک سوده برابر
 با غسل مخلوط کرده بر ذکر طلا کند و زمانی ماند تا خشک
 شود بعد با زن صحبت کند آن زن عاشق و شفیقه
 او گردد و لذت عظیم حاصل شود دیگر بگردن کافور و
 سیاب و بودنه و تخم تا تولد سوده با پنهان کمی تر هم را

یکی کرده بر ذکر طلا کند و با هر زنی که می مومت کند هر
دو دست گردند از بسیاری لذت و آن زن مجنون
او گردد دیگر بگرد خون خروس و زهره زاع نسبه
بار و غن کجند حل کرده بر ذکر طلا کند و ساعتی وقت
کند بعد با هر زنی که می مومت کند هر دو را لذت
بسیار حاصل شود چنانکه دست شوند دیگر بگردار
چینی و کبابه و زنجیل میده کرده باشد غلوه کند مقدار
یک درم بوقت می مومت یکی از آن در دهن گیر و در آن
سحاب بر ذکر مالد و می مومت کند لذت بسیار دهد دیگر
بگرد یک درم انگوزه و دو درم عمل حل کرده بر ذکر
مالد تا یک هفته دراز و قوی گردد دیگر اگر انگوزه در
سوراخ ذکر مالد سخت گردد و دیگر بگرد تلخ کاو میش با
کاو با مسکه کاو حل ساخته بر ذکر مالد بوقت می مومت
از لذت بسیار هر دو دست گردند و دیگر بگرد و نقل
و زلفوان

وز عفران و عاقر قره هم برابر میده کرده و قدر
مشک بار کند و با عمل غلوه سازد بوقت می مومت
یکی از آن در دهن اندازند چندان لذت حاصل آید
که آن عورت دیوانه مرد و مرد دیوانه عورت گردد
و بی بیکدیگر نتواند بود و دیگر بگرد سپه آه و با عمل مرد
بوقت می مومت بر ذکر مالد هر دو دست و بهوش گردند
از غایت لذت بسیار مجرب است و دیگر بگرد ارچنی و
عاقر قره و کبابه و زنجیل هم برابر میده کرده و نخسته
و با عمل می مومت و در وقت می مومت بر ذکر طلا کند
چندان خوشی آرد که هر دو دست و بهوش گردند
و دیگر بگرد ماز و و کز ماز و ناسفته و قر نقل هم را میده
کرده یا شراب بچوشاند چنانکه مفسد حصه بر طرف
شود و یک حصه ماند شیر گرم در کاسه گرفته مرد ذکر
و خصیه خود در آن اندازد و ساعتی توقف کند بسیار

به وقت

اینچنین بکنند و کربساخت کرد و در هر دو در صحت شفقت
 هم کردند و اگر زنی ازین آب مذکور شکر گرم درخته
 شفاف ساخته بر دارد اما بهتر است که در بهن آب
 شکر گرم نشیند چون دختر بزرگ شود و نقلت از طب
 سنجری باب جهل و بکم در ساختن معجون و مفرحات
 صفت معجون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حق تعالی
 هدیه یافت و این معجون را جبرئیل علیه السلام آورده
 است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و
 مراد امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه آموخته و
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقداری جو زری بهار
 خورده اند و فرموده که درین فایده بسیار است و
 المومنین ابابکر صدیق گفت که من این دارو بگردم و
 بهنجان که حضرت فرموده یافته ام بعد از این نسخه
 کردم تا سیدگان خدای تعالی فایده گیرند و جمیع اطبا
 متفقند

مشقی اند که هیچ جنبر مراد میانی را ازین معجون نافع نیست
 بدانکه این معجون بجز مرکب هر علتی که باشد از ادویه
 کند و هر نیتی که بخورد و نمیشناسد آن برسد و معجون پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و صحنی به کرام رضوان الله
 علیهم اجمعین بگرفته اند هر آینه سنت شد و بگردن
 آن ثواب بسیار و شفا کامل حاصل آید اگر مسیبر آید
 در سالی یک هفته بخورد و به هیچ رنج مبتلا نشود و آن
 هو الله معجون است بگردن خوالیسان ز تحمل جوز لوله
 علی بغدادی بفتح مصطکی دار چینی کبابه قرص عاوده
 خود نیک انهم دار و ناراکوفه و پخته و شکر سفید
 مقدار دارو گرفته بقوام آورده دارو مای میبده را
 در وی کرده و چند جوش داده فرود آرد و کوزه سبز
 گرفته نگاهدارد و هر روز چهار سه درم بخورد و چند
 این معجون در پمانده فایده بیشتر دهد معجون مشمس

که در زمان ذوالقرنین علیه السلام با اتفاق جمهور حکم کردند
 جمع کرده بودند و باد نشامان روزگار بنگار کتفه میسازند
 و آن جناب است که این ادویه را جمع کند و بگوید و بنزد
 و معجون سازد و کشف غلوه کند و هر روز لکان
 غلوه بخورد روی او همچون ماه تابان گردد و طبع او
 لطیف گردد و حافظه زیادت شود و چون سه حبه
 متواتر بخورد هر موی که سفید شده باشد از بیخ
 سیاه شدن گردد و اندام بسته بماند و شکیبایی در وی
 نفع و شنوایی و بینایی و شهوت و قوت با نفواید
 و فرج گردد و هبای ائمت بگیرد و هلبه سیاه و هلبه
 زرد و بلبید و امله از هر یکی دو اوزه درم تا شکر
 چهار حبه و فلفلین و زفت رومی از هر یکی بیت درم
 زعفران پنج درم ایون سه درم هم را کوفته و بخت
 در روغن انداخته طریق حلوا سازد و لعده بگیرد و نهصد

درم

درم نبات سفید حلاب کرده نیک بقوام آرد و این
 حلوائی مذکور در وی اندازد و چند جوش داده فرو
 آرد سفید و شکر غلوه کند و در ظرف خوب کبود
 انداخته نگاهدارد و هر روز یک غلوه باشد در
 چهار بخور و بوی ت لطیف و مفید است و در راه
 قوت قاهره و اندام معجون مفرح که از خوردن
 این خوف و خون و اندوه و غم و بیماری دل برود و
 فرج و خوشی در دل پیدا آید و تن فریب کند و خوبی
 زیاده در لثه پیدا آرد و دهن را خوشبوی کند و
 قوت باه بفراید و گروه را قوتی عظیم دهد ادویه
 ائمت بگیرد و کلنج مسعد قرص مصطکی سنبل
 پنج زعفران ایون قافله الاصبی جوز قهوه امله
 این هم را آمیخته کرده در هفت سیر آب انداخته
 بچوشاند تا سه سیر آب بماند لعده فرود آرد و

صاف ساخته بگرد و شکر سفید هفتاد درم درین آب
اندازند و بقوام آورده همچون سازند و در کوزه سبز
انداخته نگاهدارند و هر روز به مقدار هفت درم
نخورند بسیار نافع آید نوعد بگرد و ضدل و کافور
و جوزلوبه و کبابه و عاقرقره و قزقل و زغوان و
زرباز و زنجبیل و دارچینی و دارفلفل و سیسج از
هر یکی بخیرم هم را سنگ بسازند و نیزند بعد
شکر و و چند آن دار و بگرد و بقوام آورده در روغن
در روی اندازند و کف زیند و فرود آرند بعد
دو درم مشک در روی اندازند و در ظرف سبز
گرفته فرود آرند و نگاه دارند و هم روز صبح دو
درم نخورند باده بفراید و در مجامعت قوت بسیار
دهند و شهوت غالب گردد و اگر چیزی نخورد
در شهوت پنج جوان هر ده ساله شود و این سله
کوارش مسلاطین حواتند و کوارش گرم تر جوانند

امیرند

دری تلفات را

و این بادشما نرا و ملوکا نرا شاید که منفعت بسیار
است و شفا عظیم مرفایح و لقیح را در قوت اعفاء
و اشتها طعام و دفع باد و اخلاط و درین کوارش
فواید بسیار است و الله اعلم باب چهل و دوم در
علاج ساختن کلب بگرد و سیخ انداختن بادخا و سیخ
نیل هم را برابر گرفته در سایه خشک کرده و هم را
سپیده کرده و از گریاس گذرانیده در روغن کج
سیاه اندازند چنانچه روغن برابر هم دارو باشد و
این روغن با دارو در قهقه اندازند و دهن او را
با قیر محکم کنند و روز یکشنبه در زیر آب روان کنند
و بعد از است روز سه روز آن آرد و این دارو را در
وریش مالند و برین تر کرده در حمامه سفید گرفته در
دهن کنند چون بزنج در دهن سیاه شود و بعد سروریش
را بشوید موی سفید سیاه کف چنانکه دیگر سفید کف

نوعی که در هبله تخته تنگ که درست هشتاد عدد
 و با شتر ماد کا و زرد در کوزه سبزه بکنند و دهن
 کوزه را محکم کنند و تا چهل روز بدارد بعد بیرون
 آرد و تخمها بیرون کنند بعد که کوزه در دهن کوزه
 بگذرد و سحاب بگذرد و در میان هر یکی هبله اندازد
 و سر هبله را بر لبان محکم بندد چنانکه سحاب بیرون
 نشود و این هبله را در زخمه سبز اندازند و غسل
 بالا را و اندازند چنانکه هبله در غسل عرق شده باشد
 و سر زخمه را استوار کرده تا مدت چهل و هفت روز
 مانده و بکروز در افتاب و بکروز در سایه بدارد
 بعد هر روز لکان هبله نه بار خورد موی سفید
 از سر سیاه شدن گیرد اما در مدت خوردن از
 ترشی و تری برهنه کند موی سفید بر سر و سیاه
 شده بر آید نوع دیگر که در بچه زان سیاه که بیخ بر آید

بر سیاه

بر شده باشد بر مای او بکنند بوی که و بای او روده
 او دور کنند و در کوزه آهنی بپزند از دونه درخت
 نیم یک کر از زمین بر دعبده میانه او را بکنند
 و این کوزه در روی بپزند و دهن او را بچونک
 استوار کنند چنانچه هیچ فرجه در او نباشد بعد
 در بالای او سر کین کا و ببالد چنانکه هیچ باد هوا
 اندرون او در نیاید تا مدت شش ماه بگذرد
 بعد بیرون آرد چون خواهد که بکار بندد بگذرد
 سنگ ازین با برک تمبول هم بخورد اما در هوای
 زمستان این دارو بخورد که بسیار گرم است علامت
 اولت اول تب خواهد آمد در زخمه حقیقه باشد
 چون اول وقت خورده باشد نماز دیگر بهوش
 باز آید بعد بر سر آب ریزد و شتر ماد کا و
 بخورد بار دیگر خوردن این دارو حاجت نباشد

موی سفید همه بریزد و از بیج سیاه بر آید و اندام
از سر تازه و جوان شود اگر چه عمر او نود یا صد
سال باشد بخوردن این دارو و مو از نه بیت و
چهار سال نماید محو است و این کلب از سر از جوانان
ست نو عید یک بزوز و خوب درست و در زهره
کاوانند زنده و سر او را بشنود و بر سیاه و زرد
چنانکه خشک شود و بعد از آن زهره را بر آید و آن
و بشود بماند هفت روز شود و بعد بیکر زهره
دیگر روز زرد و خوب را در روی انداخته و سیاه و زرد
بعد بیرون آید و بشود و هفت کند و باز در
زهره انداخته سیاه و زرد این تا بیخ مرتبه کند
تا تمام زهره شده باشد بعد بیرون آید که
بمخون شکر و زرد شده باشد بعد کرده کرد

بزرگ

بیشتر و در سایه خشک کند و میده کرده در روغن کافور
یک جوش داده فرود آید و هفت کند و نصف
شکر سفید بار کند و هر روز چهار درم بنهار تا هفت
بخورد و غذا بشیر برنج و روغن سازد و از برنجی و
چیزهای باد از احتراز کند لغایت تا وقت بسیار
امراض را دفع کند و برص و جزام و هتق و دوشل
و کرا با لکل بر طرف شود و موی سفید سیاه کرد
و رنگ و روی و اندام همچون در تابان شود
و در راه قوتی عظیم دهد و الله اعلم بالصواب
باب چهل و نهم در معجرات و در باب خضاب
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در کتب مطبوعه
است و در شریعت الاحکام آورده است قوله
عليه السلام اخذوا فان الملائكة كتبت ثبوت
و خضاب المؤمن بقوله عليه السلام ان النصار

بصورتی که قویم از امام ابو یوسف القاضی رحمة
الله علیه رسیدند ما نقول في الخفاف قال
کما یعین ان نشترن الی یجها آن ازین لباس
واجب باشد مرعقلا را که در خصاب کوشند
و در قاتی آنرا شناسند بنا برین چند نوع خصاب
مجز درین مجموعه آورده شد خصاب بازو بگرد
ماز و کلان مثلا ماز و سه جنه و ازین چهار دور و دیگر
از هر یکی یک جنه و هم کافیت و ماز و را در زیر خاسته
گرم کنند تا هم بطرف قد مری آن آرد بعد بگرد زردی
و نوشاد و روتل و کستلا هم را یکی کرده و مسمده
ساخته و از اول گذرانند در گانه آهن اندازند
و سر که هندی دروی رزید چنانکه لقوام مس که شود
و اگر سر که هندی نباشد که زرش انکو تر کند
تا یکشنبه روز در گانه باشد بعد خوب دست نهند



در اول

و در اول شب در موی مالند و کرماسی نهند تا نش
بگذرد چون صبح شود بار و غنی و خوات نشوید
نک سیاه و تراق گردد خصاب شکوف زایل و
شکوف و آهنگ ماب رسیده و صاف کون خشک و
شکوف و صاف کون را امید کرده با آهنگ همراه
کرده در شب اندازند بعد چند قطره روشن
کنند انداخته و خوب حل کرده یکساعت بدارند
و قدری ازین دارو بر روی ناخن بمالد و نفی کند
که ناخن سیاه شدن گیرد در حال موی را نشوید
و اگر دیر ماند اندام را مجموع کند بعد با روشن
چهر کنند و با سر که هندی نشوید مکن سیاه و تراق
شود و ضابطه خصاب بنظم آمد تا بحفظ نزدیک تر
باشد نظم چونه و شکوف و یا هر دو موی ه
بس ز صابون مثل مهر دو کبر سخی کنه روشن درو کن

از این دارو

بسیار است

و بر سر درش مالده توقف کن یک عشر آنکه بشوی
 آری سنج و سنی چرب کن از روغن مذکور و آنکه شانه
 کن تا ز سر تا بی جوانی ای ببری کهنه خضاب
 بیارد فترک نورسیده بر کاله کند خسته او دور سازد
 و پوست بلبله و پوست بلبله و آنکه یک سیر و ششیر بیکره
 سیاه ده سیر لادویه مذکور در ششیر بیکره اندازد و دور
 و یک آهنی کرده زیر زبانی فرود بر دو سیر کن زبانی
 کرد بگردان و یک ایندازد و هر روز سر کن تازه از آنف
 تا چهل روز بعد کشیده خضاب کند بعد از شش ماه
 موی سفید بیرون آید اگر بار دیگر بماند تا باقی عمر سیاه
 مانند مویست خضاب آهنی بگیرد سونش آهنی و بلبله
 و بلبله و آنکه هم هم روزی برابر و هم را نیک صلا کند
 و در کبیر کوسفند بینه گذند و دور روز در زوبل فرس
 فرود برند تا نگو برورده شود و آهنی گشته کرد و بعد

بمردن از آن

بیرون آرند و خوب حل کنند و با آب آمله و پوست
 اندازند تر کنند و این دارو و بخور روی بمانند چنانکه موی
 در زیر دارو مای نهانی شود و یک پاس بدارد و بعد
 موی را بشوید بعد از روغن چرب کند و با کاله غز
 بچیده یک ساعت بعد دور کند نیک سیاه و تراق
 کرد و خضاب مردار نیک ششیر و مردار نیک و یک سیر
 خاکستر که پوره آهنی و نیم خیز و آهک ^{آهک} آهک رسیده
 و نیم خیز و اشخار هم را امیخته کرده در سر که مندی
 تر کرده دور روز بمانند بعد در موی مالمند و بیک
 بید باخیر بچیده دو پاس بدارد و بعد سر و ریش
 بشوید با کاله و روغن نیک سیاه و تراق کرد و دور
 بیکر و قدری مردار نیک میده کرده در جامه کرده و
 سر جامه قایم کرده در سر که مندی بماند از و بعد
 بیرون آرد و ریح او آهک و همان مقدار را اشخار بمانند

خضاب کایان کلب ۱۴۳
 بلبله بلبله آمله
 ۱۰ درم ۱۰ درم ۱۰ درم
 فلفل دراز تخم نیلوفر
 ۱۰ درم ۱۰ درم
 اب بنگره پوست انار
 ۱۰ درم ۱۰ درم
 دانه بزرگ خضاب نیک
 ۱۰ درم ۱۰ درم
 و آوند آهنی زیر زبانی
 یک ماه دفع بعد کشیده
 بر ریش بماند تا پنج سال
 بماند و اگر دو سه بار بماند
 تمام زندگانی را کافی است

و با بر که مذکور حل کرده در موی مالد چهار باس بداد
بعده دور کنند و با کل و روغن سر نشوید موی
نیک سیاه و ترقی کرد و حساب باد بخان بگردن
باد بخان و پنج انار و پنج نیل در سایه خشک کند و خدا
جد امیده کند و از جامه بگذراند و هم را بوزن برابر
بگیرد و مقدار آن در روغن گنجد بگیرد و در ظرف نکند
و این دارو را در روی اندازد و سر او را مشتما کند
بغیر خنانکه آب در آن و شاید و روز یک نشسته در آب
روان در زمین کند تا پانزده روز بعد برون آید
و این روغن را در سر و ریش مالد و در افتاب نشسته و
نرخ خام در دهن بگیرد و سر را نیک بشوید نیک
سیاه شده باشد دیگر بگیرد هلیله و بلبله و آمله و
سوسن آهن بوزن برابر بپزند بکتر گو سفید تر کرده
بعده در سر و ریش مالد موی سیاه شود و اگر چه بچه

بمسلم معصم سلم
موسسین بر بول بر اثر کله
کامه کند

لاذورا

خوردن از این دارو در سر مالد موی دراز شود هرگز
سفید نکند و نوع دیگر بگیرد کیز ماد کا و نازاد نیم سبو
آمله در روی بار کند و هر دو را در یک سبک کند و سر او
مکرم دور سر کن کور کند تا چهار ماه بعد برون آید
و قدری آمله از آن در کاسه کند و با روغن گنجد
حل کند و در افتاب بپزند تا دور روز بعد در سر و
ریش مالد موی سفید نیک سیاه کرد و تا مدت بداد
نوع دیگر بگیرد هلیله و بلبله و آمله و پنج نیل با سر که
هندی تر کند در کاسه آهن تا یک هفته مالد و بعد
در موی طلا کند نیک سیاه شود نوع دیگر بگیرد پوست
هلیله اگر از درخت تر باشد بهتر و خوب بسیار و موی
را باقی تر کند و بگذارد تا خشک شود بعد از آن یک
نیل را با سر و ریش را باقی تر کند و بکشد بگذارد
بعده سر و ریش را بشوید نیک سیاه شود و دراز شود

سبک

نوع دیگر اگر کسی را بوقت سفید مشهور و تخم انگور
 نیک میده کرده در روغن تازه انداخته تا بپخته
 در آفتاب بدارند بعد تا سه هفته و هر روز دو سه
 قطره در دماغ چکانند دیگر موی سفید نشو و اند
 اعلم باب چهل و چهارم در بیان حلوانا و شتر نهام که مرد
 را قوت دهد و باه را بفراید و آب پشت زناوت
 گرداند و این حلوانا را در سطل طایب و دیگر حکما هم اتفاق
 کرده اند از برای اسکندریه و القرون صلوات الله
 علیه ساخته بودند و درین حلوانا فواید بسیار است و
 عاقلان و حکیمان دانند حلوانای کلاج بکیر و بکین شتر
 ماد کا و بچو نشانند تا مادامی که موازیه ریح نماید و سرج
 و شیره کرده بعد روغن کا و موازیه پنج سیر در شتر
 مذکور اندازد و بچو نشانند چنانکه بکذات کرد و بعد
 ده سیر نبات حلاب کرده و گذرانیده در وی اندازد

در بیان

و بچو نشانند تا نیک بقوام آید بعد بکیر و منقر لیه و منقر
 چلغوزه و منقر بادام و منقر جوز ترنگ و منقر خردل
 و خرماتریک از هر یکی چهل درم همه ریزه کرده در قور
 اندازد و بچو نشانند و کفچه زرد تا نیک نمره شود و بعد
 بکیر در عفران و در هشتی و کاقور و در لعل و منگ
 همه را میده کرده و گذرانیده در حلوانای مذکور
 بنیدارد و کفچه زرد تا بکذات کرد و بعد در حمزه
 سبز گرفته لکا هدار و لایق سلاطین و ملوک است
 هر روز چهار بخورد و موازیه سنی درم ماه بفراید
 و رنگ در وی همچو زر کرد و پشت را قوت
 عظیم دهد حلوانای شتر ماهی بکیر و شتر ماهی بفتح کذر
 و از میانه خوب او بیرون کند و بر کاله گند و بکروز
 در آفتاب بدارد اگر ده سیر گذرانید بکین شتر کنند
 و بعد در دیگر اندازد و بچو نشانند چنانکه نام شتر

در خورد و بعد سه سیر روغن کاواندازند و بچو شاند
 چنانکه بگذارت شود و بعد به پنج سیر هم صلاب
 کرده در و اندازند و جوشاننده کف زنده تا نیک
 تیره شود و بعد بگرد حوز لویه و قرقفل و بزباز
 و دارچینی و عاقرقره و قلعل کرد و قفل دراز و
 زنجبیل و کبابه چینی و مصطکی و صمغ از هر یکی پنج درم
 هم را سوده و پخته در و بیامیزد و کفچه زده نگاهدارد
 هر چهار و خفتن مقدار نیم سیر بخورد و از ترشی آغوز
 کتد باه بمقدارید و لشت را قوت دهد و آب نمکی
 را زیادت کند و کتوته لشره را سرخ و روش
 گرداند و تن را فریه و تندرست گرداند و درین
 فواید بسیار است با ختن شترتهای که در او علیتها
 باشد و اشتها آرد و طعام بکوارد و وزنک و اول
 تازه و سرخ گرداند و باه بمقدارید قوت جوانی
 در آید

در آید ادویه که از برای سلطان مسخر ماضی رحمت الید
 علیه ساخته اند چون سلطان مسخر را عمر بهشت آورد
 لشت او خم شد و ضعف ببری روی غالب شد
 فرمود که تا هر کجی که اطباء را ماهر و حکما کامل باشند
 جمع کنند چون جمع آمدند و تحریر بسیار داشتند این
 ادویه از برای او ساختند در خوردن این شربت
 او را قوت عظیم پیدا آمد و کتوت و ضعف او برطرف
 شد و عشرت در و چنان ظاهر شد که در هر ده
 سالگی نبود اطباء و حکما را الغام فاخر داد و خلوت
 کرانها به مشرف گردانید و آنرا شربت لنت پوری
 نام کرده اند ادویه مذکور است بگرد و خوالجی
 قرقفل و عاقرقره و بزباز و قافله و کبابه و قفل
 کرد هر کدام نه درم انیسون مصری مصطکی رومی
 و دارچینی و پوست خشتی شش و تخم کوبچه و موصلی سبزه

و موصلی سفید و آمله و سبزی و هلیله و سبزی
 و اجود و بلبله و الاان بزرگ و الاان خورد و مویز
 و سبزی سوختنی و قفل دراز و تخم و با لوره و ریحان
 هر کدام پزوده درم و تخم کدو و زنجبیل آسکنده و
 جوز مغز فارس هم را کوفته و پنجه نگاه دارد بعد
 بگرد و من قند و سه من آب جبهه اندک مایه بقوام
 آورده ادویه میده کرده دروی اندازند و نگاه
 دارند و هر روز آنچه می باید بخورند در غایت لطف
 است محبت از موده است ساختن شربت بزرگ شمول
 بنامزد شمول آن مقدار که خواهد اما رنگ تخمه و
 سفید باشد خوب ریزه کرده و کوفته در آن کج نشانند
 تارقت او در آب آید بعد به مالاید نگاه حلاب
 نبات دروی آمیزد بقوام آرد زعفران بیشتر
 با کلاب حبل کرده دروی اندازد و نیز باز و

قرنفل

قرنفل میده کرده دروی بار کند بعد فرود آرد
 و در خمره سبزی بکشد و هر چند که تر کرد و قوی گردد
 هفتاد دو غلت را در او نشت شربت خوارزم
 که حکیمان بجهت خوارزم شاه در ایام بیری ساخته اند
 بگرد و عاقر قره و کبابه و خوالجان و نیز باز و الاان
 و جوز بویه و قرنفل و مشک و دارچینی و قفل کرد
 و قفل دراز و زنجبیل و سیاه دانه و آمله و هلیله و
 بلبله و پوست خشتی شش و موسلی و تخم کونج و
 و الاان خورد و الاان بزرگ و سبزی از هر یکی نیم
 سیر و سبزی پنجاه درم هم را نیک نیم کوب کرد
 در شش من آب انداخته بچوشاند چنانکه دو من
 ماند بعد صاف کرده بگرد و قند دو من در
 انداخته اندک مایه بقوام آورده در جای گرفته
 نگاه دارد و هر روز آن مقدار که خواهد بخورد و غ

از آن چیزها باید کرد کجنگ خانگی و کبوتری که در اوج و
ماکین جوان و بزغاله فریه و بقیه مرغ و روغن کارد و مغز
کو سفید جوان و نان میدیه فطیر کوز دایه بقره اید و آب
نشت زیادت کرد و قوی جوانی در آید و هر چه
بخورد حضم شود و هیچ زحمتی و علتی درش او نماند
و این شربت را شربت خوارزمی خوانند و الله اعلم
بالحق باب چهارم در معنی ساختن سرکه مرغی
و محجور نافع بود بکیره و شیره انگور چهارم و دردی
کرده نرم بچوشاند چنانکه سه من بماند بقیه صفت
ساخته در سبوی نو کند و سه سبوی در آفتاب
بگذارند و در هر روز صاف سازد و در سبوی دیگر
اندازد و در آفتاب نهاده و در هر هفته یکبار بماند
با یک له اینچین کند سرکه با کیره آید و لایق سلطان
در ملوک باشد و خوردن این سرکه اشتهار آرد و

طعام کوبیده

طعام کوبارد و علت لطافه دفع کرد و در مرض و خمار
نافع است و درین سرکه فواید بسیار است سرکه شکر
بکیره و شیره شکر سیاه ده من در آتش میانه نرم بچوشاند
تا هشت من بماند بقیه در سبوی نو کند و در آفتاب
بگذارد و در هر روز از جامه بگذراند تا جهل روز و
اینچین کند بقیه سرسته در آفتاب بگذارد و در
هر هفته یکبار بگذراند تا مدت یک سال اینچین کند
و اگر زمستانی آید در خانه خشک گرم بدارد و بچوشاند
بعد از گذشتن سال سرکه مویز با کیره کرد و درین
فایده بسیار است و در حکمها و کار آید سرکه نارودان
بکیره و انار برش آن مقداری که خواهد و شیره اولسباند
و در سبوی کند و در آفتاب بدارد و هر روز از جامه
گذراند تا مدت جهل روز سرکه نارودان لطیف و
با کیره کرد و هر چند که کهنه شود خوبتر کرد و بوش

در حکمها و کار آید

خوردن طعام نخورند طعام بگوارد و معده را صاف
 سازد و اگر شربت چاشنی ازین سرکه بدهند
 بجهت دفع خمار و کثرت دن گام مریض نافع است
 سرکه خرمای بکند شیره خرمای در سو کند و سر را بپوشد
 در آفتاب مانند بعبده هر روز در حمام بگذرانند
 مانندت چهل روز بعد یکسال در آفتاب بدارند
 و در هر هفته یکبار بگذرانند سرکه پاکیزه آید و در
 خوردن این سرکه طعام بگوارد و طبیعت را بسیار نرم
 گرداند و سلسل بول و سوزاک بول را دفع کند
 حکما چغندر تجزیه کرده اند که یک کس مرید باید که معتقد
 این کار شود که بخت نبود و کرد و عورت نکرد که
 سرکه کنگره می شود و از هر مهبوه که سرکه سازند طاقه
 اینچنین است و الله اعلم بالصواب باب چهل و هشتم

در سینه

وز ساجین آچار با آچار لیمون بکند و لیمون نجبه و
 زرد شده آن مقداری که خواهد و تمام لیمون را
 اندک خاک کند و در میان هر لیمون یک سنگ
 یا هر یک سنگ که باشد بر کند و دو سیخ چوب بچکانند
 و در آوندی اندازد و بالار او شیره لیمون دیگر
 بیندازد آن مقداری که شیره سه انگشت بالار او
 باشد و در آفتاب بدارد تا گما آچار لیمون پاکیزه
 آید و در خوردن این آچار فایده بسیار است
 طعام نخوراند و بگوارد و خمار نشکند و مریض را
 زمان بکشد آچار نوزک بسیارند نوزک خام
 که تخم نه نسبته باشد از میانه و دو پر کاله بریند بپزد
 بکند زیره و لالان بزرگ و سیاه دانه و نمک
 هم را نیم کوب کرده در میانه هر دو پر کاله مانده
 و دو سیخ چوبی خندان هم را برین طریق کرده

در روغن تلخ سرفش در دو پندارد و در اوقات
 بدارد تا یکماه نگار برسد هر چند در ترمانه لطف
 تر شود و از خوردن این طعام بگوارد و در شهاد
 آرد و در مرض صحت باید و طبعت بخت گرم شود
 آچار کدر بگرد که در آن مقداری که خواهد بود در از
 دل از سرد و خارا و دور کند و در اوقات بدارد
 و خرد نموده کرده در و طلا کند در سر که تنه انگیزی
 یا نیک اندارد تا یک هفته در اوقات بدارد و آچار
 یا کثیره گردد و در وقت خوردن بار کند و بخورد
 بسیار نافع است آچار شلغم در از بگرد و شلغم و در از
 ببرد و بعد بگرد و خرد له شده کرده طلای کند و در
 اوقات بدارد و در سر که اندارند آچار یا کثیره آید بسیار
 نافع است آچار بادنجان بگرد و بادنجان که تخم
 نداشته باشد دوباره کند نیم جوشش بدهد و فرود
 آرد

آرد و در روغن تلخ سرفش اندازد و بریان کند
 و در زمانه سر که ترش اندازد و در دست روز
 آچار نیک آید آچار فلفل در از رسیده و کلان
 باشد در و یک کرده نیم جوشش بدهد و فرود آرد
 و سرد کند و در سر که تنه اندازد و نیک موازنه
 اندازد و چهار روز در اوقات بدارد و آچار یا کثیره
 آید طعام بگوارد و آتش میدهد را صاف کنند
 و نیک نفس و سرفه را سود دارد و آچار تریب بگرد
 آن مقدار که خواهد بود در از سرد و یک جوش داده
 بیرون آرد و میان سر که تنه اندازد و قدری
 نیک اندارد و تا یک هفته در اوقات بدارد و آچار
 یا کثیره گردد و از خوردن او نیک کرده و نیک
 نشانه را سود دارد و طعام را نیک حضم کند
 موجب است و آچار خیار ترهم بدین طریق دان

آچار آمله بگیرد آمله در دیک کند و آب انداخته
در جوش داده فرو دارند تا مخفی برود و در
در سر که تیز اندازند و موازنه او نکند اندازند
تا چهل روز در آفتاب بدارند آچار با کینه آید
حرارت لطانه و خشکی کام و زبان را سهو دارد
و درین آچار فایده بسیار است عاقلان دانند
آچار کبوتری بگیرد آن مقدار که خواهد بسیل کند
و پاک کند و در شکم او نهک و داروی گرم بپزند
و در دیک کرده بکوشش بدهد و فرو دارد
در روغن گاوی بریانی کند و در سر که تیز اندازند
تا سه روز در آفتاب بدارند آچار آید و
لانی سلطان و ملوک است با طعام بخورند و مطبوخ
باشد و خوش خوار و مریض را با این زمان بکنند

بهاره

و بسیار نهک باشد و اگر در راج و کنجک
و غیره بهترین طریقی کند نهک مفید است
آچار ماهی بپزند ماهی تازه پاک کند و بسیار
بشویند تا بوی او برود و در روغن بر شرف
نهک بسیار داده بریانی کند و در سر که تیز اندازند
در یک شب از آچار شود با طعام و غیر آن بخورند
بسیار منفعت دهد و اگر چند روز بدارند تازه ماند
و کنده نشود نعلت از طب قمری و الله اعلم
باب حمل هضم و رمعی اختیارات سنی روز
از آن قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه از قول
پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین منقوبانید
که این اختیارات سی روز است جهت دانستن سفر

نخکی و تری و کاج کردن و فرزند در وجود
آمدن و خرید و فروخت کردن و حمام نوریدن
و پوشیدن و از سلطان و ملوک حاجت خواستن و
دغوی کردن و حجی مت فرمودن و دروان سن
رنجورها و آنچه مردم حاجت افتد اعلم عند الله
لا تعلم الغیب الا الله اول روز از ماه عظیم مبارک
است خدای تعالی آدم را صلوات الله علیه اندرین
روز آفرید و منظر رحمت در وی نکرست اگر فرزندی
درین روز متولد شود متقی و مرد بزرگ شود و این
روز نجسته و میمون است بر جمیع کارها و اگر خردگار
کم کند یا برده بگریزد و زود بیاید و اگر درین روز
بیمار شود زود صحت یابد دوم روز از ماه نیک است
که حور را از بهلویپ مهر آدم خدای غویب در وجود

آدم

آورد و حقیقت آدم گردانید و این روز عظیم نجسته
است مرهم کارها را خاصه زن خواستن و فرزند
شدن بجلاله خود اگر فرزند متولد شود و فقیر و منعم
و پارسا بود و اگر درین روز چغری کم کند یا برده
بگریزد و زود بیاید و حاجت خواستن از نرکان
و سفر کردن و حمامه بریدن و پوشیدن و بیع و شرا
و عمارت کردن و نهال کشتن این همه را نیک
است فاما حاجت کف بد کرد و اگر درین روز بیمار شود
در از شود بعون الله تعالی آختر نیکو شود و سیوم روز
از ماه نحس است و بیم ناک است زیرا که مهر آدم و
حور را اندرین روز از بهشت بیرون کردند و در
مفارقت انداختند و پیش بزرگان نباید رفتن و هیچ
کاری مشغول نباید کرد چهارم روز از ماه نجسته است

مرهم کار با خاصه پیشی بزرگان رفتن و زراعت
کردن و بوستان ساختن و حمام نو بریدن و پوشیدن
و نگاه کردن و نزدیک عورت شدن مرهم کار را
نیک است فاما حجت نباید کرد و چنانچه روز از ماه
نخست قابل درنی روز در وجود آمد و مراد در
خود بیل را بگشت و خون آن تا حقی بر نخت و از پشت
آن کافران و منافقان شدند و درین روز هیچ کاری
مشغول نباید شدن و اگر درین روز فرزند متولد شود
بدخت و خون و عوان و فاسق باشد ششم روز از
ماه نیک است مرهم کار را خواصه زن خواستی و
سفر کردن و زراعت و نهال کشیدن و پیشی بزرگان
رفتن و حاجت خواستی و فرزند در مکت دادنی و
علم آموختنی اگر فرزند درین روز متولد شود در هیچ

بزرگان

و محنت و اگر جنم کم کند و بر باید و اگر حجت مت فرماید تا پنج
هفتم روز از ماه نخست هیچ کاری نباید مشغول بماند
شدن و اگر فرزند در وجود آید فقیر و منقلب شود و اگر
جنم کم کند باز نباید و اگر بیمار شود و بر کشد
و اگر حجت مت کند در دین پیدا شود و هفتم روز از ماه
مبارک است مرهم کار را خاصه حاجت خواستی از
بزرگان و لشکر کشی و حربه برداشتن کردن و شکار
رفتن و نگاه کردن و حمام نو بریدن و پوشیدن
هم نیک است و اگر فرزند در وجود آید فقیر گردد و
اگر بیمار شود و بر کشد نهم روز از ماه مبارک است تا
نهم روز بخیری نباید مشغول شدن بعد از نهم روز تا
شب هر کاری که کند نیک آید و اگر فرزند در وجود
آید فراخ روزی و صاحب شغل شود و اگر لقمه

رو دسود کند و اگر حاجت خواهد روان شود و اگر
بیمار شود زود صحت یابد و اگر چیزی کم کند زود
بماید و هم روز از ماه نجسه است مرهم کار را را
و نوح پیغمبر علیه السلام درین روز در وجود آمد و
روز اندرین از طوفان نجات یافت و هر فرزندی که
درین روز متولد شود متقی و منعم شود و عمرش
دراز شود و سفر کردن و حاجت خواستن و جامه
نوبیدنی و پوشیدن و نذر کشی و نکاح کردن و
فرزند بکثرت دادن هم کار را را نیکوست و اگر بیمار شود
زود صحت یابد و حاجت نماید کرد و یازدهم روز
از ماه نیکت مرهم کار را را پرنه نماید کرد و اگر درین
روز فرزند متولد شود شراب خوار و فاسق گردد
و حاجت نماید کرد و از دهم روز از ماه نیکت

نیکت

نیکت

نخست از هم کار را پرنه نماید کرد و هیچ کاری نباید
مشغول شدن و اگر درین روز فرزند متولد شود اهل
دیسر گردد و اگر چیزی کم کند زود نماید و اگر بیمار گردد
دراز شود و اگر حاجت کند بیمار گردد و سیزدهم
روز از ماه نجسه و هالیون است مرهم کار را را خاصه
پیش بزرگان رفتن و زن خواستن و نکاح کردن و
بیع و شرا کردن و جامه نوبیدنی و پوشیدن و ذرا
و پوشتن و عمارت و جهاد و نذر فرستادن مرهم
کار را را نیکوست و اگر فرزند متولد شود هالیون
و مبارک و میمون باشد و فراح روزی بود اگر
چیزی کم کند زود نماید و اگر بیمار شود زود صحت یابد
چهاردهم روز از ماه مبارک است مرهم کار را را
و اگر فرزند در روز متولد شود با دو نیکو روی

و نیکو روی
با دولت

باشد و متعی کرد و اگر بیمار شود زود به نهنود و اگر
 چیزی کم کند زود باید و حاجت بدست که ضعیف کرد
 باز و هشتم روز از ماه مبارک است مرهم کار را را
 شانزدهم روز از ماه است تا دو باس روز هیچ
 کاری نباید مشغول شد اگر فرزند در دو باس اول
 متولد شود ششم و نهم و فقهه کرد و مرهم کار را نیکو است
 هفدهم روز از ماه نخست شهرستان لوط
 پیغمبر صلوات الله علی نبیا و علیہ السلام درین روز
 خراب شد بهیج کاری نباید مشغول شد و اگر فرزند
 متولد شود بسیاری بیماری بسید فاما حاجت کردن
 نیک بسیار است پیغمبر صلوات الله علیہ و آلہ وسلم
 فرموده که هر که درین روز حاجت کند او را بهیج
 زحمت نشود نهم روز از ماه مبارک است مرهم

بیماری متولد شود

کارها و اسحاق پیغمبر صلوات الله علی نبیا و علیہ
 السلام درین روز در وجود آمد اگر فرزند درین روز
 در وجود آید منفی و برهنه کار و سه قوم کرد و اگر
 حاجت کند بسیار نیک است و اگر بیمار شود دیر کشد
 و از بزرگان حاجت نباید خواست نوزدهم روز
 از ماه نخست است و بهیج کاری مشغول نباید شدن
 و اگر درین روز فرزند متولد شود فاسق و عوان بود
 و اگر چیزی کم کند هرگز نباید و اگر بیمار کرد و دراز
 کشد و اگر حاجت کند نافع بود و بهیج دردی مبتلا
 نشود بیستم روز از ماه خجسته و هالیون است بهیج
 کارها اما سفر کردن نشانی خطر جان باشد و
 یعقوب پیغمبر علیہ السلام درین روز در وجود آمد
 هر فرزندی که درین روز متولد شود مبارک قدم

و فراخ روزی و سرگرمی باشد و اگر بیمار شود
 صحت یابد بیت یکم روز از ماه عظیم مبارک است
 هر هم کارها را خاصه پیش بزرگان رفتن و سفر و
 تجارت و بیع و شرا و حجامه نو بردن و پوشیدن
 و زراعت کردن و بوسه دادن سماختن و فرزند
 مکتب دادن و عقد بستن هم نیک است و اگر فرزند
 درین روز در وجود آید مرد بزرگ گردد و اگر درین
 روز حجامت نکند تا ساله دیگر امن باشد و بگوید
 بیت دوم روز از ماه نیکست هر هم کارها را خاصه
 سفر تری و خشکی رفتن بیع و شرا و حجامه نو بردن
 و حاجت خواستن از بزرگان هم نیک است اگر درین
 روز فرزند در وجود آید خجسته و مبارک بی و دراز
 عمر باشد و اگر حجامت فرماید از علتهای نجات یابد و

الایم

اگر برده بگریزد و در بیاید بیت سوم روز از
 ماه بسیار نیک است و غیر ترست هر هم کارها را
 سفر نماید رفت و آغاز دار و نماید کرد و فرزند
 در مکتب نیاید داد و حجامت درین روز نیک است
 بیت چهارم روز از ماه بسیار نیک است و بیع
 کاری مشغول نیاید شد و فرعون لعین در این روز
 در وجود آمد و هر فرزندی که درین روز متولد شود
 فاسق و عوان و شراب خواره گردد و اگر بیمار گردد
 دراز کشد و حجامت نیک است و بیع روز از
 ماه بسیار نیک است بیع کاری مشغول نیاید شد و این
 انروز است که بلا بر اهل مصر نازل شد و برادران
 مهر یوسف را درین روز در جابه انداخته فاما سفر
 بسیار نیک است و سود بسیار کند و سلامت یابد

بیت ششم روز از ماه بسیار عظیم مبارک است
مرهم کارها را و اگر درین روز فرزند متولد شود
خوب صورت و نیک سببت و دراز عمر باشد فاما
اگر رنجور شود بیماری او دراز گردد و اگر خبری
کم کند زود باید بیت هفتم روز از ماه بسیار عظیم غریز
و مکرم است از اول تا آخر دو باس شب حمله کارها را
مکنیت خاصه عقد لبتن وزن خوارستن و بخار آوردن
و پیش بزرگان رفتن و حاجت خوارستن و حاجت نو
بریدن و پوشیدن و نهال نشاندن نیک است اگر
فرزند درین روز در وجود آید نیک است اگر فرزند
درین روز در وجود آید نیک باشد و اگر حجامت کنند
او را هیچ رنجی نرسد بدین ششم روز از ماه محسن است
و خطر ناک بهیج کاری نباید مشغول شد و اگر



درین روز

ح

درین روز فرزند در وجود آید فاسق و ظالم بود
و درین روز و حال لعین در وجود آمده میت هم
روز از ماه محسن است و بهیج کاری نباید مشغول شد
که نقاب ماه است بجمع چمنها حکم دارد و حکم کردن
ماه بروجهایست و بهت روز است و ده روز ماه
نخس است و از آن شش روز لغایت نخس است
و شتر ابط آن نگاه باید داشت تا آخر ششماه نماید
و آنچه اختیارات روزنامه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
مروی بود درین مجموعه آورده شد تا کار همه نهان
کند و بخیر و صواب آید انشاء الله تعالی باب جهل ششم
در بیاض خواص اشیا متوقف هرگز در چشم کل باشد کف
در بار بار و غن بنه دانه روی ماند کل چشم و چشم
هرگز اشکوفه باشد یک مسقال کف در بار بار که بیامزد

۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵
 ۲ ۳ ۴ ۵ ۱
 ۳ ۴ ۵ ۱ ۲
 ۴ ۵ ۱ ۲ ۳
 ۵ ۱ ۲ ۳ ۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱

و بر شکوفه مالده دفع شود اگر کسی را شکوفه باشد
 تخم کل خرد و را با سرکه بپزند و بر شکوفه مالده و در
 آفتاب بکشند دفع شود و اگر بخورد همین محبت
 دارد هر که اسهال باشد صندل سبز صلا بسیار و
 طای کند نیک شود هر که امعده ضعیف شده باشد
 که طعام در معده قرار نگیرد و سبزی را با نبات بپزند
 و نباتها بخورد و طعام در معده قرار گیرد و مشکو
 کرد هر که اینغم بود اینخیر بسیار بخورد و بنوعی برود
 و تن را قوی گرداند هر که اسهال بسیار در دکنند اینخیر
 را در سرکه تر کنند که پزمرده شود تا سه روز بعد
 بنامش بخورد و دفع گرداند هر که اسهال باشد اینخیر را
 در شیر تر کنند و بخورند بهنار بخورد و سرفه دور کند
 و اولاد نیک باشد و کرده را قوی کند و شهوت را

با این گیاهان
 در معده
 بسیار
 بخورد



بمقدار

دیگر ماورد لایق ندارد و بنام هر چه در صدف هر چه را باب لیمو حل کرده
 نیکس کند و فک کوزه فرار عکس کند و پشتر خف کرده زهر بالا چون
 داده چهار پاس آتش دهد فشرده کرده برارد و صاف کرده
 در نیش کند و سماج معدم بر آید و اس را مکر کرده بهفت
 روز بر زمین دفن کند تیار گردد و بر سر را با لید و در
 آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر سنگی ادر پترباب صافی
 باله تا آنکه کلی دود شود

در تیار تیار فونشا در ...
 حور نه صدف هر دورا آب لیمو حل کرده
 مانی لید و خشت کرده ترا و عکس کند
 و پشتر خشت کرده زهر بالا چون خشت کرده
 آتش در ... فشرده کرده برارد و صاف کرده
 در نیش کند و سماج معدم بر آید
 و بر سر را با لید و در
 آتش اندازد معصوم حاصل شود
 دیگر سنگی ادر پترباب صافی
 باله تا آنکه کلی دود شود

348

BLANK PAGE

348

ا	ب	ج	د
هـ	و	ز	ح
ط	ي	ك	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ك
ط	ظ	ع	ح

نام در خط طرازت چنانکه از استادان با سینه

۸۸۶

۸۸۶

من حی فخرم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من نزد خرد سهل بود
می خوردن من حق از آن لبت
گر حی فخرم علم خدا کجیل بود

جواب

هر کس که چه من نزد خرد اهل بود
بشید جواب شبیه اس سفل بود
علم از لی علت عصیان بود
نزد عقلا ز غایت کجیل بود



فهرست ۳/۲/۲۰ ج. ۲



END OF REEL
PLEASE REWIND

